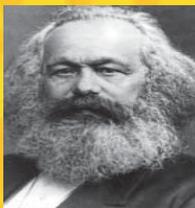


در صفحات دیگر:

از: مارکس



در باره پرودون

از: منصور حکمت



* بحث پیرامون اوضاع کردستان و قطعنامه پلنوم دوازدهم در مورد تشکیلات کردستان حزب در خاک عراق جلسه وسیع کمیته اجرایی حزب کمونیست ایران

* بحران و انشعاب در کومه له

* اظهار نظر در پلنوم ۱۲ حزب کمونیست ایران

تیر ۱۳۶۷

* بحث در پلنوم ۱۵ حزب کمونیست ایران

خرداد ۱۳۶۸

* دیپلماسی، یا انتخاب سیاسی

* بحران کومه له و بازسازی ناسیونالیسم کرد

سخنرانی در انجمن مارکس، ۲۴ مارس ۲۰۰۱

* یک سوال از منصور حکمت در پلنک:

آتش بس یکجانبه با حزب دمکرات - دسامبر ۲۰۰۱

ایرج فرزاد:

* سیاست شلخته

* در آستانه انزوا

در ستایش زندگی پر بار عزیز از دست رفته: ایرج فرجاد. لینک به کتاب او

سَم مهلک خود فریبی در سیاست

سران جمهوری اسلامی، پانیک کرده اند. یک آیت اله گفته است، مردم بالاخره آنها را به دریا میریزند. یکی دیگر بر لبه پل سراط با یاس و درماندگی اعلام کرده است: "هر آخوند در مواجهه با سرنوشت تلخی که در انتظارشان است، باید یک قرص "سیانور"، در دهانش داشته باشد که "زنده" بدست مردم گرفتار نشود. آشکارا نوشته اند که آخوند و هر آدمک با سر و وضع اسلامی، در مترو و اتوبوسها، امنیت ندارد، چون "انگشت کردن" آنها به یک امر عادی تبدیل شده است.

"آیت اله موسوی تبریزی" که مقام او در موقعیت رئیس دادگاه انقلاب در دهه ۱۳۶۰، صفحاتی از جنایت و قتل عام را به کارنامه خونین اسلام سیاسی اضافه کرد، اخیراً فرموده است: "انزوای بین المللی جمهوری اسلامی باعث میشود که از موضع ضعف" با جهان ظاهر شویم. جلاد دهه ۶۰ خوب میداند که همانوقتها که او فتوا داد که در جریان اتفاقات پس از خرداد ۱۳۶۰، "دادگاه و شاهد و اقرار و مدرک" لازم نیست، از "موضع قدرت"، همانجا افراد مشکوک را سینه دیوار بگذارید و اعدام کنید، رژیم اسلام حتی نسبت به "انزوا" از جامعه بین المللی، افتخار میکرد. چه، خمینی همانوقتها گفته بود، هزاران نفر را بالای دار ببرید، "بگذار دنیا هر چه میگوید، بگوید".

از این نظر مشکل رژیم اسلامی، ظاهر شدن از "موضع ضعف" نیست، مشکل "انزوای بین المللی" در شرایطی است که همه "فاطعیت"ها و بی رحمی های اسلامی، طی چهار دهه آزرگار، مردم ایران را ساکت نکرده است. شتاب اعتراضات وسیع از طرف کل جامعه، از جمله حضور دائمی کارگران در عرصه دفاع از حق حیات، و اعتصابات وسیع دیگر اقبال جامعه، اثبات کرده است که آخرین حربه های سرکوب و جنایت، قادر به بقاء رژیم اسلام نبوده است. مشکل، این است که "جامعه بین المللی"، که مراد آمریکا

شوروی سابق، به پیروزی رساندند، به ثمر خواهد رسید.

باید هوشیار بود و نه با احساسات و منشهای خود ترویجی و ساتتی ماتتال روشنفکر خورده بورژوا، که با چشم دوختن به واقعیت، سیر تحول اوضاع را ترسیم و با مردم در میان گذاشت. هیچ چیز بدتر از خود فریبی و ساده پنداری نیست. این نوع سلوک و رفتار سیاسی، خاک پاشیدن به چشم مردم و هیپنوتیسم جامعه است. این مردم در ایام انقلاب ۵۷ به سناریوهای پشت پرده توجه نکردند و همه، از جمله چپ موجود و "کارگر نفت ما"، خود را فریب دادند و یک "رهبر انقلاب" مهندسی شده در سناریو کمتر پیچیده تر، به نسبت نقشه های امروز دوایر "رژیم چینج"، را پذیرفتند و به این ترتیب، راه "انقلاب" را قاچ کردند و به "ثبات" و "آرامش" تحت ترور و ارباب اسلام سیاسی گردن گذاشتند که چندی طول نکشید که با قربانیهای بی شمار و قتل عامهای رژیم اسلام، تاوان آن خودفریبی و ساده لوحی سیاسی را پس دادند.

درست است که مردم ایران، کارگران و شهروندان معترض به رژیم اسلام، خود آگاهتر، سازمانیافته تر و بسیار با تجربه تر شده اند. درست است که یک شکاف نسلی بین جامعه ایران و توقعات مردم با حاکمان اسلامی، اوضاع را در مقایسه با مبارزات در دوره شاه، بسیار متفاوت کرده است، اما در عین حال هم رژیم اسلام و دوایر اطلاعاتی و امنیتی آن و هم دولتهای غرب و آمریکا، طی این چهار دهه نیز، مسیرهای پیچیده ای را از سر گذرانده اند: فروپاشی دیوار برلین، جنگ خلیج و دو جنگ ویرانگر علیه مدنیت جامعه عراق، فقط چند نمونه اند. آدم ربائی، مثل موارد روح اله زم و قاضی منصور، تصفیه مخالفان و ناراضیان، حتی خودی ترینها، مثل سر به نیست کردن رفسنجانی در "استخر فرح" و اقدام به ترور جاریان و "تواب سازی" از او در پی اتفاقات سال ۱۳۸۸، مطلقاً قابل مقایسه با عملیات ساواک و "کمپته مشترک" و ترور و قتل جزئی و یاران در "تپه های اوین"، نیستند. رژیم اسلامی در تلاش برای بقاء بهر قیمت، "صدای انقلاب" کسی را نمیشنود. مردم، فقط و صرفاً با جمع بندی تجارب خود، و با چشم پوشی از تحولات و رویدادهای بزرگتر در سطح جهان و منطقه، به یک راه برون رفت روشن نخواهند رسید. باید بسیار هوشیار بود. مکانیسم های پیچیده رژیم اسلامی، در هماهنگی و "رایزنی" با دوایر جاسوسی و ضد جاسوسی کشورهای غرب، در راستای "بقاء" بهر قیمت، به همان سادگی ایام جلال و جبروت پنجاه سال حکومت پهلوی پدر و پسر نیست.

ایرج فرزاد

۲۲ ژانویه ۲۰۲۲

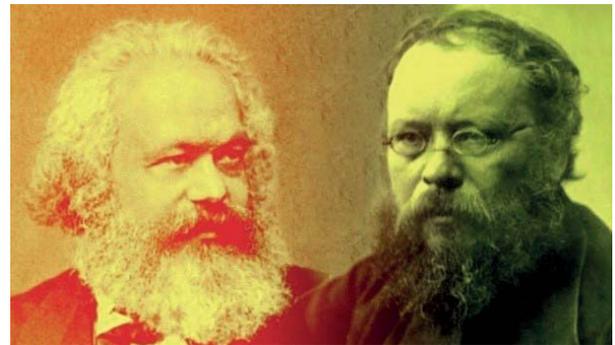
و کشورهای غرب است، چگونه و با کدام سناریوها، رژیم اسلامی را از مهلکه هجوم مردم، خارج کنند؟ چگونه اقدامات و سیاستهای را در پیش بگیرند که هجوم و یورش و تعرض جامعه به هر آنچه با اسلام و اسلام سیاسی تداعی میشود، از انگشت کردن در متروها به سمبل ها و آدمک های اسلامی تا کتک کاری ماموران کنترل حجاب و سد معبر، به جایی نرسد که در یک مصاف تعیین کننده و در یک تعیین تکلیف نهایی به یک شورش همگانی، به مرحله ای برسد که هر طلبه و آخوند و هر جنایتکار این چهار دهه، ناچار شوند که برای اینکه بدست مردم تکه تکه نشوند و به دریا سرازیر نشوند، یک "قرص سیانور" در دهان داشته باشند.

برای عبور با دنده خلاص از این وضعیت، برنامه ها و سناریوهای بسیار کارشده ای، طرح ریزی شده است. همزمان که غرب و آمریکا، از جمله در تلاش برای "احیاء برجام"، سعی کرده اند که از عمق غلیان در جامعه ایران خود را به بی خبری بزنند، و انظار "جامعه بین المللی" را نیز بسوی "دمکراسی" و تعامل و فاصله گرفتن از اسلام "خشونت" منحرف کنند، سالهاست انواع رسانه ها و تلویزیونهای اجاره ای را در حاشیه و در کنار رسانه های چون بی بی سی و رادیو آمریکا و ... راه انداخته اند با هدف تصویر کردن مردم ایران به عنوان یک مشت عافیت طلب و ابن الوقت که دارند "زندگی عادی" را میگذرانند و مشکل شان فقط "آشپزی"، "روانشناسی"، تغذیه و ورزش، تعقیب شبانه روزی سلبریتی مآب های هنری و ورزشی، رژیم لاغری و تناسب اندام؛ و "جایگاه ایرانیان و فرهنگ ایرانی" در جهان امروز است.

اشتباه محض است که به این توهم دچار شد که این ماشین های پیچیده و تو در توی "تصویر سازی" از جامعه کنونی ایران، کار ساز نیستند؛ و اشتباه است اگر به این خیالات دچار شد که جامعه بطور خودبخودی، در "سیر اجتناب ناپذیر جبر تاریخ" و بر اثر مکانیسمهای خود جوش در جامعه، به یک مسیر "انقلاب" هدایت خواهد شد. برعکس، اگر یک نیروی سیاسی حاضر به یراق و یک حزب سیاسی رادیکال و سوسیالیست، وجود عینی خود را در معرض انتخاب مردم قرار ندهد، مردم در لحظات "بلبشو" و آنگاه که سران اسلام سیاسی دنبال سوراخ موش اند، به یک وضعیت "ثبات" و "آرامش" و نقطه پایانی بر چهل سال سرکوب و اختناق و گرز چرخانی اسلام سیاسی، خواهند چرخید. مردم، کشته مرده "مبارزه تا آخرین قطره خون" نیستند، منطق آنها "زندگی" و ادامه حیات در یک شرایط بهرحال نرمال و قابل تحمل است که آنان را از این وضعیت بلاتکلیف، محروم از هر حداقل حقوق مدنی، درگیر با صدها تباهی جسمی و روحی ناشی از سیطره یک مشت لومین اسلامی، خارج کند. اینجاست که تلاشهای این چندین ساله رسانه های مورد اشاره در راستای سناریوهای هدفمند، که "دمکراسی" و "حقوق بشر" را در کشورهای تحت بلوک "تمامیت خواه"

در باره پرودون

نامه به یوهان شوایتزر، ۲۴ ژانویه ۱۸۶۵



است که حتی در جایی که او فقط مطالب قدیمی را بازتولید می‌کند، پرودون همه چیز را به شیوه‌ای مستقل کشف می‌کند - یعنی آنچه می‌گوید برای خود او تازگی دارد و به این عنوان جدید تلقی می‌شود. سرکشی تحریک‌آمیز، که دست روی "مقدس‌ترین مقدسات" اقتصادی می‌گذارد، پارادوکس مبتکرانه‌ای که درک عامیانه‌ی بورژوازی را به سخره می‌گیرد، انتقاد خردکننده، کنایه‌ی تلخ، و این‌جا و آن‌جا، آشکار کردن احساس عمیق و اصیل خشم از رسوایی نظم موجود، خلوص انقلابی - همه‌ی اینها خوانندگان "مالکیت چیست؟" را برانگیخته کردند و در نخستین انتشار آن، محرکی نیرومند ایجاد نمودند. در تاریخ مشخصاً علمی اقتصاد سیاسی، به‌سختی می‌توان از این کتاب نام برد. اما در علوم و نیز در تاریخ رمان، آثار پرهیجانی از این دست نقش خود را ایفا می‌کنند. برای نمونه، کتاب مالتوس در مورد جمعیت را در نظر بگیرید. چاپ اول آن چیزی جز "جزوه‌ی شورانگیز" و ادبی از ابتدا تا انتها سرقت بیش نبود. و در عین حال، این هجونامه‌ی نژاد انسانی چه محرکی ایجاد کرده!

اگر کتاب پرودون را پیش رو داشتیم، می‌توانستیم به‌راحتی چند نمونه برای نشان دادن سبک اولیه او ارائه کنیم. او در قسمت‌هایی که خود او آنها را مهمترین می‌داند، از طرز برخورد کانت به اضداد تقلید می‌کند - در آن زمان کانت تنها فیلسوف آلمانی بود که ترجمه‌ی آثارش را خوانده بود - و این برداشت نیرومند را به‌دست می‌دهد که برای او، همانطور که برای کانت، حل اضداد در "ورای" درک بشر است، یعنی چیزی که برای خود او مبهم باقی می‌ماند.

اما علی‌رغم این بت‌شکنی آشکار، می‌توان پیشاپیش در مالکیت چیست؟ از یک سو در نقد پرودون از جامعه تناقضی با خاستگاه نظری دهقان کوچک فرانسوی (بعداً خردبورژوا) را مشاهده کرد و از سوی دیگر، معیارهای سنجشی که از سوسیالیست‌ها به ارث برده است.

نقص کتاب با همان عنوان آن مشخص می‌شود. این پرسش به قدری بد فرموله شده است که نمی‌توان به درستی به آن پاسخ داد. "روابط مالکیت" باستانی با روابط مالکیت فنودالی و این یک به نوبه‌ی خود با روابط مالکیت "بورژوازی" مرتفع شد. بنابراین خود تاریخ نقد خود را بر روابط مالکیت پیشین بیان کرده است. در واقع آنچه پرودون با آن سروکار داشت، مالکیت بورژوازی مدرن واقعاً موجود بود. چیستی این روابط می‌تواند تنها با یک تحلیل انتقادی از "اقتصاد سیاسی" پاسخ داده شود، که شامل کلیت این روابط مالکیت گردد، نه این‌که جنبه‌ی حقوقی آنها به‌مثابه روابطی وابسته به اراده، بلکه شکل واقعی آنها، یعنی روابط تولیدی، در نظر گرفته شود. اما از آنجا که پرودون کل این روابط اقتصادی را در مفهوم حقوقی عام "مالکیت"، "la propriété"، گرفتار نمود، نمی‌توانست از پاسخی که بریسوت "Brissot" با همان کلمات در اثر مشابهی که پیش از ۱۷۸۹ انتشار یافته بود، فراتر برود: "مالکیت سرقت است".

"La propriété c'est le vol"

نتیجه‌ی نهایی در بهترین حالت این است که مفاهیم حقوقی بورژوازی "سرقت" به همان اندازه در مورد دستاوردهای "صادقانه" خود بورژوازی نیز کاربرد دارد. از سوی دیگر، از آنجا که پیش‌نهادی "سرقت" به‌عنوان نقض اجباری مالکیت، واقعیت وجودی مالکیت است، در رابطه با مالکیت حقیقی بورژوازی، پرودون خود را درگیر انواع و اقسام او‌هایی کرد که حتی برای خود او ناروشن است.

دیروز نامه‌ای از شما دریافت کردم که در آن قضاوت مشروح من را درباره پرودون درخواست کردید. کمبود وقت مانع از برآورده کردن خواسته‌ی شما است. علاوه بر این، من هیچ یک از آثار او را در دست ندارم. با این حال، برای اینکه حسن نیت‌ام را به شما ثابت کنم، به‌سرعت و مختصر رئوس آن را یادداشت می‌کنم. سپس شما می‌توانید آن را تکمیل کنید، به آن اضافه کنید یا از آن کم کنید - به‌طور خلاصه هر کاری دوست دارید انجام دهید.

نخستین تلاش‌های پرودون را دیگر به یاد نمی‌آورم. اثر دانش‌آموزی او در مورد دانشگاه لانگ نشان می‌دهد که او چگونه به صورت شتابزده با مشکلاتی سروکار زد که برای حل آنها هنوز فاقد اولین عناصر دانش بود.

اولین اثر او، "مالکیت چیست؟"، بی‌تردید بهترین کار اوست. اگر نه به دلیل تازگی محتوا، حداقل به دلیل شیوه‌ی جدید و جسورانه‌ی بیان ایده‌های قدیمی، اثری دوران‌ساز است. او می‌دانست که در آثار سوسیالیست‌ها و کمونیست‌های فرانسوی "مالکیت" نه تنها به طرق مختلف نقد شده، بلکه به شیوه‌ی آرمان‌شهری* "الغا" شده است. در این کتاب پرودون تقریباً در همان ارتباطی با سنت سیمون و فوریه قرار دارد که فونرباخ با هگل داشت. در مقایسه با هگل، فونرباخ مطمئناً ضعیف است. با وجود این، او پس از هگل دوران‌ساز بود، چون بر برخی نکاتی تأکید کرد که برای آگاهی مسیحیان ناخوشایند بود، اما برای پیشرفت نقد مهم بود، نکاتی که هگل در ابهامی رازگونه باقی گذاشته بود.

می‌توان بیان کرد که در این کتاب پرودون هنوز یک سبک ننموده وجود دارد. و از دید من آن سبک، شایستگی اصلی آن است. واضح

جای آن که جنبه‌ی انقلابی و مخربی که جامعه‌ی قدیمی را سرنگون خواهد کرد در نظر گیرد). او درباره‌ی تاسی به اقتدار علم با هر دو موافق است. علم برای او خود را به نسبت‌های نحیف فرمولی علمی تقلیل می‌دهد. او مردی در جستجوی فرمول‌ها است. بنابراین، پرودون به خود می‌بالد که هم اقتصاد سیاسی و کمونیسم را نقد کرده است: او مادون هر دوی آنهاست. مادون اقتصاددانان، چراکه به‌عنوان فیلسوفی که فرمول‌جادی در آستین خود دارد، فکر می‌کرد می‌تواند از پرداختن به جزئیات اقتصادی ناب صرف‌نظر کند. مادون سوسیالیست‌ها، چون حتی در حد نظرورزانه، نه شجاعت کافی و نه بصیرتی کافی برای جهشی بر فراز افق بورژوایی دارد...

"او می‌خواهد به‌عنوان مرد علم فراتر از بورژوازی و پرولتاریا پرواز کند. او صرفاً خرده‌بورژوایی است که دانما بین سرمایه و کار، اقتصاد سیاسی و کمونیسم عقب و جلو می‌رود..."

هرچند قضاوت فوق شدید به نظر می‌رسد، اما اکنون باید هر کلمه‌ی آن را تأیید کنم. اما در عین حال، باید در نظر داشت که وقتی من کتاب او را رمز سوسیالیسم خرده بورژوایی اعلام کردم و این را از لحاظ نظری ثابت کردم، پرودون هنوز هم توسط اقتصاددانان سیاسی و هم سوسیالیست‌ها به‌عنوان یک ابر-انقلابی تقبیح می‌شد. به همین دلیل من بعدها هرگز در داد و قال درباره‌ی "خیانت" او به انقلاب شرکت نکردم. این‌که از ابتدا توسط دیگران و نیز خودش بد فهمیده شده بود و در برآوردن امیدهای ناموجه ناکام ماند، تقصیر او نبود.

در مقایسه با مالکیت چیست؟، در فلسفه‌ی فقر کلیه‌ی کمبودهای روش بازنمایی پرودون به طرز بسیار نامطلوبی برجسته شده‌اند. این سبک آن چیزی است که فرانسوی‌ها اغلب آمپول می‌نامند. واژه‌های پرطمطراق نظرورزانه، که مدعی فلسفی-آلمانی است، هنگامی به‌طور دایمی به روی صحنه ظاهر می‌گردند که هوشمندی فرانسوی‌اش شکست خورده باشد. لحن پر سروصدا، تجلیل از خود، فخرفروشی، و پرت‌وپلاگویی درباره‌ی "علم" و نمایش جعلی آن، که همواره بسیار ناخوشایند است، دایماً گوش‌خراش است. به جای گرمای اصیل اولین اثرش، او در اینجا در عبارات معینی، خود را به‌طور منظم در امواج ناگهانی لفاظی غرق می‌کند. علاوه بر این، نمایش ناخوشایند دانشوری خودآموخته، که غرور طبیعی‌اش در اصالت استدلالش پیشاپیش درهم شکسته شده است، و اکنون به‌عنوان یک تازه به علم رسیده، لازم می‌داند که با آنچه نیست و ندارد، تظاهر به برتری کند. سپس ذهنیت خرده‌بورژوایی که به‌عنوان نمونه به شخصی چون کابیه (Cabot) که برخورد عملی‌اش به پرولتاریای فرانسه شایسته‌ی احترام است، حمله‌ای بی‌رحمانه و حشیانه‌ای بکند، که نه زیرکانه، نه عمیق و نه حتی درست است، و از سویی از شخصی چون دانویر (Dunoyer) (حقیقتاً یک "مشاور ایالتی") تعریف و تمجید کند؛ اگرچه تمام اهمیت این دانویر در تعصب مضحکی بود که با آن دراسر سه جلد ضخیم، ملال‌آور و غیر قابل‌تحمل‌اش، اصول خشکی را موعظه کرد که هلاوتیوس (Helvetius) آن را به شرح زیر توصیف کرده بود:

«On veut que les malheureux soient parfaits»

(از بی‌نوا درخواست کمال می‌شود.)

برای پرودون، برای کسی که تنها تا چند هفته پیش از انقلاب

من در مدت اقامت در پاریس در سال ۱۸۴۴ با پرودون شخصا آشنا شدم. این را در اینجا ذکر می‌کنم چون من تا حدی من نیز در "بپیچیدگی" او مقصرم: آنچه انگلیسی‌ها جعل کالاهای تجاری می‌نامند. در جریان بحث‌هایی طولانی که اغلب تمام شب طول می‌کشید، من او را به ضرر خودش آلوده‌ی هگلیسم کردم، چون آلمانی بلد نبود و نمی‌توانست به‌درستی مطالعه کند. پس از اخراج از پاریس، جناب کارل گرون "Karl Grün" کاری را که شروع کرده بودم ادامه داد. او به‌عنوان یک معلم فلسفه‌ی آلمانی نسبت به من از این امتیاز برخوردار بود که خودش هیچ چیز از آن نمی‌فهمید. مدت کوتاهی پیش از انتشار دومین اثر مهم پرودون، فلسفه‌ی فقر، Philosophie de la misère و غیره، خود او در نامه‌ی بسیار مفصلی به من از جمله اعلام کرد که: "منتظر آرای انتقادی شما هستم"، "J'attends votre féru critique." چنین نقدی را به زودی به‌سوی او پرتاب کردم (در فقر فلسفه و غیره، پاریس ۱۸۴۷)

(la philosophie Misère de)، به نحوی که به دوستی ما برای همیشه پایان بخشید.

برای برآورد کتاب او، که در دو جلد ضخیم است، باید شما را به ردی که نوشتم ارجاع دهم. من در آنجا، در میان چیزهای دیگر، نشان داده‌ام که او تا چه حد در راز دیالکتیک علمی نفوذ کرده است و برعکس چگونه در توهم فلسفه‌ی نظرورزانه اشتراک دارد، چون به جای آنکه مقولات اقتصادی را به‌عنوان بیان نظری روابط تاریخی تولیدی در نظر بگیرد که با مرحله‌ی خاصی از رشد تولید مادی منطبق است، آنها را ایده‌های ازلی از پیش موجود در هم می‌ریزد، و از این بیراهه یکبار دیگر به خاستگاه اقتصاد بورژوایی می‌رسد. [وقتی اقتصاددانان می‌گویند که روابط کنونی - روابط تولید بورژوایی - طبیعی هستند مقصود آنها این است که اینها روابطی هستند که در آنها ثروت ایجاد شده و نیروهای مولده برطبق قوانین طبیعت توسعه می‌یابند. بنابراین خود این روابط قوانینی طبیعی هستند که از تأثیر زمان مستقل هستند. آنها قوانینی جاودانی هستند که باید همواره بر جامعه حاکم باشند. بنابراین تاریخ وجود داشته است، اما دیگر وجود ندارد.] (ص ۱۱۳ اثر من)

علاوه بر این من نشان می‌دهم که دانش وی در مورد "اقتصاد سیاسی" که نقد آن را برعهده گرفته بود، به‌شدت ناقص و گاهی حتی مانند یک دانش آموز ابتدایی است و به جای این‌که علم از دانش انتقادی جنبش تاریخی استخراج شود، جنبشی که خودش شرایط مادی رهایی را تولید می‌کند، او و آرمان‌شهری‌ها در پی یک به‌اصطلاح "علم" هستند که به واسطه‌ی آن از پیش فرمولی برای "حل مسئله‌ی اجتماعی" پرداخته کنند. ردیه‌ی من به‌طور خاص نشان می‌دهد که دیدگاه پرودون در مورد ارزش مبادله، مبنای کل نظریه‌ی او، همچنان مغشوش، نادرست و سطحی است و این‌که او حتی تفسیر آرمان‌شهری از نظریه‌ی ارزش ریکاردو را با مبنای یک علم جدید اشتباه می‌گیرد. در رابطه با دیدگاه کلی او، من نتایج خود را به این صورت خلاصه کرده‌ام:

"هر رابطه‌ی اقتصادی‌ای یک جنبه‌ی خوب و یک جنبه‌ی بد دارد، این تنها نکته‌ای است که پرودون به خود دروغ نمی‌گوید. او می‌بیند که جنبه‌های خوب توسط اقتصاددانان توضیح داده شده است. طرف بدی که او می‌بیند را سوسیالیست‌ها محکوم کرده‌اند. او ضرورت روابط ابدی را از اقتصاددانان وام می‌گیرد. او از سوسیالیست‌ها این توهم که در فقر چیزی جز فقر نمی‌بینند را به عاریت می‌گیرد (به

می‌کند، باید به‌عنوان آثاری توصیف شوند که نه تنها بد، بلکه بی‌اساس هستند اما با دیدگاه خرده‌بورژوازی مطابقت دارند.

پرودون اغلب با روسو مقایسه شده است. هیچ چیز نمی‌تواند اشتباه‌تر از این باشد. او بیشتر شبیه نیکلاس لینگت (Nicolas Liguet) است که نظریه‌ی حقوق مدنی Théorie des loix civiles او اتفاقاً کتابی بسیار درخشان است.

پرودون به دیالکتیک تمایل طبیعی داشت. اما از آنجا که او هرگز دیالکتیک علمی را درک نکرد، هرگز از سفسطه‌گری فراتر نرفت. این در واقع با دیدگاه خرده‌بورژوازی او مرتبط است. مانند رومر (Raumer) تاریخدان، خرده‌بورژوازی از یک‌سو و از سوی دیگر ساخته شده است. این هم درباره‌ی منافع اقتصادی او و از این‌رو در سیاست، دیدگاه‌های مذهبی، علمی و هنری او صدق می‌کند. و به همین ترتیب در اخلاقیات، و در همه چیز. او یک تناقض زنده است. علاوه بر این، اگر او همانند پرودون فردی مبتکر باشد، به‌زودی در می‌یابد که سرگرم شدن با تناقضات خود، و بسته به شرایط، تبدیل آنها به پارادوکس‌هایی برجسته، خودنما، گاهی رسوا و گاهی درخشان هستند. شارلاتانیسم در علم و سازشکاری در سیاست از چنین دیدگاهی تفکیک‌ناپذیر است. تنها یک انگیزه‌ی حاکم باقی می‌ماند، پوچی موضوع، و یگانه پرسشی که برای او، و همه‌ی افراد بیهوده، وجود دارد موفقیت و درخشش لحظه‌ای است. بنابراین، آن حس اخلاقی ساده، که به‌عنوان نمونه، همواره روسو را از مصالحه با قدرت‌های موجود باز می‌داشت، ناپدید می‌شود.

آیندگان شاید آخرین مرحله از رشد فرانسه را این‌گونه خلاصه کنند که لونی بناپارت، ناپلئون آن و پرودون، روسو-ولتر آن بود.

اکنون خود شما باید این مسئولیت را بپذیرید که نقش قضاوت درباره‌ی کسی را که به تازگی مرده است به من تحمیل کردید.

با احترام فراوان،

کارل مارکس

چاپ نخست Der Social-Demokrat: شماره‌های ۱۶، ۱۷ و ۱۸، تاریخ انتشار: ۱، ۳ و ۵ فوریه ۱۸۶۵

تاریخ نگارش: ۲۴ ژانویه ۱۸۶۵

*. آرمان شهری ترجمه utopia است که برخی دیگر "مدینه فاضله" را معادل درست تری میدانند. با توجه به مخاطبان چنین مباحثی، تصور میکنم همان اتوپیا، با درج اصل کلمه به لاتین، مناسبتر است. تلاش برای یافتن معادل به هر قیمت در چهارچوب زبان فارسی، محدودیتهای این زبان و دستور و گرامر آن را با خود همراه دارد. خواننده خود میتواند تفسیر کاملتری در دیکشنری‌ها و تزاروس‌ها برای این کلمه پیدا کند.

ایرج فرزاد

فوریه به‌طور غیر قابل‌انکاری ثابت کرده بود که "دوران انقلاب‌ها" برای همیشه سپری شده است، انقلاب قطعاً در لحظه‌ی بسیار نامساعدی رخ داد. سخنرانی وی در مجلس ملی، هرچند درایت کمی در مورد شرایط موجود نشان داد، شایسته‌ی تقدیر بود. پس از قیام ژوئن، این عملی بسیار شجاعانه بود. به‌علاوه، از این پی‌آمد خوش‌شانس بهره مند شد که پاسخ مخالف آقای تیر (Thiers M) به پیشنهادهای پرودون، که او سپس آن را در یک جزوه‌ی ویژه منتشر ساخت، به کل اروپا ثابت کرد که کدام احکام کودکانه‌ی سکان این ستون فکری بورژوازی فرانسه است. در مقایسه با تیر، پرودون در واقع تا حد یک غول عظیم منسوخ برجسته شد.

کشف پرودون درباره‌ی "اعتبار رایگان" و بر آن اساس، "بانک مردمی" (banque du peuple) از آخرین "اقدامات" اقتصادی او بود. کتاب من، سهمی در نقد اقتصاد سیاسی، پاره‌ی نخست، برلین، ۱۸۵۹ (صص ۶۴-۵۹)، ثابت می‌کند که مبنای نظری ایده‌ی او از درک نادرست عناصر اساسی "اقتصاد سیاسی" بورژوازی ناشی شده است، یعنی رابطه‌ی بین کالا و پول، در حالی که روبنای عملی‌اش صرفاً بازتولید طرح‌هایی بسیار قدیمی‌تر بود که به‌مراتب بهتر توسعه یافته بود. این که تحت شرایط اقتصادی و سیاسی خاصی می‌توان از سیستم اعتباری برای تسریع رهایی طبقه‌ی کارگر استفاده کرد، همانطور که به‌عنوان نمونه، در آغاز قرن هجدهم، و دوباره بعداً، در آغاز قرن نوزدهم در انگلستان، انتقال ثروت از یک طبقه به طبقه‌ی دیگر را تسهیل کرد، کاملاً بدون تردید و بدیهی است. اما در نظر گرفتن سرمایه‌ی بهره‌دار به‌عنوان شکل اصلی سرمایه و تلاش برای تبدیل یک شکل خاص از نظام اعتباری که برحسب ظاهر شامل حذف بهره شود، به مبنای دگرگونی جامعه، سراسر یک توهم خرده‌بورژوازی است. رقیق‌تر شده‌ی همین توهم را پیشاپیش می‌توان در میان سخنگویان اقتصادی خرده‌بورژوازی انگلیس در قرن هفدهم یافت. جدل پرودون با باستیا (۱۸۵۰) در مورد سرمایه‌ی بهره‌دار در سطحی بسیار پایین‌تر از فلسفه‌ی فقر است. وقتی حتی باستیا او را مغلوب خود می‌کند، و هنگامی که حریف ضربات خود را بر او فرود می‌آورد، یاوه‌سرایی مضحک سرمی‌دهد.

چند سال پیش برای جایزه گرفتن، پرودون مقاله‌ای درباره‌ی مالیات نوشت، فکر کنم این مسابقه را دولت لوزان ترتیب داده بود. در اینجا واپسین سوسوی نیوغ خاموش می‌شود. چیزی برجای نمی‌ماند به جز خرده‌بورژوازی ناب.

تا آنجا که به نوشته‌های سیاسی و فلسفی پرودون مربوط می‌شود، همه‌ی آنها مانند آثار اقتصادی او، همان خصیلت متضاد و دوگانه را نشان می‌دهند. علاوه بر این، در زمانی که سوسیالیست‌های فرانسوی تصور می‌کردند که نشان دادن دین‌داری آنها بر ولترانیسم بورژوازی سده هجدهم و بی‌خدایی سده نوزدهم آلمان تا چه حد برتری دارد، حملات وی به دین، کلیسا و غیره، که ارزش آنها کاملاً محلی و محدود به فرانسه است، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. همانطور که پتر کبیر بربریت روسیه را با بربریت شکست داد، پرودون تمام تلاش خود را کرد تا عبارت‌پردازی فرانسه را با عبارت‌پردازی شکست دهد.

اثر او درباره‌ی کودتا، که در آن با لویی بناپارت لاس می‌زند و در واقع تلاش می‌کند تا او را برای کارگران فرانسوی قابل پذیرش جلوه دهد، و آخرین اثر او، نوشته‌ای علیه لهستان، که در آن برای شکوه هرچه بیشتر تزار عدم‌اعتمادی احمقانه بیان

بحران و انشعاب در کومه‌له

سخنرانی در انجمن مارکس لندن

۲۴ مارس ۲۰۰۱

رفقا!

بحث امروز درباره کومه‌له و انشعابی است که در آن شده است. من می‌خواهم این بحث مبنایی باشد، لااقل برای خودم، تا بر اساس آن و بحثی که اینجا میکنیم و رفت و برگشتی که احتمالاً در صحبت‌های بعدی میشود نوشته‌های بنویسم در مورد کل ماجرای کومه‌له و شیوه برخورد ما به جناح‌های مختلف، خود مسأله انشعاب، ماهیت اجتماعی و سیاسی هر کدام از این فرآکسیون‌های آن و اینکه حزب کمونیست کارگری باید چکار کند؟ خیلی از شماها که اینجا نشسته اید نسبت به مسأله صاحب نظرتر هستید در نتیجه سعی میکنیم فرصتی باشد که همه امکان بحث در این باره را داشته باشند.

بطور مشخص من به سه وجه از مسأله میپردازم. اول محتوای واقعی این پدیده یعنی کومه‌له و انشعابش. به این معنی برمیگردم و راجع به تاریخ حزب کمونیست ایران صحبت میکنم. چرا پدیده‌ای که در دهه هشتاد میلادی به اسم حزب کمونیست ایران وجود داشت، این ترکیب نیروها از آن بیرون آمدند، چرا بیرون آمدند و این انشعاب آخر کجای آن روند قرار میگیرد؟ دوم می‌خواهم در مورد دو فرآکسیون کومه‌له، ماهیت سیاسی‌شان و خط مشی‌شان اظهار نظر کنم. و بالاخره نظرم در مورد شیوه برخورد به هر کدام از اینها، که فکر میکنم باید مبنای سیاست حزب کمونیست کارگری ایران باشد، را توضیح میدهم.

انشعاب جریان عبدالله مهدی، عمر ایلخانی زاده، محمد شافعی، فاروق بابامیری، و چند نفر دیگر، از کومه‌له پدیده خلق‌الساعه‌ای نیست. اصلاً چیز جدیدی نیست و نشان دهنده چرخش معین سیاسی هم نیست. این نیروئی است که از ابتدای تشکیل حزب کمونیست ایران با آن وجود داشت. این نیروئی است که در تمام طول تاریخ این جریان با آن بوده و اگر امروز میبینیم که بصورت یک کومه‌له مجزا و متمایز جدا میشود و اسم خودش را کومه‌له میگذارد، برای این است که تازه برای اولین بار از نظر تاریخی و از نظر سیاسی شرایطی فراهم شده است که میتواند این تعیین را بخودش بدهد. تا امروز این جریان نتوانسته بود یک سازمان ایجاد کند، تا چه رسد به اینکه به اسم کومه‌له این کار را انجام دهد. برای اینکه اشتباهی پیش نیاید من در این بحث همه جا به جریان ایلخانی زاده - مهدی میگویم سازمان زحمتکشان و به جریان ابراهیم عزیزاده میگویم کومه‌له. برای اینکه تفکیک کرده باشم و مجبور نشوم اسم شخصیت‌های آنها را بگویم. در نتیجه سازمان زحمتکشانی که امروز بوجود آمده بر مبنای یک داده قدیمی سیاسی در کردستان، بر مبنای یک داده قدیمی سیاسی در حزب کمونیست ایران سابق و کومه‌له سابق بوجود آمده. آنچه که تازه است شرایط تاریخی است که برای اولین بار اجازه داده است که این سازمان با این پرچم و توسط این نیرو تشکیل شود. نیرویش قدیمی است و در صحنه حاضر بوده است. جریانی که بجا مانده هم همانقدر واقعی است. کومه‌له فعلی هم پدیده‌ای نیست که محصول تحولی در درون خودش باشد. بلکه اینها هم به یک معنی روی بستر

موجودی در تاریخ سیاسی بیست سال اخیر ما بوجود آمدند، نشان دهنده چرخش یا گسستی از چیزی نیستند. این هم پدیده‌ای است که سر جای خودش ایستاده است. بنابراین من می‌خواهم این تاریخ را بررسی کنم و بگویم اینها چطور از دل این ماجرا بیرون می‌آیند، هرکدام چه جانی دارند، چه مقدراتی دارند و آینده‌شان چیست.

۱ - جدائی گرایش کمونیسم کارگری

سیر تکوین تعیین تشکیلاتی گرایشات مختلف در درون کومه‌له و حزب کمونیست ایران

اتفاق عظیمی که در حزب کمونیست ایران افتاد جدائی ما بود. جدائی ما شروع همه این پروسه است. ولی معنای این حرف این نیست که اگر ما جدا نمیشدیم این پروسه به اشکال دیگری اتفاق نمی‌افتاد. بحث اساسی که ما از آن موقع، در آن حزب، کردیم این است که حزب کمونیست ایران تلاقی گرایش‌های سیاسی و اجتماعی مختلفی است و این گرایش‌ها را اسم بردیم. گفتیم یک جریان ناسیونالیستی گرد وجود دارد. میتوانستیم این جریان و عملکردش را در سازمانی که خودمان در رهبریش بودیم نشان دهیم. خیلی از کسانی که امروز در این جلسه هستند، و در آن سازمان پست‌های کلیدی داشتند و در رهبری آن بودند، میتوانند نشان دهند که گرایش ناسیونالیستی گرد خود را چگونه و در چه عملکردهائی نشان میداد. گرایش ناسیونالیستی کردی که مخالف تشکیل حزب کمونیست ایران باشد به قدمت خود حزب کمونیست ایران و حتی قدیمی‌تر است. گرایش ناسیونالیستی کردی که خودمختاری طلب باشد و کاری به سوسیالیسم نداشته باشد و مسأله‌اش فقط خودمختاری در کردستان باشد، از حزب کمونیست ایران قدیمی‌تر است. گرایش ناسیونالیستی کردی که به حزب دمکرات نپیوندد، علیرغم اینکه حزب دمکرات خودمختاری طلب است، از حزب کمونیست ایران قدیمی‌تر است. گرایش که علیه چپ خودش سمپاشی کند و ترور شخصیت و ترور سیاسی و فکری کند، از حزب کمونیست ایران قدیمی‌تر است. این جریان وجود داشت. روز خودش برای تشکیل نشدن حزب کمونیست ایران تلاش کرد. و روز خودش شکست خورد. و امروز بعد از بیست سال برای اولین بار فرصتی بوجود می‌آید که گروه کوچکی نمایندگی آن جریان سیاسی که مدام در این بیست سال در لحظات مختلف شکست خورد است را به عهده بگیرد و تشکیل شود. اینکه شخصیت‌های این جریان برای مثال عبدالله مهدی، به آن جریان ناسیونالیستی تعلق نداشت، به نظر من چیز عجیبی نیست. آدم‌ها تغییر روش میدهند و انتخاب‌های زیادی میکنند. تاریخ چپ پر از شخصیت‌هایی است که بقول انگلیسها از سالن عبور کردند و از صف این حزب به صف حزب دیگر پیوستند. کسان زیادی در حزب کارگر انگلیس هستند که فعالین حزب کمونیست بریتانیا بودند. پیتر مندلسون که رهبر فکری حزب کارگر جدید، "نیو لیبر"، و تصویر ساز آن است عضو سازمان جوانان کمونیست و عضو حزب کمونیست بریتانیا بوده است. چندین خزانهدارشان عضو حزب کمونیست بریتانیا بودند، اگر اشتباه نکنم جک استرا، وزیر کشور فعلی، عضو حزب کمونیست بریتانیا بوده. کسان زیادی در تاریخ چپ هستند که به این نتیجه میرسند که کمونیسم فایده ندارد و میروند عضو حزب سوسیال دمکرات کشور مربوطه میشوند. اگر به صف احزاب سوسیال دمکرات نگاه کنید میبینید که پر از شخصیت‌های سابقاً کمونیست است. خط عوض کردن یک فرد نه احتیاج زیادی به توضیح دارد، هرچند من به توضیحش میپردازم، نه چیزی را عوض میکند و نه در ماهیت سازمانی که ایجاد شده تغییری میدهد. سازمانی که اکنون ایجاد شده، سازمان زحمتکشان،

در ظرف دو سال حزب کمونیست این تشکیلات را بازسازی کرده بود، اعتماد را برگردانده بود، انتشار نشریاتش را شروع کرده بود، روی کل کشور برنامه رادیویی پخش میکرد، رهبری اعلام کرده بود. موجودیتی را اعلام کرده بود که نقطه امید بسیاری در زندان شد. به هم میگفتند حزب تشکیل شده. بجای انهدامی که بود این جریان یک واقعیت سیاسی رشد یابنده‌ای را گذاشت.

تلاشی و انشعابات چنین حزبی را با "فلانی صادق بود" و "فلانی نبود" و "فلانی ما را نردبان ترقی کرد" نمیشود توضیح داد. این را حتی با گفتن اینکه فلانی خیلی ناسیونالیست بود نمیشود توضیح داد. باید دید که چه شد که یک حزب فوق‌العاده متحد، فوق‌العاده هم دل در مقطع سالهای ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ تبدیل به جریانی میشود که امروز میبینیم و چند شاخه اصلی از آن بیرون میآید؟

اولین مسأله بنظر من این بود که تا وقتی حزب تشکیل نشده بود، خود تشکیل حزب آرمانی بود که این جنبش را بجلو میراند. وقتی حزب تشکیل شد دستور کار حزب و مسأله‌اش شد. چکار میکنیم؟ این حزب باید چکار کند؟ اینجا بود که دستور کارهای مختلف که هرکدام از ما از نظر سیاسی داشتیم شروع به نشان دادن خود کرد. هرکدام از ما که در ایجاد آن تشکیلات نقش داشتیم ایده‌هایی در مورد کمونیسم، فعالیت سیاسی، فعالیت کمونیستی و اینکه کمونیسم چیست؟ محتوای فعالیت کمونیستی چیست هم در ضمن داشتیم. اگر شما برگردید به کنگره اتحاد مبارزان کمونیست، یعنی تنها کنگره اتحاد مبارزان کمونیست، نظری بیاندازید، دستور کارش چیزی است در باره این که کمونیستها چطور کار میکنند؟ نه اینکه برنامه‌شان چیست و اعتقاداتشان کدام است؟ فکر میکردیم اینها را تثبیت کرده‌ایم. سوال این بود که کار کمونیستی چیست؟ کنگره‌ای بود معطوف به کار کمونیستی. میخوام بگویم یک عده‌ای نظر داشتند که فردانی که حزب کمونیست ایران ساخته میشود این حزب باید چگونه کار کند. یکی دو سال طول کشید تا این ایده‌ها خود را نشان دادند. بصورت این که هدف ما از تشکیل این حزب چه بود؟ حزب تشکیل شد، رادیو دارد، امکانات دارد، نیروی مسلح دارد، به قطبی تبدیل شده که میتواند به آدمها امید بدهد و به آن جذب میشوند. حالا باید چکار کرد؟

برای عده‌ای حزب کمونیست ایران پاسخ یک بن بست بود. بن بست که از فشار جمهوری اسلامی و بنظر من از پایان افق برگشتن مسلحانه به شهر در کردستان ایران ناشی میشد. تشکیلات کومه‌له بمعنی وسیع کلمه در انقلاب شکل گرفت. من خلیها را یادم هست، و صورتشان را در حین گفتن این جمله یادم هست که "به ما گفتند میرویم کوه برمیگردیم شهرها را میگیریم. یک بار اینطور شد دفعه دیگر هم همینطور خواهد شد. نشد... گفتند باید بایستیم تا انقلاب دمکراتیک و حالا اتحاد مبارزان کمونیست آمده و میگوید باید تا انقلاب سوسیالیستی سر این کوه‌ها بنشینیم." یعنی انقلاب سوسیالیستی و برنامه حزب به واکسنی تبدیل شده بود که میتوانستی به مردم بزنی تا آنها در صحنه بمانند. اگر شما به نامه عبدالله مهتدی به من که چرا حزب را تشکیل نمیدهد و در آن نظرات من در مورد تشکیل حزب را نقد کرده بود - نامه‌ای که قبل از تشکیل حزب و در اواخر وجود مناطق آزاد نوشته شد و به اسم نامه‌ی شیرکو معروف شد - دقت کنید، میگوید اگر این کار را نکنیم نابود میشویم. باید جلو برویم. نمیتوانیم دوام بیاوریم و باید حزب را تشکیل بدهیم. سعید یزدیان برای ملاقات مهتدی از شهر آمده بود میدانست فضا چیست. به این نتیجه رسیدند که باید حزب را تشکیل دهیم و این حرفهای اکونومیستی منصور حکمت

پلاتفرمش گویاترین معرفی است. این سازمان چه میخواهد؟ میگوید خودمختاری. میگوید فدرالیسم. میگوید یک اشتباه تاریخی بزرگ بود که حزب کمونیست ایران تشکیل شد. نباید تشکیل میشد. میگوید کمونیسم کارگری کومه‌له را نابود کرد، تاریخ کومه‌له را نابود کرد. این پلاتفرم یک حزب نفرت علیه کمونیسم کارگری است. این پلاتفرم از قبل وجود داشت. قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران وجود داشت، قبل از جدایی ما وجود داشت. سوال این است که چرا چنین پدیده‌ای فرصت میکند که یک گروه بشود؟ آیا چنین گروهی زمینه رشد دارد یا نه؟ و چه جایگاهی در جامعه کردستان پیدا میکند؟

حزب کمونیست ایران به نظر من یکی از مهمترین پدیده‌های سیاسی چپ در دوران معاصر بوده است. حزب کمونیست ایران به دلایل عینی و روشنی دچار انشعاب شد. به دلایلی که شخصیت‌های ما کوچکترین تأثیری بر آنها نداشت. اینکه من آدم خوبی بودم، فلانی آدم بدی بود، چه کسی حوصله داشت و چه کسی نداشت، چه کسی با صداقت و اخلاص همه چیزش را در طبق گذاشت و مثلاً فارسیها بدون اخلاص و بدون طبق وارد این پروسه شدند، هیچکدام نقشی نداشت. چیزی که اتفاق افتاد همان بلانی است که ممکن بود سر حزب کمونیست فیلیپین بیاید، بر سر حزب کمونیست مالزی بیاید، بر سر حزب کمونیست ایتالیا بیاید و بر سر حزب کمونیست فرانسه بیاید. مردم بعد از مدتی تحت تأثیر شرایط عینی اجتماعی خط‌هایشان از هم جدا میشود. اتفاقاتی که برای حزب کمونیست ایران افتاد هر کدامش برای بستن پنج شش سازمان چپ سنتی کافی بود. حزب کمونیست ایران حزبی است که مقدمات فکریش دارد قبل از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ فراهم میشود. مقطعی که کودتا و سرکوب جمهوری اسلامی شروع میشود و جمهوری اسلامی شمشیر را از رو میبندد، اعدامهای وسیع شروع میشود، رئیس جمهورشان را خلع میکنند و موج سرکوبی که میشناسیم شروع میشود و چپ‌تار و مار میشود. مباحثات فکری تشکیل حزب کمونیست ایران در بطن مباحثات آنتی پوپولیستی پا گرفته بود، تدوین شده بود و برنامه‌اش بدست آمده بود. حزب کمونیست ایران و پروسه تشکیلش به بعد از یکی از خونین‌ترین سرکوبهای قرن بیستم افتاد. این کلمات معنی دارند. واقعا پروسه اتفاقی که از روز ۳۰ خرداد ۶۰ آغاز شد، یکی از خونین‌ترین سرکوبهای سیاسی قرن بیستم بود. میدانم یک میلیون نفر در جنگ ایران و عراق کشته شدند، یک میلیون نفر در رواندا کشته شدند. ولی سرکوب سیاسی که یک دولت دست به اسلحه برد و شهروندانش را بدلیل اعتقادات سیاسی و تشکلهای بکشند، کم نمونه است. صد و بیست سی هزار نفر را بگیرند بکشند و عده زیادتری را زندان کنند و تمام جلوه‌های اعتراض سیاسی را برای مدتی از صفحه حذف کنند. بطوری که آدم‌هایی که حاضر نمیشوند در زندان بگویند من مسلمان هستم را فوراً اعدام کنند. این یکی از بزرگترین وقایع بود. حزب کمونیست ایران بعد از این پروسه تشکیل شد. و به یک معنی در پاسخ به این وضعیت تشکیل شد. پرچم اتحاد کسانی شد که آن تجربه خونبار را پشت سر خود داشتند. اگر آن حزب تشکیل نمیشد، بنظر من، صفحه‌ای که امروز ما رویش کار میکنیم خیلی تاریک بود. درست در جهت خلاف جامعه که کوبیدن و کشتن چپها بود، عده‌ای از کمونیستهای آن مملکت جمع شدند گفتند که ما میخوایم حزب کمونیست ایران را تشکیل بدهیم و تشکیل دادند. و جالب است که در ظرف یکی دو سال فضایی که علیه فعالیت کمونیستی بود را به عکس خود تبدیل کردند. روزی که حزب کمونیست ایران میخواست تشکیل شود نمیدانستیم که کسی که از شهر به اردوگاه آمده مأمور رژیم است یا قهرمان یک انقلاب؟ نمیدانستیم چه کسی آلوده است و چه کسی نیست، چه کسی پلیس است و چه کسی نیست، چه کسی توابع است و چه کسی نیست؟ جرات نداشتیم به کسی در شهر بگویم سر قرار کس دیگری برود.

تشکیل شود. در نتیجه چیزی که میبینیم جریانی است که از موضع ناسیونالیسم کرد مخالف تشکیل حزب کمونیست ایران بود. حزب دمکرات هم جزو نیروهائی بود که نمیخواست این حزب تشکیل شود. بگذارید چند جمله از آن دوران بگویم. آن موقع حزب دمکرات در شورای ملی مقاومت بود. من دفاعیاتی که گرایش ناسیونالیستی از حضورش در حزب میکرد را یادم هست. میگفتند دمکرات رفته با شورای ملی مقاومت ما هم رفته‌ایم با حزب کمونیست ایران.

وقتی حزب تشکیل شد عبدالله مهدی، دبیر کل حزب، برای همه سخنرانی کرد که اتفاق مهمی نیفتاده است. ببینید من دبیر کل حزب هستم و ببینید که کومه‌له بیشتر اعضای این تشکیلات را تشکیل میدهد. داشت به یک بدبینی جواب میداد. داشت در دل خودش به یک تعرض ناسیونالیستی جواب میداد که در مقابلش زیاد احساس اطمینان نمیکرد. فکر نمیکرد میتواند تاب بیاورد. مجبور بود بگوید ببینید چیزی عوض نشده. این جریان ناسیونالیستی آن موقع وجود داشت و با تشکیل حزب هم به حزب پیوست. یکی دو نفرشان رفتند که شدند رهبری حزب دمکرات. اگر عبدالله مهدی نامی آن موقع این کار را کرده بود بطریق اولی رهبری حزب دمکرات بود. یکی از خطوط تبلیغاتی حزب دمکرات علیه حزب کمونیست و کومه‌له اتفاقا همین خط بود. تمام احزاب و گروههای چپ ایران میگفتند این حزب نباید تشکیل شود، پوشالی است، من در آوردی است و غیره و غیره. یک عده‌ای هم همانطور که گفتیم حزب را برای این میخواستند که تشکیلاتشان را نگهدارند. اگر حزب نمیداشتیم در مقابل حمله ارتش و به اصطلاح "زوزه توابین" آسیب پذیر میشدند. فکر میکردند که با حزب صاحب یک سر در بزرگتر میشویم که میتوان با روحیه و اعتماد بنفس در آن ماند و فعالیت کرد. حزب را میخواستند برای تشکیلاتداری. تشکیلاتداری آن روی سکه نداشتن استراتژی طبقاتی است. در متن تحول صبر میکند. صبر میکند تا تحول بعدی او را از این مخزن بیرون بیاورد. تشکیلاتداری این بود: مقاومت کنیم، نیرو از دست ندهیم، پول از دست ندهیم، منطقه از دست ندهیم، چهره از دست ندهیم، باشیم، بقیه هم هستند. بالاخره جمهوری اسلامی ابدی که نیست. میمانیم تا وقتی که گشایشی بوجود بیاید. و بالاخره یک خط وجود داشت که کمونیسم را برای فعالیت کمونیستی میخواست. حزب کمونیست کارگری امتداد این خط است. کتاب خیلی خوبی که در این مورد هست کتابی است تحت عنوان "درباره فعالیت حزب در کردستان - اسنادی از مباحثات درونی حزب کمونیست ایران" از انتشارات کانون کمونیسم کارگری، که متعلق به همان دوره است. حتما سعی کنید آنرا بخوانید. تمام این پروسه‌ای که گفتیم را به تفصیل و با جزئیات توضیح میدهد که چه گرایشی چه فکر میکرد و چرا کار به اینجا کشید.

بعد از تشکیل حزب و به اصطلاح ماه غسل آن، واگرانی این گرایشها شروع شد. تا مدتی ما حرفمان را بطور کلی بعنوان حزب میزدیم. من هر سخنرانی در کنگره کردم گفته‌ام "نظر ما این است"، "حزب اینطور میگوید"، "دفتر سیاسی چنین میگوید"، "به اعتقاد ما..."، "خط ما میگوید..." و غیره. این وضع تا کنگره دوم حزب کمونیست ایران هم همینطور است. در بحث کنگره دوم حزب کمونیست ایران اگر دقت کنید این اختلاف را میبینید. ولی همچنان من آنجا بعنوان نماینده افکار عمومی "بالا" شرکت کردم. در صورتیکه واقعیت این نبود. قبل از اینکه به کنگره برویم من در دفتر سیاسی گفتیم که این وضع برای ما زندگی نمیشود. من حرف دارم. حزب باید برود روی خط دیگری کار کند. وضع فعلی را ادامه دادن و کاری نکردن و پاسیویتی و بی خطی‌ای که ما داریم و فقط تشکیلات را نگاه میداریم را من قبول ندارم. من حرف دارم که حرفهایم بعدا این

که بخشی از کارگران باید با ما بیایند و یا رهبران عملی کارگری بعضا باید با ما باشند مانع حزب است. من در مقابل آن بحث رهبران عملی بدست عقب نشستم. به این امید که آوردن طبقه کارگر را در دستور حزب میگذاریم و بحث کادرها را مطرح کردم که باشد این حزب را تشکیل بدهیم اما حزب جمع عددی هرکس در این کوهها ساکن است نیست. بگوئیم که این حزب یک عده کادر است که یک برنامه عمل کمونیستی را دارند و میخواهند انجام دهند. جدال از آنجا شروع شد. اینکه حزب کمونیست ایران سایبانی است که در هوای طوفانی زیر آن میایستیم یا اینکه برنامه‌ای است برای کار سیاسی. همه جور آدمی در آن تشکیلات بود. جریانی که میگفت حزب کمونیست نباید تشکیل شود همان موقع وجود داشت.

بگذارید تجربه‌ای را برایتان بگویم. در کنگره سوم کومه‌له سه نفر میهمان داشتند. عزالدین حسینی، جلال طالبانی و من. به هرکدام از ما یک نوبت وقت دادند که صحبت کنیم. عبدالله مهدی هم صحبت کرد. من رفته بودم که برنامه حزب کمونیست ایران را بتصویب برسانیم. پیشنویسش را نوشته بودیم. رفته بودم تا سعی کنم کومه‌له با اتحاد مبارزان روی این خط حزب تشکیل بدهد. من از تشکیل حزب دفاع کردم. عبدالله مهدی هم آن موقع این کار را کرد. ولی دو میهمان دیگر چشم نداشتند این پروسه را ببینند. دو میهمان دیگر تمام زندگی‌شان این بود. میگفتند چکار دارید میکنند؟ شما کردها همه چیز را در طبق اخلاص گذاشته‌اید و این فارسها معلوم نیست کی هستند؟ کسی نیستند. خوب اگر هر کس همه موجودیت سیاسی‌اش را پشت سر بگذارد و با یک ساک به کردستان برود، آنجا کسی نیست. اگر دو سال صبر میکرد میدید که کسانی که کسی نیستند و با یک پیراهن به کردستان آمده‌اند، همه سازمان آنها را باخودشان برداشتند رفتند. پس لابد کسی بودند. شاید تاریخ چیزهای مادی‌تری جدا از بیست و چند نفر آدم در یک چادر است. به هر صورت، این بحث که اینها کسی نیستند، چرا این کار میکنند، استقلالتان را از دست میدید و این کار را نکنید حرف عزالدین حسینی و جلال طالبانی از آن وقت، قبل و بعد از آن بود. جنبش توابین کومه‌له، کسانی که دستگیر شده بودند و در راس آنها معروف کیلانه، حرفشان این بود که حزب نباید تشکیل شود. خط حزب را تشکیل ندهید، حزب خیانت به خلق کرد و خیانت به کومه‌له است که به قدمت سپاه پاسداران است. به قدمت عزالدین حسینی است، به قدمت جلال طالبانی است. و همه اینها حرف زدند. امروز بعد از بیست و خرده‌ای سال دو میهمان و یک میزبان باهم رفته‌اند یک طرف ایستاده‌اند و فقط ما از حزب کمونیست ایران دفاع میکنیم. بعدا البته به جریان کومه‌له برمیگردم. حزب کمونیست ایران تجربه‌ای شده که ما از ایجاد آن دفاع کرده‌ایم. ما از صحت آن دفاع کردیم. خود عبدالله مهدی امروز رفته به موضع عزالدین حسینی، جلال طالبانی و معروف کیلانه و میگوید نباید حزب تشکیل میشد. من اینجا منظورم جنبه توابیت معروف کیلانه نیست. منظورم موضعش است. مهم نیست زده بودنش که این را میگفت و یا چون این را میگفت تصمیم گرفته بود همکاری کند. ولی به هر حال این خط در بیرون ما و در شهر وجود داشت. در دهات روی دیوار مینوشتند منصور نکبت. یک واحد نظامی، تقریبا مثل زورو، میگفتند در کومه‌له هست که هیچ وقت تشکیل حزب را قبول نمیکرد. میگفتیم زن باید روسریش را بردارد میگفتند پیشمرگه‌های این واحد قبول نمیکنند. از هر پیشمرگه‌ای میپرسیدی قبول داری میگفت بله. اما یک واحد گمنامی بود که پرسه میزد حزب را قبول نمیکرد، برابری زن و مرد را قبول نمیکرد، تسلیح زنان را قبول نمیکرد، تبلیغ علیه مذهب را قبول نمیکرد، بحث مارکس را قبول نمیکرد. اینها وجود داشتند. کومه‌له بعدا البته تشکیل حزب را به رأی گذاشت. یک عده کمی هم رای منفی دادند. نمیخواستند

این واقعیات گرایش‌ها و جدائی‌هایی است که بوجود آمد. حتی قبل از سقوط شوروری و بحران بلوک شرق این جدائی‌ها عمیق شد. نمیدانم چقدر بحث‌های آن دوره را تعقیب کرده‌اید اما این را میشد در کنگره سوم دید، در پلنوم سیزدهم دید، در پلنوم چهاردهم میشد این را دید، در پلنوم پانزدهم میشد دید و در پلنوم شانزدهم و بعد در ماجراهای جنگ خلیج و بحران در کردستان عراق. به روشنی میشد این جریانها را دید. باعث شد که برای مثال بعد از کنگره سوم من خودم را کاندید دفتر سیاسی نکردم. گفتم من دنبال عقاید خودم میروم. کنگره سوم حزب کنگره‌ای بود که از موضع خط ۲ و با کمک خط ۱ به این ندا که انقلابیگری و جنبش داخل را میآوریم سر ما ریختند. در کنگره سوم دست بالا را همین خطی داشت که امروز کومه‌له را در دست دارد. شش هفته ماه بعد، بحث کمونیسم کارگری از بیرون کمیته مرکزی، از بیرون انتخابات و از بیرون کنگره ورق را دوباره برگرداند. به فاصله یکسال بعد، بعد از پلنوم شانزدهم، رهبری کومه‌له در دست چپ است. خط چپ میگوید سیاست درست این است و سیاستهای خط ۱ و ۲ اشتباه بوده و طرفدار کنگره شش کومه‌له است که مصوبات خط چپ را تصویب کرده است.

۲ - فاکتورهای سیاسی اجتماعی:

ختم جنگ ایران و عراق، جنگ خلیج، فروپاشی شوروی، سرنوشت ناسیونالیسم درون کومه‌له در محدوده شکافهای منطقه ای، معضل "دیپلوماسی" با دولت عراق، به قدرت رسیدن احزاب ناسیونالیستی در کردستان عراق...

چند نکته می‌خواهم در رابطه به فاصله کنگره ششم کومه‌له تا کنگره سوم حزب یعنی از سال ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۷، بگویم. در این فاصله اتفاقات جالبی افتاد. کنگره شش کومه‌له کنگره‌ای بود که کومه‌له روی یک خط چپ رفت. اسناد آن کنگره را من نوشتم. استراتژی حزب در کردستان، ملاحظاتی بر فعالیت نظامی حزب در کردستان، آتش بس یک جانبه با حزب دمکرات. اینها خط من بودند. من رفتم داخل اینها را مطرح کردم. خوشبختانه ابراهیم عزیزاده روی این خط بود. عبدالله مهدی با این بحثها مخالفت کرد، ممتنع بود، آن وقتها ممتنع معنی مخالفت بود، همینطور چند نفر دیگر در کمیته مرکزی. این عده این بحثها، از تحلیل‌مان از حزب دمکرات تا آتش بس یک جانبه، را قبول نداشتند.

کنگره شش این خط را به بحث گذاشت. البته در این فاصله اردوگاهها بمباران شد و من نتوانستم در آن کنگره شرکت کنم. مصوبات خط چپ در کنگره تصویب میشود. از فاصله کنگره شش کومه‌له، که ظاهرا یک خط چپ در کومه‌له تثبیت میشود، تا کنگره سوم حزب که عملا چپ را در بالای حزب ریشه‌کن میکنند چه اتفاقی افتاد؟ اتفاقی که افتاد خاتمه جنگ ایران و عراق و همچنین ضربات مرگبار نظامی بود که ما خوردیم. و فضایی که غالب شد فضای یأس بود. فضای این که دارند از ما قربانی میگیرند، فضای اینکه داریم نابود میشویم، و فضای "حالا بحث بحث روحیه است" و باید روحیه‌ها را بالا برد. وقتی جنگ ختم شد ما در پلنوم کمیته مرکزی حزب قطعنامه‌ای تصویب کردیم که باید از وابستگی به عراق کم کرد. سعی کنیم هم در خارج و هم در داخل روی پای خودمان بایستیم. خطی که تشکیلاتداری میکرد، و همچنین خط ملی، عراق را تنها راه نجات و بقا میدانستند. تحریکاتی که این خط بر سر اینکه "اینها میخواهند رابطه عراق با کومه‌له را بهم بزنند" شروع کرد دیدنی بود. در فاصله کنگره ششم کومه‌له تا کنگره سوم حزب، فضا برگشت چون تشکیلات زیر منگنه فیزیکی،

چیزی شد که میبینید. گفتند "خوب بیا برو بگو". اما در سنت آن موقع همه با هم رفیق بودیم و این حرفها را به اسم حرف همه گفتیم. البته همه هم اتوماتیک قبول کردند و همه هم کمونیست کارگری شدند. ولی بطور واقعی این شکافها شروع به باز شدن میکند.

یک جهت اساسی قضیه جهت‌گیری به طرف طبقه کارگر و کمونیسم است. کمونیسم و طبقه کارگر رکن‌هایی است که خط ما را متمایز میکرد. میگفتیم: "ما میخواهیم کار کمونیستی کنیم"، "ما میخواهیم با طبقه کارگر کار کنیم"، "کارگران در شهرند"، "بنابراین جنبش ما جنبش شهری است" و غیره. و این در تناقض قرار می‌گرفت با دیدگاههای مسلط. برای مثال با دیدگاههای سبک کاری کومه‌له در تناقض قرار می‌گرفت. با طرز تفکرهای انحلال طلبانه و شکست طلبانه‌ای که میگفتند دوره، دوره افول است و باید فکر دیگری کرد در تناقض قرار می‌گرفت. این واگرایی به تدریج زیاد میشود، عمیق میشود و به اختلافات فاحشی در حزب کمونیست ایران تبدیل میشود. حتی قبل از بحران شوروی و قبل از اینکه بلوک شرق سقوط کند. حزب کمونیست ایران بدلیل این مباحثه درونی دچار یک تنش داخلی است و این سه خطر را در آن میبینیم. خط ناسیونالیستی کرد عملا لال میشود تا این آخر که عبدالله مهدی گروهش را تشکیل میدهد. یعنی تا ایجاد سازمان زحمتکشان، خط ناسیونالیستی کرد، بجز در دوره کوتاهی که جلال طالبانی و جرج بوش سلیمانیه را فتح میکنند، ساکت است، گوش میدهد و هیچ نمیگوید. تحریک میکند، دروغ میگوید، پشت پا میگیرد، ترور شخصیت میکند، آیه یأس میخواند. ولی هیچ جا نمیآید عقیده‌اش را بگوید. نمیآید بگوید فدرالیسم، خود مختاری، مرگ بر کمونیسم کارگری و حزب هم نباید تشکیل میشود. کاری که یک سازمان الان دارد میکند. هیچ وقت نیامدند این را بگویند. ولی ما میدانستیم این خطشان است. اکنون با اتفاقاتی که بعد از این ماجرا افتاد، اگر یکبار کسی، یک راه کارگری، یک حزب توده‌ای، یک لیبرال، یک دوم خردادی، یکی از خود سازمان زحمتکشانی‌ها، یکی از خود کومه‌له‌ای‌ها، بنشینند و کلاهش را قاضی کند خواهد گفت که بحث گرایشهای اینها درست بود. نه فقط درست بود، خیلی درست بود. آنقدر که میبینیم که تک تک آن گرایشها تعیین تشکیلاتی خودشان را بدست آورده‌اند. از هم جدا شدیم و ببینید چه چیزهایی از آن در آمده است. خط جاریان را داریم که این اواخر از ما جدا شدند. معتقد است که جمهوری اسلامی درحال تبدیل شدن به دولت متعارف بورژوازی است و اتفاقی که در ایران دارد می‌افتد نه بحران است و نه قرار است انقلاب بشود و نه کسی سرنگونی می‌خواهد. این تبدیل شدن دولت به دولت طبقه حاکمه است. جاریان این را در داخل می‌گویند اینها آن را در خارج می‌گویند. علاوه بر اینها، کسانی را داریم که رفته‌اند دنبال خودمختاری و فدرالیسم و به کمونیسم بد و بیراه می‌گویند. کسانی را داریم که نشسته‌اند و سرشان را زیر برف کرده‌اند و میخواهند آن تشکیلات، همان یک ذره‌ای که از آن مانده است، را نگاه ندارد. و کسانی را داریم که رفته‌اند خط کمونیسم کارگريشان را تبدیل به یک سازمان مستقل کرده‌اند و دارند کارشان را میکنند. اگر کسی انصاف داشته باشد، یک ذره احترام به حقیقت، یک ذره احترام به علم داشته باشد و اگر واقعا صداقتش را در طبق اخلاص به این بحث بیاورد میفهمد که این گرایشها واقعی بودند. عبدالله مهدی دارد اذعان میکند که اینطور بوده. میگوید سه گرایش بود من از سومی پریدم توی اولی! یک مدت در دومی وقت گذراندم، دیدم فایده ندارد رفتم به گرایش اولی. عمر ایلخانی زاده اوائل بین اولی و دومی در تردد بود الان رفته در اولی مانده است. محمد شافعی فکر میکرد در گرایش سومی است الان در اولی است، فاروق بابامیری هم همینطور. شاید باید سرمان را ببندازیم پانین چون گرایش سوم بیشتر به اینها نیرو دادند تا گرایش دوم!

سازمان زحمتکشان میبیینیم، را شروع کردند، کودتای خزاندهای که اینها بر سر مسأله جلال طالبانی و قضیه سلیمانیه شروع کردند ما را متقاعد کرد که باید برویم. من با خودم فکر کردم که این روند دوم را دیگر ما میبازیم. روند اول را بردیم چون مقررات بازی معلوم بود. حزب کمونیست ایران را بدون ما نمیتوان نگاه داشت پس کودتا کننده باید عقب برود. اما جمهوری خودمختار در سلیمانیه را نه تنها بدون ما میتوان نگاه داشت بلکه برای اینکار احتمالا باید از روی نقش ما هم رد شوند و این بار احتمالا میشوند. تعرض اول تعرض تشکیلاتچیها بود اما تعرض دوم حمله اینها ها نبود، تعرض خط یک، یعنی ناسیونالیستها، بود. اگر به نوشتههای عبدالله مهتدی در آن دوره نگاه کنید گذار از عرض سالن و رفتن از این کمپ به کمپ مقابل را میشود دید و کار امروزشان چیزی بیشتر از وفاداری به خطشان نیست. در نتیجه در بحران دوم، در شرایطی که چانوشسکو را بردند و یک روزه کشتند، در شرایطی که اگر میگفتی کمونیست هستم صاحب خانه اجاره را فسخ میکرد، در آن شرایط وقتی ناسیونالیستها به ما حمله کردند، با اینکه در تشکیلات ابدا کمیت بالائی نداشتند، با اینکه تمام اهرمهای تشکیلاتی دست ما بود، با اینکه تمام هویت و مهر و امضای تشکیلات ما بودیم، همه را گذاشتیم و رفتیم. توضیح میدهم که چرا در پرتو اتفاقاتی که امروز دارد میافتد، این کار فوق العاده درستی بود. به هر حال میخواستیم بگویم حزب کمونیست ایران در یک پروسه مادی تاریخی و به دلیل اوضاع سیاسی و به دلیل اختلافات طبقاتی و جنبشی موجود در آن تجزیه شد. قرار نبود که تا حالا پای صحبت آقای ایلخانی زاده بنشینیم. حتی اگر شوروی هم سقوط نمیکرد و جرج بوش سلیمانیه را دست جلال طالبانی نمیداد ما نمیتوانستیم که تا حالا پای صحبت کسی نشسته باشیم که فدرالیسم میخواهد. دعوایش با ما سر خود بحث فدرالیسم شروع میشود. در بحث دمکراسی دعوایش با ما شروع میشود. در بحث حق تعیین سرنوشت دعوایش با ما شروع میشود. در بحث زن دعوایش با ما شروع میشود. در بحث انقلاب فرهنگی در ایران و در بحث جاریان دعوایش با ما شروع میشود. و اینطور شد. در تک تک این مراحل عدهای از ما جدا شدند. در نتیجه، این پروسه بدلائیل سیاسی اجتناب ناپذیر بود. این آدمهایی که در آن پروسه شرکت کردند، حتی کسانی که من سر سوزنی برای عقایدشان احترام قائل نیستم، یک سر و گردن از چپهای دور و بر خودشان بلندتر بودند. هیچکدام آدمهای حقیر و کوچکی نبودند. همه کارهای بزرگی کرده بودند و از هم جدا شدنشان هم به خاطر این نبود که کسی کلک زده. اینطور نبود. آدم های بزرگی بودند در پروسه بزرگی شرکت کردند و در مقابل نتایج آن پروسه از هم جدا شدند. این آدمها سه یا چهار سازمان مختلف درست کردند و اگر امروز ارونند آبراهامیان بخواد تفاوتهایشان را توضیح دهد به دقت در یک صفحه میتواند این کار را بکند. امروز اگر کسی بخواد این پروسه را تحلیل کند اینکار را به شیوه سیاسی انجام میدهد. چپ، راست، مرکز، ملی‌گرایی کرد و غیره را نشان میدهد. اینها خطوطی هستند که معنی داشتند، از هم جدا شدند. نه بخاطر کرد بودن و فارس بودنشان، و به این ترتیب صادق و ناصادق بودنشان، نه بخاطر این که عدهای زود رفتند، چپ روی کردند، با لحن بدی حرف زدند، کتابی را از اسناد منتشر کردند، خوش رفتاری نکردند و غیره. بخاطر اینکه ما که سهل است حتی اگر حزب بلشویک هم با چنین اتفاق جهانی روبرو شده بود به هشتاد و پنج فرقه تقسیم میشدند. همه شدند. چه واکنشی ممکن بود به ما زده باشند که در مقابل ظهور دوی خرداد، پایان جنگ ایران و عراق، فتح کردستان توسط نیروهای جمهوری اسلامی، سقوط بلوک شرق، جنگ آمریکا و عراق، بقدرت رسیدن ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق، از

مالی، مادی، بی‌افقی آتی و غیره قرار گرفت. رفتند ببینند که منبع روحیه دادن به کسانی که بدون افق با یک تفنگ و با کمر درد قرار است در کوه و تپه‌ها منتظر بشوند چیست؟ کمونیسم به چنین کسی هیچ روحیه‌ای نمیتواند بدهد. اگر قرار است شما نوک کوهی بنشینید و دل خوش کنید که بزودی به شهر برمیگردید باید بروید از سنت‌های سیاسی دیگران استفاده کنید. و این کار را کردند. در ظرف شش هفت ماه چنان ناسیونالیسم، تشکیلات پرستی، عرق کومه‌له و زنده باد داخل بالا گرفت که وقتی در کنگره سوم حزب آن آدمها را میدیدی دیگر آنها را نمیشناختی. حتی جواب سلامت را نمیدادند. محاکمات کرده بودند و حکمت را داده بودند و اجرا کرده بودند و به کنگره آمده بودند. در کنگره سوم خط ما شکست خورد. اگر اسناد کنگره را بخوانید میبینید که گفتیم این کارها فایده ندارد. قاج زین را بچسبیم راه نیست. آن کنگره، کنگره شکست چپ بود و دوره بعد از آن ما دیگر بحثمان را به عنوان کمیته مرکزی دنبال نکردیم. به عنوان خودمان حرف زدیم. و باقی ماجرا را میدانید.

بحران خلیج و بعد سقوط شوروی اتفاقات مهمی بود. به همین دلیل است که میگویم اشخاص مهم نیستند. شما مسأله‌ای مثل سقوط بلوک شرق را در مقابل سازمانی در یونان قرار بدهید، منشعب میشوند. مانوتسه تونگ با استالین سر پول دعوایشان میشد دو شاخه مهم در کمونیسم بین‌المللی بوجود میامد، چه برسد که بلوک مربوطه تمام شود. ریگانیست‌ها و تاجریست‌ها هجوم بردند و هم چیز را غارت کردند. معلوم است که یک حزب کمونیست در این سر دنیا تأثیر میبذیرد. اگر شما بروید بحثهای این دوره را بخوانید متوجه میشوید که تمام بحث ما این است که با این ترکیب انتلافی از نیروهای اجتماعی و سیاسی مختلف ما نمیتوانیم به این مهلکه برویم. باید فکری کرد. باید برویم در مقابل سقوط بلوک شرق و جنگ آمریکا با عراق، در شرایطی که بسختی میشد نفس کشید، بایستیم و حرف بزنیم. ما نمیتوانیم با عدهای که اکنون معلوم میشود که خودمختاری، فدرالیسم، مرگ بر کمونیسم و ما "کردها صادقیم" ارکان ایدئولوژیکش را تشکیل میدهد به چنین مهلکه‌ای برویم. اصلا قبل از اینکه ما این حرف را بزنیم و قبل از اینکه مسأله جدی بشود علیه ما شورش کردند. ما شکستشان دادیم. بار دوم که شورششان شروع شد ما تصمیم گرفتیم که از حزب بیرون برویم. ما یک بار خط ناسیونالیستی در تشکیلات کردستان را شکست دادیم. عقبش رانیم و تشکیلات را از دستش درآوردیم. وقتی دفعه دوم جلال طالبانی پرچم ملی‌گرایی را در سلیمانیه به اهتزاز در آورد و معلوم شد که چه بهشتی در مقابل ناسیونالیسم کرد باز شده و مارکسیسم هم در صحنه جهانی وضعیت خراب است، صحنه چرخیده به این که اصلا چرا باید مارکسیست بود؟ لنین هرچه گفته که گفته، زنده باد واقعیت شیرین عینی و... و با این افق رفتند. اینجا دیگر نگاه داشتن حزب کمونیست اشتباه و خود گول زدن بود. ما تصمیم گرفتیم حزب کمونیست را ترک کنیم.

سقوط شرق مارکسیسم را از چشم انداخت. شرق مارکسیست نبود ولی سقوط شرق مارکسیست را از چشم همه انداخت. علت اینکه یک عده در کردستان به حرف کسانی از تهران ظاهرا با یک لا پیراهن به کردستان آمده‌اند گوش میدادند این بود که فکر میکردند کمونیست هستند. کمونیست هنوز جذبیه داشت. وقتی کمونیست جذبیه نداشت به راحتی میشد علیه منصور حکمت که تا دیروز پایش را از ماشین بیرون نگذاشته دورش جمع میشدند، مزخرف گفت و فحش داد. به راحتی میشد این کار را کرد. اگر کمونیسم مطرح نیست این آدم و کسانی که خودشان را با کمونیسم تداعی میکنند چه ارزشی دارند؟ کودتای خزاندهای، که رهبرانش را الان در این

جایمان تکان نخوریم و کماکان با هم عکس بیندازیم؟ این عملی نبود. گرایش‌های مختلفی بودند. سندش هم این است که الان چهار حزب از آن بیرون آمده که زمین تا آسمان با هم فرق میکنند.

۴ - زمینه‌های عینی تشکیل سازمان زحمتکشان:

ضعف رهبری ناسیونالیسم کرد. دو خرداد. بی تفاوتی رهبری کومه‌له

تشکیل سازمان زحمتکشان کاری است که اگر ناسیونالیسم قدرتش را داشت میبایست بیست سال، پانزده سال، یا ده سال پیش میکرد. چرا ناسیونالیسم کرد موجود در آن سازمان مجبور شد بیست سال صبر کند که به این نقطه برسد؟ این سوالی است که میخواهم کمی روی آن مکث کنم که به نظر من صحت شیوه برخورد ما به این جریان را بیشتر از هر چیز نشان میدهد.

هنگام جدایی بعضی از رفقا به ما میگفتند که ما اکثریت قاطع هستیم چرا حزب کمونیست ایران را ترک میکنیم؟ چرا اسم و رسم و رادیو و تسلیحات و پول و همه چیز را برایشان میگذاریم و میرویم؟ چرا این کار را میکنیم؟ بحث من این بود که این جدالی است که در شرایط فعلی نباید به آن وارد شویم. گفتیم به نظر من فعلاً کمونیست کُشان است، ناسیونالیسم در کردستان عراق قدرت را بدست گرفته است، پول و اسلحه را در اختیار دارد، دروه آنتی کمونیسم است، آنوقت قرار است ما برویم از یک موضع اساسنامه‌ای جلوی این موج بایستیم و جوابگو باشیم؟ اگر ما آن موقع دست به تسویه راست در حزب کمونیست ایران میزدیم همین کاری را میکردند که امروز عبدالله مهدی کرد. عده‌ای جمع میشدند و میگفتند که اصلاً تشکیل حزب از اول اشتباه بوده، فارسها خیانت کردند، ما همه چیز را در طبق اخلاص گذاشتیم، اینها دارند برای قدرت خودشان تلاش میکنند و بجای اینکه با دوازده نفر بیرون بروند با سیصد نفر بیرون میرفتند. یک سازمان درست میکردند و بخودشان کومه‌له زحمتکشان میگفتند. عین همین کار را ده دوازده سال پیش میکردند و اگر این کار را میکردند باخت بزرگی برای ما بود. ما اینها را گذاشتیم تا با پدیده‌ای که برایشان بجا گذاشته بودیم ور بروند. اگر ما ایستاده بودیم و تصفیه کرده بودیم خط ناسیونالیستی کرد، ده سال پیش این برنامه را پیاده میکرد و آن موقعی بود که آدمها را در دنیا به جرم مارکسیست بودن به سیخ میکشیدند. امروز که این کار را کرده‌اند، حزب کمونیست کارگری از آن موقع عظیم‌تر در مقابلشان ایستاده است. امروز که این کار را کردند داستان شکست کمونیسم تمام شده و لااقل در چهارچوب ایران داستان، داستان تعرض کمونیسم است. الان که این کار را کرده‌اند دیگر شانسی ندارد. اگر آن موقع این کار را کرده بودند همه ناسیونالیستها را از سوراخ‌هایشان بیرون میآورد. برمیگشتند و هرکس را که لای علفها افتاده بود را جمع میکردند و میبردند. بنابراین درست این بود که ما برویم نیروی خودمان را جمع کنیم و صف فشرده و جنبش خودمان را بسازیم. نیروی که امروز پدیده‌ای شده که همه چپ ایران روی هم گوشه کوچکی از کادرهای آن نمیشود. از نظر اهمیت سیاسی و از نظر کمیت نیرو. از نظر اکتیویسمش و از نظر حرف روشنی که دارد به مردم میزند.

چرا امروز جریان ناسیونالیستی جدا میشود؟ به نظر من عبدالله مهدی و دوستانش ده سال پیش هم این خط را داشتند. علت این که آن موقع نمیتوانستند به سادگی بگویند که میرویم این جریان را تشکیل میدهیم شیوه فوق‌العاده رو به عقب در جدایی بود. گفتیم این سازمان مال شما، همه چیزش مال شما و اصلاً حزب

خودتان است آنرا اداره کنید. قول دادند که میروند روی خط ما اداره اش میکنند. اگر اسناد آن دوره را نگاه کنید، در پلنوم حزب قسم میخورند و میگویند اینها به بنیادهای افکار خودشان پشت کردند و ما میرویم کمونیسم کارگری را پیاده میکنیم. اینها ما را تضعیف کردند اما ما حزب را بازسازی میکنیم و حزب پرافتخار کمونیست ایران را پیش میبریم. گفتیم زنده باشید اگر این کار را بکنید ما مخلص شما هستیم. عبدالله مهدی سعی کرد از همان موقع ادبیات آلترناتیو آن سازمان را درست کند. در نشریه‌شان شروع کرد درباره اینکه کمونیسم چیست، دموکراسی چیست، شوروی چیست و غیره نوشتن. سعی کرد یک روایتی که بر اساس آن بشود عکس ما را لاک زد را بدست بدهد. عکس هیأت رئیسه کنگره موسس را نشان داد و گفت این عبدالله مهدی است و این هم ابراهیم علیزاده و این وسط نمیدانیم چرا یک کانگرو ایستاده است!! سعی کرد عکسهای ما را لاک بزند و بجای آن کانگرو بکشد. شش هفت ماه سعی کردند دیدند نمیشود. حزب کمونیست ایران بالماسکه نیست. یک پدیده واقعی است، ایده‌ها واقعی هستند، کمونیسم واقعی است، آدمها واقعی هستند، فکر میکنند، خط دارند، تاریخی دارند، تاریخ واقعی است و حافظه تاریخی معنی دارد. شما نمیتواند یک نشریه در تیراژ هفتصد نسخه در بیارید و بعد با دو مطلب راجع به دموکراسی، تکه‌های دست اول یا اریژینالی که منصور حکمت یا ایکس و وای گفته‌اند را کنار بگذارید و باقی‌اش را از اقتصاد نوشین و "تاریخ مختصر" سر هم جمع کنی و برای تحبیب چپ باقی مانده بگویی این حرفهای مستقل من است و انتظار داشته باشی که آن جنبش و آن خط منسجم بشود. تنها موضع واقعی برای بازسازی کومه‌له بعد از ما موضعی بود که امروز عبدالله مهدی گرفته است. تنها موضع واقعی، از نظر تاریخی، برای بازسازی یک سازمان در مقابل ما بنام کومه‌له این بود که علیه کل تجربه آنرا فرموله کنی. نمیتوانید بروید آن تجربه را نگاه دارید و بگوئید که من آنرا درست میکنم و اینها که آن را ساختند هیچ نیستند. خیلی جالب است که وقتی ما رفیق جریانات چپ دیگر کاری نداشت که اینها برنامه‌شان چیست و جملاتشان چیست. قبولشان کردند. با آغوش باز قبولشان کردند. با اینکه اینها مهر و امضا و همه امکانات تشکیلات و مسئولیت پلیمیکهای قبلی با چپ را داشتند. از نظر فرمال آنها به راه کارگر بد گفته بودند، آنها با دمکرات جنگ کرده بودند. اما دمکرات فهمید که گویا جنگش را با ما کرده است.

راه کارگر فهمید که گویا اختلافش با ما بوده، اتحاد چپ کارگری و همه ملی-اسلامی‌های خارج کشور فهمیدند که کسانی که در حزب کمونیست مانده‌اند آدم‌های خوبی هستند و میشود با آنها کنار آمد و همه گفتند که حزب کمونیست ایران که ما چشم نداشتیم ببینیمش، رفت. این پدیده‌ای که باقی مانده، درست است که اسمش حزب کمونیست است، اما از خودمان است. میشود با آنها کنار آمد. و یا بقول خود ابراهیم علیزاده گفتند اینها خلق کردند، برویم به آنها آوانس بدهیم. اینها دوباره خلق کرد شدند و برای پیوستن به جبهه از آنها دعوت شد. وقتی عبدالله مهدی میگوید من رفته‌ام و تفنگ اتحادیه میهنی کردستان عراق را روی گردن کومه‌له گذاشته‌ام که پنجاه- پنجاه در کمیته مرکزی شریک شوم و کومه‌له میگوید نه، کسی نمیگوید که این کار مثل هواپیما ربانی است. وقتی منشعبین حزب دمکرات جدا شدند ما گفتیم حزب دمکرات، حزب دمکرات است و منشعبینش هم منشعبین. ما حاضر نیستیم به منشعبین از حزب دمکرات بگوئیم حزب دمکرات. حتی اگر آمده با ما صلح کند. حزب دمکرات آنهایی هستند که آنجا نشسته‌اند و کنگره قانونیشان را برگزار میکنند. ولی چون از نظر این چپ اینها خلق کرد تلقی میشوند و قرار نیست کسی بگوید بالای چشمشان ابروست و همه باید با آنها

دارد همان انتقادی را به خط مرکز میکند که ما آن موقع میکردیم: کاری نمیخواهد بکند و فقط صبر میکند. گفتیم جامعه دگرگون شد کاری بکنید. دقیقا خط مرکز را دارد با همان تبیین میکوبد که ما میکوبیدیم و میگفتیم که این خط افق فعالیت سیاسی ندارد. وقتی حزب کمونیست تشکیل شد دیگر نشسته و دارد صبر میکند. اما عبدالله مهدی و دوستانش دیگر نمیتوانند صبر کنند. مملکت دارد شلوغ میشود، جامعه دارد قطبی میشود، در باز شده و هزار و یک امکان بوجود آمده و روی ایدئولوژی کومله نمیشود چیزی را تکان داد. مهدی ده سال سعی کرد خط خودش را حاکم کند نتوانست، نیرویش را برداشت و بیرون رفت. این اتفاقی است که افتاده است.

در نتیجه سازمان زحمتکشان تشکلی است که ایجادش بعد از سالها بدلائل مختلفی مقدور شده و به همین دلایل مختلف از نظر سیاسی پدیده ضعیفی است. من این دلایل را در نوشته‌ای که در نشریه هفتگی داشتم شمردم. حزب دمکرات در بحران است. اگر حزب دمکرات در بحران نباشد ناسیونالیسم می‌رود عضو حزب دمکرات میشود. ممکن است دو نفر هم عضو نشوند ولی بطور کلی جامعه پرچم ناسیونالیسم بلند است و به آن می‌پیوندند. بحران حزب دمکرات است اجازه میدهد "بروسکه" این را بگوید، ناصر رزازی آن را بگوید و عبدالله مهدی حرف بزند و غیره. اگر این بحران نبود هژمونی در حزب دمکرات بود. اگر الان قاسملونی بود که تصویر بزرگ حزب دمکرات را جلوی جامعه کرد ناسیونالیست داخل و خارج نگه داشته بود، این محافل فووش گروه فشار روی حزب دمکرات میشدند. میرفتند شرایطشان را برای وحدت به حزب دمکرات بگویند. حزب دمکرات در بحران است و خواش برده است. یک حزب نهادی در جامعه است اما کاری نمیکند. کسی حزب دمکرات را در زندگیش نمی‌بیند. از یک طرف حزب دمکرات در رابطه با ناسیونالیستهای خارج کاری نمیکند، از طرف دیگر در داخل دارند جنبش دو خردادی درست میکنند، که بنظر من دو خرداد در کردستان یعنی حزب دمکرات، اما رهبری حزب دمکرات از روی بیمایگی این را نمی‌فهمد و علیه آن موضع گرفته است. حزب دمکرات شروع کرده نهضت دوم خردادی در کردستان را محکوم کردن در حالی که عملاً رفقای خودش هستند. در هر صورت حزب دمکرات رهبری بی‌کفایت و ناتوانی دارد، بی‌افق است و در نتیجه ناسیونالیستها ول شده‌اند. اگر یکی بیاید و سوت بزند که "شام حاضر است" همه اینها به حزب دمکرات برمیگردند. باید چنین رهبری در حزب دمکرات عروج کند.

فاکتور دوم رشد کمونیسم کارگری است. اینها خیلی پیش خودشان گفتند که کمونیسم کارگری هیچ نیست و مدام این را در این ده سال تکرار کردند که اینها هیچ نیستند. اما حتما گزارشهای داخل بدستشان میرسد، حتما میدانند داستان چیست، و این که در صحنه داخلی کردستان باید روی حزب کمونیست کارگری بایستند. جواب حزب کمونیست کارگری را با خط پاسیو کومله نمیشود داد. باید رفت روی موضع سیستماتیک "افق سوسیالیسم" ایستاد، باید شروع به ترور شخصیت کرد، باید شروع به دروغ گفتن کرد، و قومیت آدمها را به گناهشان تبدیل کرد. قومیتی که اینها به مردم میدهند. ما کرد هستیم و اینها فارسند. باید شروع به تحریک کردن و دروغ گفتن راجع به تاریخ کرد، باید سر این موضع ایستاد. کومله جوابگوی این نبود.

بالاخره مسأله دوم خرداد یک فاکتور تعیین کننده است. گویا قرار است مذاکره بشود. "دوم خرداد آمده و قرار است مذاکره شود و ما را دعوت نمیکنند". در نتیجه باید برویم و کاری کنیم که ما را دعوت کنند و پای مذاکره باشیم. اینها تصویری از اینکه ایران تحولاتی

وصلت و وحدت کنند، کسی نمیگوید که آخر چپ معیارهانی دارد و شما باید در کنگره سازمانتان رأی بیاورید و یا انشعاب کنید. کمیته مرکزی را با من پنجاه - پنجاه تقسیم کنید و گرنه اله و بله میکنم یعنی چه؟ چطور اسم خودت را کومله میگذاری؟ طوری شده که طرف از کومله بیرون رفته و اسم خودش را گذاشته کومله و با رادیو فرانسه مصاحبه میکند و وقتی کومله میپرسد چرا بنام دبیر کل کومله حرف میزنید؟ جواب میدهد ساکت! تو اصلا کی هستی که در کار کومله دخالت میکنی؟ این فضائی است که در آن میآیند و با اینها دست میدهند و نزدیکی میکنند. چون ما رفته‌ایم.

تمام آن نفرت، تمام آن چپستیزی و تمام آن ترور شخصیتها و تمام آن هیاهو برای این بود که خط ما در آن حزب حاکم بود و خود ما آنجا بودیم، و وقتی رفتیم حزب کمونیست ایران رفت. ما مهر و امضا را گذاشتیم چون نمیخواستیم به یک جنگ نابرابر و زودرس با نیروهانی برویم که در فضای سیاسی و اجتماعی آن دوره دست بالا را داشتند. کم بودند و در کنگره نمیتوانستند ۱۵ نفر را با خودشان ببرند. اگر ما به کنگره چهار میرفتیم همین بلائی سر عبدالله مهدی میآمد که در کنگره خودشان سرش آمد: انتخاب نمیشد و رأی نمیآورد، اگر ما توصیه‌اش نمیکردیم. ولی ما طوری رفتیم که وقتی در پلنوم بیست و یکم گفتیم که ما داریم میرویم و من خودم را برای رهبری آن تشکیلات کاندید کردم، همه آنها، از جمله آقایان مهدی، عزیزاده و بابامیری به من رأی دادند. این تصمیمات در نشریه کمونیست چاپ شده است. طوری رفتیم که به کسی که اعلام کرده دارد می‌رود رأی میدهند که تا وقتی که هست در رأس تشکیلات باشد. عبدالله مهدی در آن پلنوم، چهار رأی آورد، من همه رأی‌ها را آوردم. خود آقای مهدی به من رأی داده که در موقع انشعاب مسئولیت سازمانش را همچنان برعهده بگیرم. فضائی که ما بوجود آوردیم به اینها اجازه کار دیگری به اینها نمیداد. اگر ما اینها را آنتاگونیزه میکردیم، همانطور که بعدا دیدید، حقوق اساسنامه‌ای و اینکه چه کسی صاحب نام حزب است و غیره بی معنی میشد و آنوقت همین بحث را میکردند که حالا میکنند: کومله ما هستیم، شما ملاًخورش کردید، شما آترا بالا کشیدید، شما خیانت کردید، سیصد نفر میشدند و اردوگاههایشان را داشتند. و ما نمیتوانستیم برویم و به تک تک فعالین آن سازمان دسترسی پیدا کنیم و مثل امروز بگویند که چه اتفاقی افتاد. در نتیجه ما اینها را از این فرصت تاریخی محروم کردیم. ۱۰ سال تلاش کردند که کومله را به این خطی که هستند تبدیل کنند، نشد. آن آدمهایی که با یک پیراهن آمده بودند و ظاهرا کسی نبودند، آنقدر کسی بودند که حتی وقتی رفتند نمیشد تمهه آنچه که باقی مانده را بدست آورد. هنوز جریان مهدی-ایلخانی برمیگردد و میگویند که "اینها (کومله) به خط کمونیسم کارگری علاقمندند و تحلیلهای این خط را تحویل میدهند"، "هنوز دیدگاهشان روی مسأله ملی دیدگاه حزب کمونیست کارگری است". اگر این درست است باید قبول کرد که ناسیونالیسم کرد در حزب کمونیست ایران پدیده زیون و ضعیفی بود، همین حقیقت است که الان میبینید و حزب کمونیست روی آن بنیاد ساخته نشده بود. ناسیونالیسم کرد یکی از گرایشات جعلی و کاذبی بود، که بخاطر اینکه آلترناتیو دیگری نبود، خودش را در آن حزب چپانده بود. ده سال اینها سعی کردند که سازمانشان را روی این خط ببرند و نتوانستند. معلوم شد که تحلیل ما درست است. تشکیلاتداری جوابگو نیست. اما تشکیلاتداری کردند. ده سال رفتند تشکیلاتداری کردند. ما گفتیم که اگر این کار را بکنید بجائی نمیرسید. و بجائی نرسیدند. اگر به انتقاد عبدالله مهدی به کومله نگاه کنید، میگوید ما در این دهسال پاسیو شدیم، هیچ فعالیتی نکردیم، انگار هیچ خبری نیست و کاری نمیخواهیم بکنیم. دقیقا

میکنی میبینی که ممکن است در یک چهارچوب سیاسی تابع یک مقرراتی شود و مقررات بازی را قبول کند. اینها این طور نیستند. فالانژیسمی که در این تشکیلات هست خیلی برجسته است. نفرتش از چپ و تحریف تاریخش و بحث‌های اخلاقی-عاطفی که دارد میکند: "اخلاص"، "صداقت". حزب دمکرات ندیده‌ایم از اخلاص و صداقت و حرف بزنند. میگویند موضع من این است. بحث اخلاص، بحث صداقت، بحث خیانت کلماتی است که ببرد پاکسازی قومی میخورند. در نتیجه ما داریم در اینجا "آرکان" ها، "توجمان" ها و "کاردزیچ" های آینده آن مملکت میبینیم. چقدر رشد میکند؟ بستگی دارد به اینکه بقیه ما چطور با آن برخورد میکنیم. به نظر من اگر اینها دارند رشد میکنند به این دلیل است که جریان کومه‌له، مطابق همان ایرادی که به آن میگیرند، نا فعال و خواب آلوده افتاده است. چون سد اول در مقابل آنها کومه‌له است. کومه‌له است که باید هویت اینها را در جامعه نامشروع اعلام کنند. آنها هستند که باید بگویند کسی دور اینها نرود. در صورتی که میدان را داده‌اند دست اینها، و اینها را به حال خود گذاشته‌اند. حتی من و شما نمیتوانیم بفهمیم کدام اعلامیه دفتر نمایندگی کومه‌له مال کی است؟ اخبار کدام یک را میخواند؟ سخنرانی کدام یک از اینها باید برود؟ فلان جشن را کی گرفته؟ چون کومه‌له سرش را کرده زیر برف و فکر میکند "هیچ نیست"، "هیچ نیست" میگذرد و قضیه شفا پیدا میکند و طرف مضمحل میشود، و طرف هم شروع کرده به عوام فریبانه‌ترین اشکال از اینها نیرو کندن و بازسازی کردن خود. واقعا با عوام فریبانه‌ترین شیوه. از تعریف کردن عده‌ای به اسم "طیف کومه‌له"، کسانی که خودشان در جلسات مختلف درباره عقب ماندگی سیاسی آنها حرف زده‌اند، تا شهید خوری. شروع کرده‌اند شهید شهید کردن و همه را بحساب خودش میگذارد. میخواهد تاریخچه آن سازمان را بخورد، افرادش را بخورد، محبت به آن را بخورد و غیره.

اینها نام خودشان را گذاشته‌اند کومه‌له. این یکی از سرقت‌های بزرگ سیاسی محسوب میشود. کومه‌له اسم تشکیلی بود به اسم سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران. این تشکیلات سه کنگره گرفت. کنگره اولش را نه نفر تشکیل دادند و کسانی که در جلسه انجمن مارکس درباره تاریخ شفاهی کومه‌له بودند یادشان هست که چه کنگره‌ای بود. اسنادش را ما داریم اگر بخواهند میتوانیم چاپ کنیم. کنگره دومش به اتحاد مبارزان کمونیست درود میفرستد و میگوید من چپ هستم و پوپولیسم را نقد میکند. کنگره سومش برنامه حزب کمونیست ایران را تصویب میکند و تصمیم میگیرد حزب را تشکیل بدهد. کدام یک از این کنگره‌ها وجود این سازمان را توجیه میکند؟ اینها طرفدار کدام کنگره سازمانیشان هستند؟ از اینها باید پرسید شما طرفدار کدام یک از کنگره‌های سازمان زحمتکشان هستید؟ هیچکدام؟ به چه اجازه‌ای این اسم را روی خودتان گذاشته‌اید؟ میتوانم من جگرکی بالای مغازه‌ام یک MI بنویسم و بگویم این مک دونالد است؟! بالاخره حساب و کتاب و قانونی وجود دارد. سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان توسط کنگره‌هایش و نمایندگان و رهبران منتخب قانونیش به یک حزب پیوست. تازه در این مورد رفتارند هم کرد و شما رأی نیاوردید. همه، از جمله خود شما، در آن حزب عضو شدند. مثل این است رفیقی که ما قبلا میشناختم برود سرخود اتحاد مبارزان کمونیست را تشکیل بدهد. این سازمان معلوم است چه شد. از اینجا به آنجا رفت. نمیتوانی اسم خودت را داروین بگذاری و باقی تنوریش را بگویی یا آرم کس دیگری را برداری، دست تو نیست. سازمان انقلابی زحمتکشان به حزب کمونیست ایران پیوست، قانونا، با پای خودشان و با رأی خودشان و مطابق پرونده‌های قانونی خودشان. این بالا کشیدن یک سازمان است. قبول داشتم اگر میگفتی که من

انقلابی و سرنگونی خواهانه‌ای را از سر میگذرانند، ندارند. بیشتر تصور جاریانی از پروسه سیاسی آتی در ایران دارند. که گویا قرار است یک جناح دوم خردادی بیاید و شرایط را در ایران متعارف کند و با کردها بنشیند و راجع به خودمختاری حرف بزند و بهتر است اینها عقب نباشند. نشریه "خبرنامه کومه‌له" را که باز میکنی میگوید "دکتر رئیس دانا" تشریف برده‌اند این را گفته‌اند، خانم کدیور نماینده مردم آن را گفته‌اند، آقای فلانی سردبیر فلان نشریه مسلمان این را گفته و غیره. انگار اکثریت دارد حرف میزند. خبرنامه سازمان زحمتکشان از نظر موضعش در مورد اتفاقات داخل ایران تفاوتی با نشریه کار اکثریت ندارد. وگرنه چه وقت من احمد بنی احمد را به عنوان نماینده مجلس از شاه قبول کردم و یا مجلس شاه را به عنوان مجلس قبول کردم که تو جمیله کدیور را بعنوان نماینده مردم قبول میکنی؟ کی ما مصباح زاده رئیس کیهان را ژورنالیست قبول کردیم که حالا قرار است آقای ایکس را در تهران ژورنالیست تعریف کنیم؟ کی هوشنگ نهاوندی را اقتصاددان دانستیم که حالا رئیس دانا را اکونومیست و اقتصاددان خطاب کنیم؟ این یک انتخاب سیاسی است، قرار گرفتن کنار اینها و رفتن در کلاس آنهاست. این موضع اکثریت است، موضع اکثریت و جریان شفیق، آذرین، رضا مقدم، امیر پیام، حسن وارث است. موضع همان کسانی است که از میان ما از پنجره بیرون افتادند. این موضع جاریان است. از نظر سیاستشان روی ایران دیدگاه جاریان را قبول کرده‌اند. منتهی مهدی سهم خودش را میخواهد. جاریان هر کاری را که میخواهد بکند به شرطی که سهم اینها را بدهد. این موضعی است که اینها دارند. این فاکتورها، یعنی ضعف حزب دمکرات، رشد کمونیسم کارگری، پاسیویته کومه‌له فطری و ناتوانیش در جوابگویی به این مسائل و بالاخره دوم خرداد و چشم انداز مذاکره، چهارچوب کنونی انشعاب اینها را میسازد و دیگر باید بروند روی این موضع.

۴ - ماهیت سیاسی سازمان زحمتکشان. رمز جدال بر سر نام "کومه‌له"

آیا این جماعت سازمان زحمتکشان نیروی هستند؟ به نظر من از نظر اجتماعی نه اما از نظر نظامی و سیاسی آری. به نظر من راه انداختن باندهای فالانژ مسلحی که بر نفرت و کاریزمای رهبریش و بر تحریک بنا شده باشد، اصلا کاری ندارد. به ارتش رهانی بخش کوسوو نگاه کنید، به عبدالله اوجالان نگاه کنید، که تازه دارد خیلی اجتماعی‌تر کار میکند. عبدالله اوجالان پلاتفرمی که دارد در ترکیه نیروی مادی ندارد. جامعه ترکیه نمیداند بالاخره با این پدیده چکار کند. عبدالله اوجالان جوابگوی مسائل نیست اما این واقعیت مانع از آن نمیشود که اوجالان ده سال نیروی زیادی را پس و پیش کند و برود و بیاید. ارتش رهانی بخش کوسوو را اصلا سبب درست کرده است. اما الان نمیدانند در مقدونیه چطور از شرش خلاص شوند. به نظر من سازمان زحمتکشان میتواند دو هزار، پنج هزار یا شش هزار نفر مسلح را جمع کند و موی دماغ هر آدم متمدنی در جامعه کردستان بشود، شورا تخته کنند، فلان چیز مالیده بگویند، زیر جُلکی با همتای فارسشان در تهران گاوبندی کنند و شرایطی را به مردم کردستان حفته کنند، تروریسم سیاسی و نظامی سازمان بدهند. اینطور نیست که چون از نظر اجتماعی چیزی نمیشوند، چون رهبری ناسیونالیسم کرد را نمیخواهند بگیرند، چون طبقه کارگر کردستان با آنها نمیرود، در نتیجه محفلی مثل "بروسکه" هستند. نه، اینطور نیست. بنظر من دستکم گرفتن جریان سازمان زحمتکشان اشتباه است. چون آگاهانه میخواهد ناسیونالیسم را به یک سطح فالانژ ارتقا بدهد و میخواهد حزب نفرت علیه چپ درست کند. حزب دمکرات با ما جنگ هم کرده است اما از روبرو که نگاهش

۵ - خودمختاری و فدرالیسم. مسأله ملی

بحث خودمختاری موضع خیلی گویانی است. ما راجع به خودمختاری نظر دادیم. گفته‌ایم که خود مختاری را قبول نداریم و خودمختاری بخودی خود جزو حقوق ملل نیست. ما حق تعیین سرنوشت داریم و حق تعیین سرنوشت یعنی حق جدائی. و حق جدائی یک حق یک جانبه است. در مواردی که معتقدیم جانی مسأله ملی هست، معتقدیم که ملتی که مسأله ملی‌اش آنقدر برجسته شده که مزاحم رشد و توسعه‌اش است و مزاحم خوشبختی آدمهایش شده، باید بتواند رأی بدهد و اگر خواست بطور یک جانبه جدا شود. اما بطور یکجانبه جدا شدن بدین معنی نیست که شما بتوانید بطور یک جانبه شرایطی را برای باقی ماندن بحث کنید. اگر حق جدائی را با حق طلاق مقایسه بکنید، حق خودمختاری چیزی شبیه حق تعدد زوجات میشود. یعنی اینکه من میخواهم در ایران بمانم با این حقوق. اگر میخواهد بماند که باید بقیه هم راضی باشند. اگر میخواهی بروی، خودت میتوانی تصمیم بگیری. اما میخواهی بمانی با شرایط خودت؟ این دیگر فرق میکند. در این صورت یک عده دیگری باید بنشینند و ببینند که این شرایط را از شما قبول میکنند یا نه؟ و دقیقاً برای همین مسأله است که کسی که خودمختاری میخواهد دو دقیقه بعدش فوراً میگوید اصلاً فدرالی. به او میگوئی چرا میخواهی قومیت را وارد رابطه شهروندان کنی؟ چرا باید در پاسپورت و شناسنامه بنویسیم اهل کجا؟ چرا مدرک درست میکنی که از روی لیستش فردا خودت نه، یک نفر دیگر، کمپ درست کند، کردها را یکجا بسوزاند، لرها را جای دیگر آتش بزند، بچه‌های ترک را جای دیگری اعدام کند؟ چرا میخواهی هویت قومی آدمها را به چشمشان بیاوری؟ چرا خودمختاری میخواهی؟ میگوید اصلاً همه را فدرالیستی کنید. هرکس برود کشور خودش را تشکیل بدهد... تهران مال کدام قوم است؟ مال کدام ملت است؟ شما کافی است بحث فدرالیسم را در ایران مطرح کنید تا تهران بیروت شود. اگر پلاتفرم فدرالیسم را در ایران قبول کنند، کشور خودمختار آذربایجان تشکیل میشود و بعد کشور خود مختار کردستان، بلوچستان خودمختار و من که در تهران نشسته‌ام و آذری هستم میگویم نصف این شهر مال من است. عبدالله مهدی لطف کرده و مسأله را منطقه‌ای گفته است. گویا فردا کسی که تفنگ روی دوشش انداخته است میگوید نه! آقای بابامیری منظورش منطقه‌ای بوده است. شما قومیت را باد زده‌اید، وارد هویت مردم کرده‌اید، آنرا به وجه تمایز خودت تبدیل کرده‌ای، و میگوئی هر قوم باید کشور خودش را داشته باشد و ایران اصلاً تقسیم شود به مملکتی که هر کس بر اساس قومیتش خاکی دارد، بعد لطف میکنید به مردم تهران تذکر میدهید که شلوغ نکنید که ما منظورمان منطقه‌ای بود؟ گویا مردم فقط در کردستان خودمختاریشان را دارند وقتی به تهران آمدند، به تهران آمده‌اند. انگار به مجردی که ایشان بفرمایند مردم دست از قومگیری‌شان برمیدارند و تهران امن و امان میشود. تهران یک نمونه است. آیا باید استان‌های جمهوری اسلامی را بشماریم و به هر استان خودمختاری بدهیم؟ هیچ دعوائی بین آذری‌ها و کردها بر سر نقده نخواهد شد؟ نشده است؟ در اهواز بین عرب و غیر عرب دعوا نخواهد شد؟ بر سر کهیلویه و بویراحمدی بین عربها و لرها و فارسها دعوا خواهد شد؟ اگر شما دارید حکومت را منطقه‌ای میکنید بر سر منطقه دعوا است.

طرف به سادگی، فقط برای اینکه میخواهد خودش قومیتش را مبنای قدرت سیاسی برای خودش قرار بدهد و نمیخواهد برود اهداف اجتماعیش را طرح کند، تصمیم گرفته که ما بقیه شصت میلیون نفری یک یوزی بگردنمان ببندازیم و تا بیست سال در آن مملکت بر سر و جب به وجب ترکی کردن و لری کردن و پشتو کردن و

ایده‌های آن سازمان را قبول دارم. اما ایده‌هایش را هم که قبول ندارم. آن سازمان "از کنگره یک تا کنگره دو"، نوشته شعیب زکریانی، سند هویتی‌اش است و پوپولیسم رانقد کرده، گفته باید حزب تشکیل شود، به من ایراد گرفته چرا اکونومیستی مخالف تشکیل حزب هستم... بنابراین معلوم است که فقط اسمش را میخواهند.

چرا اسمش را میخواهند؟ چون اگر فردا روزنامه کیهان بنویسد که سه تن به اسامی بابامیری، ایلخانی زاده و مهدی سازمان دیگری تشکیل دادند، همه میگویند خوب که چی؟ چکار کنیم؟ مگر ظاهر خالدي تشکیل نداده؟ مگر صد نفر دیگر از کومه‌له چیزهای دیگری را تشکیل نداده‌اند؟ طرف اسمش را میخواهد و رسماً در روز روشن سرعت مسلحانه میکند. اسم را میخواهد چون خودش کسی نیست. وگرنه چه سنتی را میخواهد بیدار کنید؟ به کدام سنت این کومه‌له دارید دست میبرید و از آن دفاع میکنید؟ دارد میگوید معروف کیلانه حق داشت، دارد میگوید جلال طالبانی حق داشت، دارد میگوید ماموستا شیخ عزالدین حق داشت، بعد بخودش میگوید کومه‌له دارد به کومه‌له فحش میدهد اما میگوید من کومه‌له‌ام. کومه‌له نگفت جلال طالبانی حق داشت. کومه‌له نگفت معروف کیلانه حق داشت، کومه‌له وقتی زنده بود و آدمهایش کشته نشده بودند، که الان نتوانند شهادت بدهند، اینها را نگفت. یک عده زیادی از چیزی که شما دارید خودتان را به آن میچسبانید رفته به اسم سوسیالیسم کشته شده و گفته است زنده با حزب کمونیست ایران! این دزدی است. و جالب است که کومه‌له نشسته است و میگوید اسم مهم نیست محتوایشان را باید نقد کرد!

اسم مهم نیست چیست؟ دارد بزرگترین هدیه تولدش را به او میدهد و میگوید بفرما اسم را هم میخواهی ببر و هر چقدر میخواهی با آن عوامفریبی کن. هر چقدر کسی معتقد باشد که اسم کومه‌له اسم معتبر و مهمی است، به همان درجه باید از کاری که اینها کرده‌اند منزجر باشد، چه برسد به اینکه هنوز اسم خودش کومه‌له باشد. این دادن حربه به یک عده آدم ناسیونالیست است که فردا به اسم سازمانی که نقطه درختشانی در تاریخ چپ جامعه بوده، پاکسازی قومی سازمان بدهد، ملیت ما را در شناسنامه‌هایمان بنویسد، نفرت از چپ را دامن بزند، و در مدارس مزخرفات درس بدهد. تاریخی که از آن حرف میزند را که داریم میبینیم. میخواهد این را بنویسد و در درس تاریخ مدارس تدریس کند. داریم به چیزی نگاه میکنیم که فردا قرار است ارتش آزادیبخش کوسوو باشد. و میخواهد این کار را به اسم کومه‌له انجام دهد. مثل این است که ارتش آزادیبخش کوسوو اسم خودش را بگذارد حزب بلشویک. به نظر من این پروسه که ما در مقابل این جریان ایستاده‌ایم نه اهالی محل، که دقیقاً خواب آلودگی‌شان آن چیزی بوده که ما بخاطر آن ترکشان کردیم، خجالت‌آور است. بی‌تفاوتیشان به سیاست، به طبقات، به ایدئولوژی، به تنوری و به آرمانهای اجتماعی و سیاسی چیزی بود که ما گفتیم دیگر نمیتوانیم تحمل کنیم و آنها را ترک کردیم. این همان پدیده است که دارد به یک عده یک مانده آسمانی میدهد که در حالی که در غیاب این اسم یازده نفر را هم نمیتوانند دور خودش جمع کنند، بروند کاسه بچرخانند و نیرو جمع کنند. دروغ بگویند و نیرو جمع کنند. و ما میدانیم اینها چرا نیرو جمع میکنند. ناسیونالیسم کرد را دارند در یک سازمان فالانژ متشکل میکنند. جای تأسف است که کسانی که دیروز رفیق ما بودند و چپ بودند رهبر این ماجرا شده‌اند. اما این قبلاً هم پیش آمده است و چیز عجیبی نیست. بعضی برای اینکه رهبر شوند حاضرند هر جانی بروند. نتوانست رهبر کومه‌له بشود، رهبر سازمان خودش شده. به هر حال باید این را در نظر بگیریم که اینها یک جریان فالانژ هستند و حقانیتی در مورد نام کومه‌له ندارند.

و با این کومه‌له به هیچ جا نمیرسند. دارند از میدان حذف میشوند، باید بروند در قطب سیاسی خودشان و از یک موضع تعرضی شروع به کار کنند. و به نظر من این یک نقطه قوت بزرگشان در مقابل کومه‌له‌ای است که باقی مانده است. سازمان زحمتکشانی‌ها انرژی دارند. بالاخره آدم جانی تصمیم میگیرد که من دست راستی هستم، میروم این را به مردم میگویم و نیرو جمع میکنم. اقلاً کاری را شروع میکنم. امروز خبرنامه کومه‌له را میدهد و فردا اعلامیه‌اش را با "هم‌میهنان مبارز" شروع میکند. فکر میکند این نوستالژی سیاسی را همه مردم دارند و منتظرند یکی اسم نشریه‌اش را بگذارد. خبرنامه تا در مقابلش به خاک بیفتند. نمیفهمد که همانوقت که میگفتند خبرنامه کومه‌له همان آدمها آنرا کافی ندانستند و رفتند کار دیگری کردند. میخواهد عقربه ساعت را برگرداند به موقعی که آن آدمها هنوز به یک نتایج دیگری نرسیده بودند. از آن تاریخ تا حالا احتمالاً جمعیت کردستان دو برابر و نیم شده و هیچکدامشان نمیدانند که خبرنامه کومه‌له یعنی چه. لاید فردا میخواهد اعلامیه‌اش را با "هم‌میهنان مبارز" شروع کند. انگار کار خوبی میکرده که در انقلاب ۵۷ مردم را با عنوان هم‌میهنان مورد خطاب قرار میداده است. این نوستالژی و گذشته پرستی است. دریغ و افسوس گذشته‌ای است که فکر میکند به تنهایی موفق میشد. آن گذشته روز خودش شکست خورد. شما چطور میتوانید از نو آن را ایجاد کنید؟ در نتیجه به نظر من جریان سازمان زحمتکشان به عنوان یک سازمان اجتماعی شانس ندارد. اگر روی ناسیونالیسم برود نیرو از دست میدهد. بر سر منطقه نفوذش باید با حزب دمکرات چانه بزند. باید برود پرچم ناسیونالیسم را از حزب دمکرات بگیرد. حزب دمکرات اگر پاسیو و نافع‌ال و پیه باشد عده‌ای که کرد هستند، ناسیونالیست هستند و عرق ملی دارند و میخواهند کاری بکنند، دنبال سازمان آلترناتیو میگردند. بعضی‌هایشان میروند با شیخ جلال و بعضی هم میروند با عمر ایلخانی‌زاده. این اتفاق خواهد افتاد. اما اگر حزب دمکرات فعال و اکتیو شود، اینها محیط را به خودشان تنگ میبینند و مجبور میشوند تعریف جدیدتری از خودشان نسبت به ناسیونالیسمشان بدهند و به نظر من میچرخند به فالانتریزم ملی. در قیاس با حزب دمکرات که یک نوع جریان اصلی و ناسیونالیسم نهادی شده در جامعه کردستان است و یک درجه ناسیونالیست سکولاریست است، اینها احتمالاً قومی‌گریشان را غلیظ میکنند و در آینده از موضع ناسیونالیستی روی حزب دمکرات فشار میگذارند. روی فرهنگ ملی، روی شکاف کرد و فارس، روی سازشکاری حزب دمکرات با مرکز، تمرکز میکنند. هدفی که اینها دارند و الهامی که میگیرند، پ.ک.ا. است. دیده‌اند که در ایران ممکن است بعضی جوانها نسبت به پ.ک.ا. سمپاتی داشته باشند و عکس عبدالله اوچالان را بالا میبرند و یا روی در و دیواری مینویسند، "آپو" فکر میکنند میروند این را از دست اوچالان در میآورند. فکر میکنند اگر عبدالله اوچالان میتواند در ایران نفوذ پیدا کند، چرا ما عبدالله اوچالان خودمان را درست نکنیم؟ عبدالله اوچالان نه با کمونیسم رویرو است و نه با یک ناسیونالیسم کرد جا افتاده‌ای که قدمت و توانانیش از تو بیشتر است. عبدالله اوچالان دارد در یک برهوت سیاسی فعالیت میکند و در یک شرایط اجتماعی دیگر. در یک شرایط خیلی اختناق آمیز. به درجه‌ای که در ایران گشایش بوجود بیاید و جنبش توده‌ای بالا بگیرد، این پروژه محدودتر و لاجرم مهجورتر و مالیخولیایی‌تر میشود. اگر کسانی در این سازمان عقل داشته باشند و اگر بخواهند این مسیر نامیمون تا پاکسازی قومی را طی نکنند، باید به حزب دمکرات بپیوندند. وجدانا باید به حزب دمکرات بپیوندند. مگر پلاتفرم شما با حزب دمکرات فرقی دارد؟ این که آنها رئیس خودشان را دارند و ما میخواهیم رئیس شویم کافی نیست. یک آدم سیاسی میگوید آن

گیلکی کردن و عرب کردن و بلوچ کردن خاک آن مملکت جنگ کنیم. همدیگر و بچه‌های همدیگر را بکشیم. به نظر من موضع خودمختاری و فدرالیسم به همین سر راستی است. در کشوری که هیچ وقت فدرالی نبوده است، قومیت آدمها را یادشان میاورند و به ساختار اداری جامعه منتقل میکنند. این یک جریان راست است. یک جریان فالانتر است. میگوید من خودمختاری میخواهم شما هم فدرالی کنید. چون نمیخواهد بار گناه قومی‌گری را خودش بر عهده بگیرد. میفهمد عیان است. میگوید من کرد می‌شوم تو هم لر بشو. برای اینکه من بتوانم کرد بشوم تو هم عرب بشو. برای اینکه من بتوانم روی دوش تمایلات ملی اینجا حکومت کنم شما دو نفر در مشهد با هم جنگ کنید. افغانها سرزمینشان در ایران کجاست؟ اینها آدمهای غیر مسنولی هستند که فقط چکیده تعصب قومی و ملی و حکومت خودشان هستند. همین. نه مسنولیت اجتماعی دارد، نه به آینده‌اش فکر کرده، نه به مردم عشق میورزد و نه هیچ چیز دیگر. فقط کشور خودش را میخواهد و قبول نمیکند که برود. میگویند رفراوند میگذاریم اگر مردم گفتند جدا می‌شویم جدا شوید. میگوید نه! میخواهم بمانم و این در گرانبهای قومی‌گری را با همه شما شریک شوم. موضع ما روی خودمختاری این است که خودمختاری را چیزی نیست که شما بتوانید روی آن رفراوند کنید. خودمختاری را باید شورای مرکزی در تهران، که نماینده همه مردم در آن هستند، تصویب کند و تصمیم بگیرد ساختار اداری جامعه چیست؟ اگر مبنا خودمختاری باشد باید طرفی که قرار شد در یک رابطه تعدد زوجات با تو بماند و از بعضی از حقوقش در کردستان صرف نظر کند، را راضی کنی. اگر خودمختاری بعنوان کرد به شما در یک منطقه حقوق بیشتری میدهد غیر از این است که به اهالی سمنان در آنجا قدرت کمتری میدهد؟ میشود عرب بود و در آنجا کاندید ریاست مدرسه، رئیس رادیو تلویزیون یا رئیس شهرداری سنندج شد؟ میشود یک سمنانی یا مشهدی در آنجا کارهای بشود؟ اصلاً ماشین نمره رشت را میشود در سنندج پارک کرد؟ طرف دارد حکومت جانی را به کردها میدهد. قومی‌گری را مبنای زندگی مشترک ما با هم قرار میدهد. ما این را نمیخواهیم. بنظر من یک عده آدمهای هیچی نفهم در چپ ایران که حتی یوگسلاوی و بالکان را در مقابل چشمش دیده‌اند برای فدرالیسم دم گرفته‌اند، فکر میکنند هر چقدر قدرت را بیشتر به دست خان‌های محلی بدهند دمکراتیک‌تر شده است. این مملکت که از فدرالی فدرالی‌تر بود. این مملکت تیول بود. آدمهای مختلف عشیره‌ای مملکت را بین خودشان تقسیم کرده بودند. اینهمه سرمایه‌داری زور زده آدمها را به شهر آورده است و قیافه‌هایشان را دارد شبیه همدیگر میکند تا بتوانند با هم حرف بزنند و زبان مشترک ایجاد میکند که شما آنها را متفرق کنید؟ این جریان ارتجاعی است. راه حلی که برای کردستان پیشنهاد میکند ارتجاعی است و وقتی که خودمختاری تبلیغ میکند دارد تبلیغ ارتجاع میکند. کسی که خودمختاری تبلیغ میکند مثل کسی است که تعدد زوجات و یا نژادپرستی را تبلیغ میکند. اگر اینجا یک کشور است، یک کشور است. اگر میخواهید در آن بمانید یا نمانید تصمیم با خودتان است، اما اگر میخواهید در آن بمانید باید صبر کنید ببیند مردم میخواهند چگونه زندگی کنند. و اگر مقرراتی که شما برای آن کشور میخواهید با سکولاریسم و با برابری انسانها مستقل از قومیت و نژاد و جنسیت تناقض دارد به نظر من مرتجع هستید.

۶ - جدال زحمتکشان با کومه‌له

در برخوردشان به کومه‌له میگویند یکی از دلایلی که ما از اینها جدا شدیم انفعال و پاسیویته‌ای بوده که دامن آنها گرفته است، به نظر من دست روی نکته درستی گذاشته‌اند. اینها دیده‌اند که با این نیرو

رهبان را زیر آخیه میکشد که چکار دارید میکنید؟ من خودم را کمونیست میدانم و اینهم رفیق کمونیست من در حزب کمونیست کارگری است داریم شب و روز سر آکسیون با هم فکر میکنیم، ما خودمان را به اینها نزدیک میکنیم. کسی که میخواست حزب نفرت درست کند و فحاشی میکرد رفت، این فرهنگ آنها بود، چرا شما هنوز دارید تز آنها را دنبال میکنید؟ به نظر من اگر بنا باشد اینها از ما فاصله بگیرند و یا حتی فاصله نگاه دارند پانینشان علیه بالایشان قد علم میکنند. اگر ابراهیم عزیزاده و رهبری حزب کمونیست ایران و رهبری کومهله نیاید و علنا نگوید: راستها رفتند، این راستها بودند که تاریخ را تحریف کردند، این راستها بودند که بین ما و نزدیکترین جریانی که به ما وجود داشت فاصله انداختند، این راستها بودند که ترور شخصیت کردند، این فرهنگ را ما قبول نداریم، و ما حزب کمونیست کارگری را یک حزب نزدیک و قابل همکاری میدانیم و فکر میکنیم با آنها در یک کمپ قرار میگیریم، اگر اینها را نگویند پانینشان میاید با ما. من این را بخاطر خیر آنها نمیگویم. به عنوان یک واقعیت ابرکتیو دارم میگویم. میگویم اگر اینها بطرف ما نیایند پانینشان را ما میبریم. هر کاری که میخواهند بکنند. کمیته مرکزیش برود در رادیو مرزبندیش را بکند. هیچ جا مرزبندی نمیکنند مگر اینکه نوبت ما باشد. این پدیده قابل ادامه نیست. تناقض را در اسمشان میبینیم. طرف مقابل به اینها میگوید چرا اسم حزب کمونیست را برداشتهاید؟ این اسم پوچ است چرا نگاهش داشتهاید؟ این اسم باید کنار گذاشت. اینها میگویند نه! ما از این اسم دفاع میکنیم. این چاهی است که در آن افتاده اند. تو نمیتوانی از اسم حزب کمونیست ایران دفاع کنی بدون اینکه از تاریخ حزب کمونیست ایران دفاع کنی. و نمیتوانی از تاریخ حزب کمونیست ایران دفاع کنی مگر اینکه با سر بلند از ماها دفاع کنی. همه دنیا آن حزب را مال ما میدانند، تاریخ واقعی آن حزب را به حساب ما نوشته است، هنوز اسناد و ادبیاتی که میخواهی از آن دفاع کنی مال ماست. تو نمیتوانی بیانی از کنگره شش دفاع کنی و بعد یک جمله بنویسی که نوشتن این اسناد البته مهم نیست و هرکس ممکن بود بنویسد. اینطور نیست. شما اگر کنگره شش را نگه دارید، منصور حکمت را در مغز استخوان سازمانتان نگه میدارید. نمیتوانی تشکیل حزب کمونیست را نگه داری و تلاش آدمهایی که با همین ناسیونالیستها در افتادند و کنارشان زدند و به مدت هشت سال آن حزب را جلو بردند را تخطئه کنی، ندیده بگیری و یا درز بگیری. مردم خواهند پرسید کمی از این تاریخی را که از آن دفاع میکنی را توضیح بده. ما تضمین میکنیم نتوانید این کار را بکنید. دفاع از اسم حزب کمونیست ایران دفاع از تاریخ حزب کمونیست ایران است و دفاع از تاریخ حزب کمونیست ایران، دفاع از ماست. کسی که نمیخواهد از ما دفاع کند، دروغ میگوید که میخواهد از حزب کمونیست ایران دفاع کند. نمیتوان این کار را کرد. همانطور که کسی نمیتواند از بلشویسم دفاع کند و به دارودسته نین در سالهای قبل از انقلاب حمله کند. نمیشود این کار کرد. به ریشتم میخندند، قبول نمیکنند. ممکن است آدم سرش را زیر برف کند، اما بقیه دارند قدم میزنند و منظره را میبینند. در نتیجه این نگاه داشتن اسم بدون این که بطور واقعی به سمت حزب کمونیست کارگری بچرخند باعث نابودی اینها میشود. اگر اینها بیایند و بگویند ما حزب کمونیست ایران هستیم، ما که از حزب کمونیست کارگری ایران جدا نشدیم، ما که نمیگوینم تجدید نظر کرده ایم، ما تا آخرین لحظه ای که آنها ما را ول کردند با آنها بودیم و وقتی میرفتند به آنها رای دادیم. ما انتقادی مطرح نکردیم، آنها فاصله گذاشتند، ما روی همان خط هستیم و به این اعتبار تا اینجا سنتمان مشترک است، اگر این را بگویند، شانس دارند. این افق یک عده است میتوانند بنشینند بحث کنند. ولی نمیشود تاریخ

حزب دارد ایده های من را بیان میکند و به آن میپیوندم. من فکر میکنم اگر ده سال پیش عبدالله مهدی، عمر ایلخانی زاده، و کسانی از این دست، میرفتند و میگفتند که بعد از این انشعاب در حزب کمونیست باید عقاید را بازبینی کنم میروم فکرها را میکنم. و بعد میگفت خودم را کمونیست میدانم، اما امروز عصر فلان و بهمان است و حرفهای فعلیش را میزد و میگفت آمده ام به حزب دمکرات پیوندم، دو سال سه سال پشت در کمیته مرکزی نگاهش میداشتند اما حالا عضو کمیته مرکزی بود. الان هم پای مذاکره بود و هم بحث خودمختاریش را داشت و هم ببخود اعصاب رفقای سابقش را خرد نمیکرد. اینها این کار را نکردند. به نظر من باید به اینها به عنوان جریانی که میخواهد برود و یک فالانتریزم ملی را سازمان بدهد نگاه کرد، و باید مانعش شد. اینها را باید به همین عنوان افشا کرد. و به نظر من لااقل ما در حزب کمونیست کارگری باید دقت کنیم که مردم ماهیت اینها را بشناسند و حقارت سیاسی شان را بشناسند. به نظر من نیروی عمده ای نیستند، یک نیروی مزاحم هستند، موی دماغ حزب دمکرات و موی دماغ حزب کمونیست کارگری هستند و یک نیروی اصلی در جامعه کردستان نخواهند بود به دلیل این که دو طرف قطب سیاسی در جامعه تعریف شده است.

۷ - درباره کومهله وجود

در اینجا میخواهم چند کلمه در مورد جریان کومهله حرف بزنم، جریانی که ابراهیم عزیزاده رئیس آن است. صاف و ساده چیزی که الان میبینیم تلاشی میشود. این کومهله ای که الان هست امکان بقا ندارد. موقعیتی که در آن قرار گرفته متناقض است. این جریانی است که با آن ناسیونالیسم نمیخواهد برود. میخواهد در مقایسه با کسانی که از آن جدا شده اند چپ باشد. ولی فکر میکند باید هویتش را علیه چپ ترسیم کند. از نظر مادی در جامعه طرفدارانشان خودشان را به ما نزدیک میدانند، کسی که در شهر مهاباد و سنندج و غیره بگوید من کومهله ای هستم میگوید خودم را به بچه های حزب کمونیست کارگری نزدیک احساس میکنم. اما بالایش تتمه فرهنگ نفرتی را دارد که جریان انشعابی مبتکرش بوده است. و خود اینها هم کم نداشتند. اکثریت کمیته مرکزیشان کسانی هستند که چشم ندارند حزب کمونیست کارگری ببینند. هنوز هم الان، جنگش را با هیچکس دیگری نکرده، مالش را خورده اند و زیرآب سازمانش را زده اند، اصرار دارد برود در رادیو اش علیه ما تبلیغ کند. در رادیو کومهله. مرزبندیش با ما، به نظر من، سند نابودیشان است. مرزبندی اینها و موضع غیرسیاسی ای که علیه ما دارند، و به این دلیل ناتوانیشان از چرخش به چپ، باعث نابودیشان میشود. کومهله فعلی یا باید برود به چپ، یا نیرویش را به عبدالله مهدی بدهد. از این گریزی ندارد. برای اینکه چپ باشد موظف است چپ جامعه، که ما باشیم، را برسمیت بشناسد. و موظف است با این چپ نزدیکی کند و موظف است این را علنی انجام دهد. اینکه غروب یک روزی یکی از بچه هایشان با یکی از بچه های ما سلام و علیک کند جواب نیست. رهبری سازمانی که میخواهد روی یک موضع چپ برود، چشمش را باز میکند ببیند چه کسان دیگری چپ هستند و همین را میگوید. میگوید که ما به این نزدیک هستیم و از آن یکی دور هستیم و غیره. اینها میخواهند از ما دوری کنند، حتی با ما بعضا دشمنی کنند و علیه ما تبلیغات کنند و موضعشان را در این موقعیت نگاه دارند. این غیر ممکن است. بنظر من اگر کومهله فعلی روی موضع بینابینی فعلی بایستد از بین میرود. بعلاوه پانین و بالایش روبروی هم قرار میگیرند. این چیزی است که خود ما تضمین خواهیم کرد. اگر اینها روی یک موضع ضد حزب کمونیست کارگری بایستند، به نظر من، تشکیلاتشان در شهرها، ابعادش هر چقدر باشد، بزودی

حزب کمونیست ایران را به روایت عبدالله مهدی نوشت و بعد از آن دفاع کرد. باید به آن حمله کرد. در نتیجه حذف ما، حذف مائی که اینجا نشستیم، حذف من، حذف شما، حذف رهبری حزب کمونیست کارگری ایران، که بخش اعظم رهبری آن سازمان بودند، از آن تاریخ به معنی اعلام شکست است. وقتی که جماعت مهدی حمله به تاریخ را شروع میکنند اینطرف نامه‌های سربسته چاپ میکنند که از همه کسانی که به این تاریخ علاقمندند انتظار داریم بیایند از این تاریخ دفاع کنند. با ما هستید؟ چشم! عبدالله مهدی را از ما میترسانند. یعنی برو جوابت را از حزب کمونیست کارگری ایران بگیر. حتی الان اینطور است. حتی الان تنها جریانی که از آن تاریخ دفاع میکند ما هستیم. تنها جریانی که برای آن تاریخ ارزش قائل است ما هستیم. و این موضع آنها شکننده است و قابل دوام نیست.

یک امکان دیگر را شاید دارند بررسی میکنند و این از همه فکاهی‌تر است. اینکه برگردی و ببینی در مسیر و توی علف‌ها چه کسی افتاده و یا دنبال حزب کمونیست کارگری بروی و هر کس از پنجره بیرون افتاد صدایش کنی و بگویی بیا باهم بخش سراسریش را درست کنیم. این عجیب است اما از غیر سیاسی‌گری اینها بعید نیست که این فکرها را هم کرده باشد که ما مشکلمان کمبود فارس است. اگر ما فارس بیاوریم، بخصوص که قبلا از همین عرابه بیرون افتاده باشد، میتوانیم برویم و با کمکش حزب کمونیست ایران را درست کنیم. این عملی نیست. حزب کمونیست ایران ما هستیم. حزب کمونیست ایران ما بودیم. این راه کارگر میگوید، جلال طالبانی میگوید، شیخ عزالدین حسینی میگوید، عبدالله مهدی میگوید، جمهوری اسلامی میگوید، ادبیاتتان میگوید، مصوباتتان میگوید. همه اینها میگویند که حزب کمونیست ایران ما هستیم. همانقدر این کار ملاحظور کردن یک جنبش واقعی است که کار آن یکی که میخواهد اسم کومه‌له را روی خودش بگذارد. ما بدلائل سیاسی و ایدئولوژیکی معینی وقتی جدا میشدیم اسم حزب را دادیم به ملت. اینها ده سال است دارند ببخود با این اسم ور میروند و با خودشان بازی میکنند. آن اسم مال ما بود. آنرا بحساب شما نمینویسند. اگر میخواهید بنویسند باید بیایند و از آن تجربه و از ما دفاع کنید. علنا و با سر بلند از آن دفاع کنید و فکر نکنید اگر این حرف را بزنید نگویانتان دیگر چای را مثل سابق دم نمیکند. باید شهامتش را داشته باشید و از آن تاریخ و از آن افراد دفاع کنید. به نظر من شانس این کار را دارند. اگر کسی پیدا شود، اگر چه این تشکیلات وجود عینی داشته باشد و این کار را بکند. در مورد بالایش تردید دارم چه خیلی قوی باشد، فکر میکنم بالاخره چند نفری چه دارند ولی من فکر میکنم پائین‌اش چه است چون کسی که راست باشد و ناسیونالیست باشد و از آن حزب اینقدر بدش بیاید چه لزومی دارد در تشکیلات کومه‌له بماند می‌رود با مهدی... برای اولین بار در جامعه باجه‌ای هست که نفرت از حزب کمونیست ایران و نفرت از آن تاریخ را میشود برد و تبدیل به سرمایه سیاسی کرد و کادر شد. در نتیجه اگر تو با چه تشکیلات مانده‌ای آنوقت نمیتوانی با این شیوه‌های نیمبند خودت را نگاه داری. حزب کمونیست ایران یا باید بیاید علنا به تاریخش افتخار کند و در نتیجه رو به ما برگردد و بخواهد که با ما در جامعه در یک سنگر قرار بگیرد که در این حالت بنظر من میماند و حتی ممکن است در یک تلافی سیاسی و اجتماعی مهم دیگری در مقطع دیگری از تاریخ حتی وحدتی در این خطر رخ بدهد. اما اگر این کار را بکنند اکثریت رهبریشان میروند.

این را هم باید بگویم، چه اینها بیاند و چه نیایند، در هر بزنگاهی، در هر تند پیچی و در هر فشاری دو نفر از اینها میروند خانه‌شان. و بعد از مدتی معلوم میشود که با جناح دیگر مرتبط شده و به

آن پیوسته‌اند. به نظر من کسانی که در حزب کمونیست ایران و کومه‌له علیه ما هستند جایشان در صف جریان مهدی است و به آنجا میروند. فکر میکنم فرهاد شعبانی بود که مقاله‌ای نوشته بود و گفته بود که خیلها به حرف عبدالله مهدی سمپاتی داشتند اما از خودش خوششان نمیآمد و بخاطر کارهای ضد تشکیلاتی که کرده بود، با او نرفتند. دارد حقیقت را میگوید. حتی اگر فرد با فحش و فزیت هم از کسی جدا شده باشد بعد از دو سال او را میبخشد. بد آمدن فلان کس از عبدالله مهدی چقدر عمیق بوده؟ شش ماه؟ هفت ماه؟ هشت ماه؟ بالاخره طرف از این سد عبور میکند و به او ملحق میشود. این پدیده به نظر من ماندگار نیست و فرار است. پدیده‌ای که امروز بنام کومه‌له هست در حال تلاشی است و به حوزه و ترمینالی تبدیل میشود که آدمها به آنجا بروند، بعضا به سازمان زحمتکشان بپیوندند، بعضا به ما ملحق شوند و بعضا هم سیاست را کنار بگذارند. این یک ترمینال است چون هیچ هویت مستقلی ندارد و حاضر نیست که تنها هویت واقعی که چه میتواند در کردستان داشته باشد، را بپذیرد. بگوید حزب کمونیست کارگری رفقای من بودند، با آنها اختلاف داریم ولی میرویم این اختلاف را حل میکنیم.

۸ - شهادت سیاسی. کومه‌له کمونیست یا...؟

این کار شهادت سیاسی میخواهد. اما به نظر من، ما و جریان زحمتکشان این شهادت را نشان داده‌ایم. فقط این وسط است که در آن شهادت کیمیا است. مهدی بالاخره تصمیم گرفته به گوشه مهمی از زندگی خودش که مدتها بخاطر آن به او احترام گذاشته‌اند پشت کند و بد بگوید. بخاطر اینکه دبیر کل حزب کمونیست ایران بوده و یا بخاطر ساختن آن حزب تلاش کرده، پوپولیسم را شکست داده و به عنوان شخصیت کمونیستی که کمک کرده کومه‌له به حزب کمونیست ایران بپیوندد، احترام داشته. تصمیم گرفته که از خیر این سابقه و احترام بگذرد. شهادتی بخرج داده و یک انتخاب مهم کرده است. و رو راست به انتخابش نگاه کرده و به آن عمل کرده است. با خود را به کوچه علی‌چپ زدن و به روی خود نیاموردن نمیشود سازمان سیاسی ساخت. سازمان سیاسی حاصل موضع شفاف است. این را دیگر همه یاد گرفته‌اند. موضع شفاف بگیرد طرفدارانتان در جامعه دورتان جمع میشوند. در نتیجه، به نظر من، جریان ابراهیم علیزاده، جریان کومه‌له موقعیت نابسامانی دارد. اینکه میگویند ناسیونالیستها در محیط کارگری نفوذ ندارند، محیط کردستان فالاترینیستی و قومی نیست، مردم در کردستان بیشتر از اینکه بخواهند جدا شوند میخواهند در ایران انتگره شوند و تبعض نژادی ضد اقوام دیگر ندارند، دلیل کافی نیست که نتیجه بگیرند که جریان زحمتکشان بجایی نمیرسد. بالاخره در یک جامعه چند میلیونی دو هزار نفر آدم نخاله پیدا کنید، سازمان دارید. تا همین حالایش هم این کار را کرده است. جمع شده، فرهنگ قومی و ملی را در بوق کرده و عده‌ای را جمع کرده که در جلسه‌ای فریاد زنده‌باد پ.ک.ا.کا سر بدهند. طرف دارد روی این خط بسیج میکند. فقط آدمهای حساسی جامعه را نمیتواند بسیج کند. ولی هر جامعه‌ای آدم ناحسابی هم دارد و بعضی اوقات تاریخ را آدمهای ناحسابی رقم میزنند و چند دهه زندگی مردم را پر از مشقت میکنند. در نتیجه این سازمان کومه‌له اگر نخواهد به این سوالات جواب دهد، میبازد. توصیه من، به کسی که در این سازمان چه است، این است که اسم را از روی خودتان بردارید. نام حزب کمونیست ایران را بردارید، به خودتان بگویند کومه‌له کمونیست، که مشخص شود شما خودتان را کومه‌له کمونیست میدانید و آنها را کومه‌له ناسیونالیست. اجازه بدهید هر کس که میخواهد برود، برود. بزرگداشت تجربه تاریخ حزب کمونیست ایران را اعلام کنید و بگویند تجربه پرارزشی بوده، ما بطور واقعی آن حزب

نروند. میخواست ما سراغ مریوان نرویم. تا حالا هم به رفتن تیمهای اینها اعتراضی نکرده است. ما برای بورژوازی در کردستان مسأله هستیم، ما مسأله جمهوری اسلامی در کردستان هستیم و ما مسأله راست در کردستان هستیم. و البته خودمان گلیم خودمان را از آب میکشیم. اگر کومهله این جنگ را نکند ما این جنگ را خواهیم کرد. اگر اینها با این فالانتریزم در نیفتند، ما در میافتیم. این سرنوشت و کار ماست. اما وجود کومهله کمونیستی که اجازه ندهد این اسم، به همین صورت، ملاخور شود، وجود جریانی که این بحث را باز نگاه دارد و بگذارد جامعه کردستان یک قضاوت حقیقی نسبت به کومهله بکند، مهم است. نهایتاً کومهله کمونیست به هر تجربه‌ای که حزب کمونیست کارگری در کردستان بکند میپیوندد. اینکه چند نفر از آدم‌های امروز کومهله در آن هستند نمیدانم. ممکن است هیچکس از رهبریش در آن نباشند. اما اگر شما بخواهید، در مقابل سازمان زحمتکشان، کومهله سازمان بدهید و اگر بخواهید بگویند از اسم حزب کمونیست ایران دفاع میکنم، و اگر بخواهید بگویند ما کمونیست هستیم، مشغول رشد پایه‌های جنبش ما هستید. دارید برای حزب ما نیرو درست میکنید. باید این را بدانید و به آن افتخار کنید.

اینکه ما یکبار با اینها رفتیم بعد زجر کشیدیم دلیل کافی برای اجتناب از این پروسه نیست. چه اشکالی دارد؟ دفعه پیش با چشم بسته و بدون تحلیل از اوضاع سیاسی اجتماعی اینکار را کردید، خوب، اینبار چشمتان را باز کنید و این خط را انتخاب کنید. مگر دفعه پیش چکار کردیم؟ خطی را گذاشتیم و شما انتخاب کردید. این بار هم این کار را بکنید چه اشکالی دارد؟ بعضی از اینها میتوانند این کار را بکنند. من با این سازمان مسأله کالیبر دارم. آدمی که کالیبرش را داشته باشد میتواند برود و این سازمان را از این وضعیت در بیارود و به سازمان پویایی که نقش مثبتی در حیات چپ در کردستان بازی کند تبدیلش کند. اگر چنین کسی نباشد، به نظر من، از بین میروند. من فکر میکنم این جریان با این روشی که الان دارد از بین میرود. به هلمت احمدیان بگویند برو نشریه در بیاور جواب نیست. شما باید پرچمتان را بلند کنید. و اگر از پرچمتان ابا دارید و یا اگر پرچمتان طوری است که میخواهید بگویند دارم اما بلند نمیکنم چون اگر بلند کنم مردم میبینند که این پرچم را در ارتباط با آن جنبش عظیم بیرون از خودم بدست آوردم، و نگرانید که فلان کس متوجه ما میشود، شما به هیچ جا نمیرسید. در جنبش سیاسی، بخصوص در دوره‌های تلاطم، پرچم باید بلند کرد، بدون ابهام، چون میخواهید کسی که با شما نیست همراهتان بیاید. بدترین کار برای یک سیاستمدار این است که کاری کند که کسانی که با او نیستند همراهش شوند. باید کاری کنید که کسانی که با شما هستند همراهتان بیایند. و اگر اینها نخواهند بگویند کی هستند که شخص بفهمد آیا باید به آنها بپیوندد یا نه، به هیچ جا نمیرسند. حزب کمونیست کارگری باید فوق‌العاده فعال به این مسأله برخورد کند.

به نظر من جریان سازمان زحمتکشان یک جریان ناسالم سیاسی است.

نیستیم، حزب کمونیست ایران کسان مختلفی را در بر میگرفت که به جاهای مختلفی رفته‌اند، ما آن تجربه نیستیم، ما آن پراتیک نیستیم، ما کومهله کمونیست هستیم، که اگر بخواهند باشند، واقعا هستند. اعلام کنید نیرویمان را نگاه میداریم و اینکه آینده در مورد وحدت چپ در کردستان چه میگوید را اجازه میدهم آینده تعیین کند. لابد با حزب کمونیست کارگری، و هر کس دیگری، باید اختلافات زیادی را رفع کرد و غیره. لابد هزار و یک انتقاد دارد که نظرش را باید بدهد. به هر صورت باید به خودشان بگویند کومهله کمونیست و بحث را ببرند بر سر محتوای سیاسی و طبقاتی اختلافشان با جریان مهدی و سعی کنند نیرو بگیرند. اگر ده نفر هم در بالا به این نتیجه رسیدند که اختلافشان با عبدالله مهدی به این عمق نیست، بگذارید بروند. چون به هر حال آنها نیروی آن طرف هستند. در نتیجه اگر چپ در کومهله از من بپرسد ما باید چکار کنیم؟ به او خواهیم گفت که اعلام کن که این اسم در این شکل قابل دفاع نیست، به خودمان بگویند کومهله کمونیست و علنا اعلام کنیم که به حزب کمونیست کارگری نزدیک هستیم و دوست داریم به آنها نزدیک شویم. و از واقعیات گذشته مشترکمان بحث کنیم و اگر اختلافی با آنها داریم اختلافمان را بگوئیم. اگر این کار را نکنند پائین کومهله به ما میپیوندد و بالایشان به مهدی. این اتفاقی است که صد در صد خواهد افتاد. دیر یا زود خواهد افتاد. ممکن است از بالایشان یکی دو نفر با مهدی نروند، ممکن است یک عده پاسیو شوند و با هیچکس نروند، ممکن هم هست که عده‌ای برگردند و خودشان به حزب کمونیست کارگری بپیوندند. ولی بنظر من تجربه میتواند چیز دیگری باشد.

چرا ما نباید بخواهیم که اصلا همه کومهله با ما بپیوندند؟ چرا وجود یک کومهله کمونیست خوب است؟ من معتقدم که الان وجود یک کومهله کمونیست خوب است، چون کومهله هنوز مقوله‌ای است که باید در جامعه کردستان تعیین تکلیف شود. من هیچ ابهامی از نظر تاریخی نسبت به این پدیده ندارم. کومهله ما هستیم. ثبت احوال در مورد این مسأله هرچه بگوید بخودش مربوط است. کومهله ما هستیم، ما بودیم حزب کمونیست ایران را تشکیل دادیم و به آن حزب پیوستیم. ما حزب کمونیست ایران بودیم. همان وقت، هنگام جدایی ما از حزب کمونیست ایران، من گفتم که این یک تصفیه مثبت است. بجای تصفیه منفی، داریم تصفیه مثبت میکنیم. گفتیم اسم و روپنا مال شما، سنت و نیروها مال ما. گفتند قبول و رفتند دنبال کارشان. اما هیچ کس باور نکرد کومهله آنها هستند. خیلیها شاید قبول کردند که کنگره اول، کومهله زحمتکشان هستند. آن کومهله ما نبودیم و من هم ادعا نمیکنم ما بودیم. کومهله قبل از ۵۷ هم ما نبودیم و من هم ادعا نمیکنم ما بودیم. اما سازمان کردستان حزب کمونیست ایران و حتی کنگره‌های قبلیش که روی این خط بود ما هستیم، شخصیت‌هایش اینجا هستند، سنتش اینجا است، دفاع پر افتخار از آن اینجا است، حساسیت نسبت به اسمش اینجا است و حساسیت نسبت به سرنوشتش اینجا است. من دوست ندارم که کسی که اقوام مختلف را به سمت اردوگاه‌هایشان به صف میکند جلو سینه‌اش نوشته باشد کومهله. کومهله تاریخ زندگی ماست. بخصوص که جریان علیزاده به اینها نیرو میدهد. به جریانی که میخواهد بازوبند کومهله را ببندد و دستور بدهد "کردی حرف بزنید!" نیرو میدهد. ما اجازه نمیدهیم کسی به نام کومهله این کار را بکند. و وجود یک کومهله کمونیست کمک میکند که اجازه این کار را ندهیم. خود حزب کمونیست کارگری ایران مستقل از این مهر و امضاها هویتش را بدست آورده و ۸ ماه یک سال دیگر اگر این پروسه ادامه پیدا کند، دو قطب مشخص در کردستان ایران بوجود میآید که یکی از آنها ما هستیم. همین الان این قطب بوجود آمده است. استاندار کردستان طلا کف دست جلال طالبانی گذاشت برای اینکه نیروهای ابراهیم علیزاده به مریوان

متن پیاده شده این سخنرانی اولین بار در "منتخب آثار"، خرداد ۱۳۸۴ (۲۰۰۵) منتشر شده است.

بحران کومه له و بازسازی ناسیونالیسم کرد

اختلافات درونی کومه له به نقطه جوش رسیده است. پس از یک دوره طولانی پنهانکاری های سیاسی بیهوده و صدور اطلاعیه های کلیشه ای در مورد توفیقات کنگره ها و مجامعی که اکنون معلوم میشود صحنه جر و بحث بوده و حتی نیمه کاره رها شده بوده اند، حال هر دو جناح سازمان رسماً دیگران را به مداخله در این کشمکش فراخوانده اند. ظاهراً در یک قدمی انشعاب قرار گرفته اند.

کاملاً روشن است که جناح مهدی در فکر ایجاد یک گروه ناسیونالیستی جدید در کردستان ایران است. نوعی شاخه ایرانی اتحادیه میهنی و یا نسخه جدید حزب دموکرات. قطعاً توضیح این مسأله صرفاً با دگردیسی سیاسی شخصی عبدالله مهدی و بلوغ تمایلات ناسیونالیستی همیشه مشهود او ممکن نیست. سوال اینست که چه عاملی به ایده ایجاد یک آرایش جدید در ناسیونالیسم کرد در ایران میدان داده و طیفهایی از فعالین ناسیونالیست را با این هدف به جنب و جوش در آورده است. بنظر من فاکتور های اساسی عبارتند از:

ضعف و تشتت حزب دموکرات و ناتوانی اش از اعمال یک رهبری منسجم بر گرایشات و محافل ناسیونالیستی کرد در ایران. این یک فضای خالی برای ناسیونالیستهای ناراضی و جاه طلب باقی گذاشته است. سازماندهی گروه های ناسیونالیست آلترناتیو در برابر حزب دموکرات در ابعاد دیگری در خود ایران نیز به ابتکار دوم خردادی ها آغاز شده است.

پدیده دوم خرداد و تلاش محافل مختلف ناسیونالیسم کرد برای مرتبط شدن و بهره جستن از این پدیده در کردستان. تصور امکان یک ساخت و پاخت قریب الوقوع با دوم خرداد تحت پرچم نوعی هیات نمایندگی خلق کرد، عاملی است که آشکارا جریان مهدی را به پیش میراند. مذاکره در قاموس اینها نهایت توفیق سیاسی و علامت "دولتمرد" شدن در کردستان است. اما در غیاب تعلق به یک سازمان سیاسی مدعی "رهبری جنبش ملی" که بدواً با مواضع رادیکال ضد دوم خردادی تسویه حساب کرده باشد و اصل مذاکره را مشروعیت داده باشد، حضور در چنین مجمعی برای اینها مقدور نخواهد بود.

رشد سریع کمونیسم کارگری در کردستان. "کومه له" مورد نظر مهدی و عناصر و محافل مختلف ناسیونالیست که در دوران کومه له کمونیست به حاشیه رانده شده و از تشکیلات خارج شدند (و اکنون راست ها با عنوان "طیف کومه له" به آنها رجوع میکنند) یک رسالت خود را دشمنی با کمونیسم کارگری در کردستان میدانند. اینها کومه له موجود را ابزار مناسبی برای این سیاست خصمانه تمام عیار نمی بینند. ابراهیم عزیزاده و اکثریت کومه له موجود را "آلوده" به گرایشات "کمونیسم کارگری" اعلام کرده اند و به همین عنوان محکوم کرده اند. تکاپوی چند ساله

مهدی برای ایجاد یک هیستری علیه کمونیسم کارگری نهایتاً با پاسخی که آخرین هجویات و فحاشی های مهدی از دهها نفر از بنیانگذاران و کادرهای قدیمی کومه له گرفت رسوا شد و به هیچ رسید. اما امر اجتماعی مقدس حضرات به قوت خود باقی است.

وجود اتحادیه میهنی و "دولت" سلیمانیه بروشنی ایجاد یک سازمان برادر در ایران و تاسیس شعبه ایرانی این جریان را به یک امر مقدور و قابل اجرا بدل کرده است. مادام که اتحادیه میهنی در قدرت است و دستش در جیب مردم کردستان عراق، یک سازمان ناسیونالیستی ایرانی برادر میتواند میتواند روی امکانات این جریان حساب باز کند. دیدنی است که چگونه جریان مهدی رسماً توسط اتحادیه میهنی و جلال طالبانی به کنگره سازمان سیاسی "خود" فشار میآورد و باج و امتیاز تشکیلاتی و سیاسی طلب میکند.

یک لحظه نباید تردید کرد که جریان راست مهدی و شرکاء در درجه اول اسم "کومه له" را میخواهد. دنبال حفظ وحدت سازمانی با کسی نیست. این یک محاسبه گری ساده است. در نوشته "درباره دوره جدید فعالیت تحت نام کومه له" صریحاً میگویند که استفاده از "سرمایه سیاسی" ای که تحت این نام فراهم شده است را مدنظر دارند. اما سازمانی بنام کومه له فی الحال وجود دارد. جریان مهدی حمایت این سازمان را ندارد. سیاست های رسمی این سازمان را نمیپذیرد. دو دهه تاریخ آن را تخطئه میکند، از حضور تاکنونی خود در آن اعلام ندامت کرده است، در رهبری آن حضور ندارد. در بدنه آن اقلیت کوچکی را تشکیل میدهد. با اینحال هیچیک از اینها مانع از این نیست که این جماعت برای گرفتن اسم کومه له هجوم ببرند. اسم کومه له را برای آن حضور بهم رساندن ها در مراجع و هیات

ها، در رقابت با حزب دموکرات بر سر "رهبری جنبش ملی" و در تلاش براه اندازی یک هیستری ضدچپ در کردستان نیاز دارند. تلاش دهساله برای چرخاندن رسمی کل کومه له به چنین موضعی ظاهراً بی ثمر مانده است. ظاهراً حتی پس از جدایی کمونیسم کارگری و بعد از قریب ده سال هنوز سنت چپ در این سازمان آنقدر ریشه داشته است که مانع پیروزی این تعرض ناسیونالیستی بشود و مهدی و شرکاء را به یک اقلیت ضعیف تبدیل کند. این هجوم اخیر که به کمک اتحادیه میهنی و کل طیف ناسیونالیستهای بیرون کومه له ("دوستان حال و آینده" معروف مهدی) آغاز شده است آخرین تلاش این جریان برای غصب نام کومه له و دست اندازی به این "سرمایه های سیاسی" است.

این جماعت میدانند که جدایی از کومه له و استفاده از نام کومه له با هر پسوند دیگری، مادام که یک کومه له رسمی وجود دارد و بنا به پروسه های قانونی درون تشکیلاتی تحت این نام فعالیت میکند، یک پروژه شکست خورده است. اگر بعنوان یک اقلیت ناگزیر به انشعاب شوند، هر اسمی روی خود بگذارند، مردم اینها را بعنوان "جماعت مهدی" و "کومه له طالبانی" خواهند شناخت. چیزی از آن "سرمایه سیاسی" گیرشان نمیآید. مسیر اینها ایجاد یک "خه بات" جدید وابسته به اتحادیه میهنی است که معلوم نیست چرا حزب دموکرات و نماینده ولی فقیه در کردستان باید تره برایش خرد کند. در نتیجه تلاش شدیدی را برای منحل کردن پروسه های انتخاباتی و اساسنامه ای سازمان و دور زدن

کمونیستی را در بر میگیرد که مقدم بر هرکس دیگر کومه له کمونیست را ساختند و آن "سرمایه سیاسی" که این عالیجنابان در صدد مصادره اش برآمده اند را بوجود آوردند. وقتی این کادرها، که اکثریت عظیم آن سازمان و نهادهای رهبری آن را تشکیل میدادند قریب دهسال قبل جدا شدند تا حزب کمونیست کارگری را بسازند، برخلاف اپورتونیستهای کاسبکار نهضت "بازسازی"، نام و تمام امکانات کومه له را برای رفقای گذاشتند که در آن سازمان میماندند. اما این میراث را برای مصادره و سوء استفاده مهدی ها و طالبانی ها نگذاشتند و تاریخ آن دوران پرشکوه مبارزه کمونیستی را زیر تیغ ناسیونالیسم کرد رها نکردند. آری، شک نکنید، در این ماجرای اخیر سازندگان تاریخ کمونیستی کومه له حتما دخالت میکنند. حزب کمونیست کارگری مصمم است، مستقل از فعل و انفعالات داخلی کومه له و تصمیمات مقامات قانونی این سازمان، رویای ایجاد یک جریان ناسیونالیست، ضد کمونیست و دوم خردادی در کردستان تحت نام کومه له را نقش بر آب کند. عبدالله مهدی، عمر ایلخانی زاده، جلال طالبانی و یارانشان مختارند هر سازمانی میخواهند بسازند و هر سیاستی میخواهند در پیش بگیرند. اما تاریخ کمونیستی کومه له و حزب کمونیست ایران قابل مصادره و بالا کشیدن نیست. سازندگان این تاریخ، در صحنه اند و چنین مجالی به ناسیونالیستهای تازه بدوران رسیده "هیات رئیسه کنفرانس بازسازی" نخواهند داد. حزب کمونیست کارگری و رهبران کمونیست جامعه کردستان که در این حزب متشکل اند، این پدیده را از هم اکنون عمیقا به مردم کردستان خواهند شناساند.

در حال مشی سیاسی ای که جریان مهدی دنبال میکند، حتی اگر در این باج خوری تشکیلاتی موفق بشود، راه به جایی نمیرسد. اینها خبر ندارند که کردستان امروز چقدر رادیکال تر است. اینها خبر ندارند که مردم کردستان به ریش آلترا تیبو دوم خردادی و طرحهای قیم مآبانه شیوخ ملی برای مردم میخندند. اینها جامعه امروز کردستان را نمیشناسند. اینها ابعاد رسوخ کمونیسم کارگری در کردستان را نمیدانند. اینها حتی روندهای سیاسی سراسری در ایران را تشخیص نمیدهند. تمام پروژه "بازسازی"، حتی اگر مطابق نهایت رویاهای مهدی و شرکاء پیش رود، پس از چند هفته چراغاتی در برخی محافل ملی فراموش شده کرد در خارج کشور، به همان واقعیت پیش پا افتاده ای بدل میشود که هست. یک سازمان ملی کوچک، با شخصیتهای درجه دومی که بازنده های مکرر روندهای سیاسی بیست ساله اخیر بوده اند و با همه همت و یاری همسایگان چند ده نفر بیشتر به گرد خود جمع نکرده اند تشکیل میشود تا سر سهمش در اردوی ناسیونالیسم با حزب دموکرات چانه بزند.

۱۵ اوت ۲۰۰۰

اولین بار در انترناسیونال هفتگی شماره ۱۶، ۲۸ مرداد ۱۳۷۹ - ۱۸ اوت ۲۰۰۰ انتشار یافت.

رای اعضای آن آغاز کرده اند. میخواهند به هر قیمت خود را در مرکزیت این سازمان بچپانند. نمیخواهند پشت سر خود کومه له دیگری باقی بگذارند. اطلاعیه هایی که با نام "هیات رئیسه کنفرانس بازسازی" علیه کنگره صادر میشود و اتمام حجت های زمخت و وقیحانه ای که بروی کنگره پرتاب میشود، صحنه های یک گروگان گیری هوایی و رویدادهای اخیر در پارلمان فیجی را بیاد میآورد. طرح اینها معلوم است. مهم نیست به چه شکل بدون رهبری کومه له راه می یابند. مهم اینست که چند ماه دیگر هنگام انشعاب، بخصوص وقتی بخشی از این "طیف کومه له" را برای سرشماری های بعدی به درون سازمان کشیدند، نام سازمان را با خود میبرند و طرف مقابل را مضمحل میکنند. تمام این ماجرا، پروژه غصب نام کومه له توسط جریان ناسیونالیستی و واپسگرایی است که از بیست و چند سال پیش علیه رشد و تکوین کمونیسم در این سازمان مقاومت میکرد و مدام در مراحل مختلف شکست میخورد و تقیه میکرد و می ماند. این عروج مجدد آنتی کمونیسم در کومه له است که همه کمونیستهایی که در این سالها حزب کمونیست ایران و کومه له را ساختند و راه بردند بخوبی ماهیت و ابعادش را میشناسند. هر نوع سازش تشکیلاتی کمیته مرکزی کومه له با این جریان، هر نوع تسلیم به مطالبات تشکیلاتی اینها، خدمت به اجرای این پروژه کودتاگرانه راست است. همه میدانند که این بار اولشان نیست. علیه تشکیل حزب کمونیست، علیه رادیکالیسم کومه له پس از تشکیل حزب، علیه نوگرایی، علیه احقاق حقوق زنان در تشکیلات و مسلح کردن آنها، علیه مشی سیاسی و توده ای، علیه توجه به شهر و کارگر، علیه کنگره ششم کومه له، علیه کمونیسم کارگری و رهبری مادر حزب کمونیست و کومه له بارها تحریک و بسیج کردند و شکست خوردند. این دیگر تکاپوی آخرشان است. این جریان کوچکترین مشروعیتی در استفاده از نام کومه له ندارد و باید عمیقا بعنوان آنچه که هست، یعنی یک محفل ناسیونالیستی نوپا که قصد کودتا در کومه له و مصادره "سرمایه ها" ی آن را دارد، افشا بشود.

تسلیم به مطالبات تشکیلاتی اینها برای رهبری امروز کومه له اشتباه ترین سیاست ممکن است. باید از موازین و اصول اساسنامه ای تشکیلاتی دفاع کرد. نباید اجازه داد ترکیب کمیته مرکزی کومه له را جلال طالبانی و هیات بازسازی تعیین کنند. اما حتی همین نیز کافی نیست. صرف سنگربندی تشکیلاتی پاسخ مساله نیست. باید از نظر سیاسی افشاء و منزوی شوند. باید جایگاه اینها را در صحنه سیاسی کردستان نشان مردم داد و امیال و رویاهای عقب مانده شان را به مردم شناساند. باید حرف زد، نقد کرد، موضع گرفت. جریان راست خود هم اکنون با خطاب قرار دادن به آنچه "طیف کومه له" مینامد، با استفاده از فشار فوق تشکیلاتی اتحادیه میهنی علیه کنگره سازمان خود، با تلاش برای تعیین ترکیب ارگانهای رهبری این سازمان از طرق غیر اساسنامه ای با پلنتیک و مانور و اعمال فشار سیاسی و حتی مادی، عملا اعلام کرده است که کومه له را یک سازمان منحل شده میدانند. طرح اینها روشن است. باید در مقابل آن ایستاد.

جریان راست در استمداد طلبیدن از "طیف کومه له" فراموش کرده است که بزرگترین و معتبرترین بخش فعالین تاریخ کومه له امروز در حزب کمونیست کارگری ایران متشکل است. این صف صدها تن از برجسته ترین بنیانگذاران و رهبران و کادرهای

"دیپلماسی" یا انتخاب سیاسی؟

کومه له جدید در "شکافهای منطقه ای"

و پرنسپهای انقلابی و بر مبنای تعادل قوای منطقه ای تنظیم شده است. کومه له بعنوان یک نیروی اجتماعی و دخیل در فعل و انفعالات منطقه تاکنون توانسته است به شیوه ای اصولی و قابل دفاع این روابط را حفظ نماید و هم در عین حال از امکانات دو رادیوی کمونیستی... و حضور تشکیلات علنی و نظامی برخوردار باشد. تنها محدودیتی که ما در قبال این امکانات بر خود تحمیل کرده ایم محدودیت در تبلیغات بوده و این امری است که سالهاست... علنا اعلام نموده ایم تا هیچ ناروشنی در حد و حدود این روابط باقی نماند. تا زمانی که کومه له بتواند با حفظ پرنسپهای کمونیستی و به نفع جنبش انقلابی از این تضادها و شکاف های منطقه ای بهره بگیرد و همچنانکه تاکنون عملا نشان داده است علنی، سربلندانه و قطعا با حفظ پرنسپهای انقلابی حاضر به ادامه این روابط خواهد بود و لاغیر."

این پاسخ دو عیب اساسی دارد:

۱- ایشان تلاش میکند که مساله را به یک رابطه فنی - تدارکاتی (دیپلماتیک!) با رژیم عراق و فقط عراق محدود جلوه دهد و حمایت سیاسی سازمان خود از احزاب ارتجاعی کرد در کردستان عراق را، که در تبلیغات اینها "دولت" کرد نام گرفته اند، از تصویر بیرون بگذارد، به این امید که به این ترتیب سقوط سازمانش به یک سیاست راست و آشکارا ناسیونالیستی در ۵ سال اخیر (دوره پس از جنگ خلیج و تشکیل "دولت کرد") را پرده پوشی کند. حال آنکه با حاد شدن اوضاع سیاسی عراق و کردستان و برجسته شدن صفتبندی های سیاسی و طبقاتی در این کشور، زشتی انتخاب سیاسی این سازمان در صحنه سیاسی عراق و منطقه به زمخت ترین شکل عیان شده است. آنچه شاهدیم یک راست روی آشکار سیاسی است که ربط خاصی به مقوله "دیپلماسی" ندارد.

۲- مشکل اینجاست که پای خود "دیپلماسی" رابطه با عراق هم بشدت میلنگد و با این نوع فرمول ها قابل دفاع نیست. دفاعیه آقای ایلخانی زاده از رابطه با عراق حتی در همان چهارچوب خام اندیشانه ای که ایشان به مساله میدهد، ربطی با حقیقت و واقعیت عملی در منطقه ندارد. توضیحات ایشان نه فقط بر معضل واقعی امروزشان سرپوش میگذارد، بلکه تاریخ واقعی حزب کمونیست ایران و پرنسپها و اصول کمونیستی ای که برای سالها بنیاد آن حزب را تشکیل میداد لوٹ میکند.

در این نوشته میخواهم تناقضات و ضعف دفاعیه آقای ایلخانی زاده را خاطر نشان کنم و یکبار دیگر غیر قابل دفاع بودن موقعیتی را که این دوستان خود را در آن گرفتار کرده اند، و با روایت آقای ایلخانی زاده ظاهرا متاسفانه شروع کرده اند که از آن لذت هم ببرند، گوشزد کنم. در انتها، به یک سوال مشخص آقای ایلخانی زاده در مورد علت اطلاق "کومه له جدید" به سازمان ایشان هم پاسخ خواهم داد.

پیداست که روایت آقای ایلخانی زاده از رابطه کومه له با دولت عراق و احزاب ملی کرد یک دفاعیه عام و جهانشمول و مستقل از اوضاع کنکرت است. فرمول ایشان نه فقط تغییرات بنیادی ای را که در کلیه فاکتورها و شرایط دخیل در مساله در طول

در شماره دی ماه نشریه جهان امروز مقاله کوتاهی از آقای عمر ایلخانی زاده به چاپ رسیده که حاوی نکات بسیار مهمی است. مطلب ایشان ظاهرا در پاسخ به مقاله من در انترناسیونال، شماره ۱۹، نوشته شده است. من آنجا به نمونه هایی از برخورد سطحی و نابالغ سازمانهای باصطلاح چپ به بحث احتمال لبنانیزه شدن شرایط در ایران اشاره کرده بودم. بنظر من نه فقط کسانی که خود را چپ و سوسیالیست و فعال سیاسی میدانند، بلکه هر آدمی در دنیای امروز که یک جو عقل داشته باشد و دلش برای خودش و همنوعانش بسوزد منطقا باید راجع به احتمال این دورنمای تاریک فکر کند و نظر داشته باشد. اما همانطور که آنجا هم نوشتیم، از قرار این انتظار بیجایی از "چپ" است.

بهرحال آقای ایلخانی زاده در نوشته اخیرش وارد این بحث نشده و آن چند پاراگرافی هم که مقدمات در افشای "نیات" ما در طرح این مبحث نوشته است، همان بهتر که ندیده گرفته شود. ارزش نوشته ایشان در این است که سوال مهمی را که مدتهاست بالای سر سازمانشان چرخ میزند علنا و با صراحت جلوی خود گذاشته و سعی کرده به آن جواب بدهد. صورت مساله اینست: چه چیزی این وارونگی و این موقعیت غیر قابل هضم در روابط سیاسی و عملی کومه له امروز با دولتها و نیروهای سیاسی منطقه را توضیح میدهد، از یک طرف دوستی و سازش و سکوت در قبال دولتها و نیروهای ارتجاعی منطقه، و در مورد احزاب ملی و عشیرتی کرد حتی حمایت سیاسی علنی از آنها، و از طرف دیگر، موضع نفی گرایانه و در موارد زیادی حتی خصمانه در برابر حزب کمونیست کارگری عراق.

عمر ایلخانی زاده تلاش نمیکند این تصویر از مناسبات کومه له امروز در منطقه را از نظر عینی رد کند. برعکس، آن را توجیه میکند، و نه فقط این، بلکه این موقعیت را نشان قدرت سازمان خود جلوه میدهد و مایه مباهات اعلام میکند.

بنظر من بحث آقای ایلخانی زاده در توجیه این موقعیت، ضعیف و خودفریبانه است. در جوابیه آقای ایلخانی زاده بروشنی میتوان دید که این "عوضی گرفتن" دوست و دشمن، تصادفی نیست، از سر بیدقتی نیست، یک انتخاب آگاهانه کومه له امروز است، اجبار یا اشتباهی در کار نیست.

ایشان مینویسند:

"بر کسی پوشیده نیست که کومه له هم با احزاب سیاسی در کردستان ایران و عراق و هم با دولت عراق روابط سیاسی و دیپلماتیک معینی دارد و این امر به هیچوجه تاژگی ندارد و حتی قبل از تشکیل حزب کمونیست و قبل از ایجاد یک رابطه دیپلماتیک با دولت عراق، شما و سازمانتان (ا.م.ک.) از آن مطلع و با آن موافق بوده اید. بعدها نیز در حزب کمونیست شما از این رابطه دفاع مینمودید. این رابطه بر اساس حفظ اصول

را برآورده می‌کرد و کومه له اساساً متکی به کمکهای مادی خود مردم بود. بهر رو در این دوره "دیپلوماسی" برای کومه له به معنی سازش و سکوت و باج دادن به هیچ نیرویی نبود.

از اوضاع آن روز، تا شرایط امروز و اوضاع مورد مباحثات آقای ایلخانی زاده، تمام این فاکتورها گام به گام و بارها دستخوش تغییر شده‌اند. برای کسی که قصد خودفریبی نداشته باشد، یک لحظه تعمق برای درک این مسأله کافی است. بگذارید فهرست وار فقط نقطه عطف‌های مهم‌تر را ذکر کنم.

رسیدن جمهوری اسلامی به مرزها:

این تحول باعث شد مقرهای مرکزی ما به داخل خاک عراق منتقل شود. این یک وضعیت کاملاً جدید بوجود آورد. از یکسو موجودیت اردوگاهی تشکیلات به رضایت عراق وابسته شد، از طرف دیگر کومه له برای اولین بار مستقیماً با مردم عراق و کردستان در تماس روزمره قرار گرفت. مرزبندی با سیاستهای دولت عراق و احزاب کرد، گام به گام ضروری‌تر شد و سکوت زیانبارتر و غیر اصولی‌تر. فشار عملی دولت عراق و احزاب کرد و قابلیتشان در ایجاد مزاحمت افزایش پیدا کرد. امکانات کومه له برای اعلام بیطرفی، موضع نگرفتن و حفظ تعادل دیپلماتیک دانما کمتر و کمتر شد. بهای سیاسی اردوگاه داشتن در خاک عراق و "برخورداری از امکانات" گام به گام گزاف‌تر میشد.

ختم جنگ ایران و عراق:

اردوگاهها کم کم به عمق کردستان عراق منتقل شدند و زیر مناطق تحت کنترل نظامی عراق قرار گرفتند. نقل و انتقالات نظامی عملاً به اجازه عراق منوط شد و آزادی عمل تشکیلات در اعزام نیرو به داخل ایران محدود شد. اردوگاهها سنگین بار و بشدت پرخرج شدند و بعضاً به شهرکهای عظیم پناهندگان تبدیل شدند که کومه له بار سنگین تامین معاش و زیستشان را برعهده داشت. فعالیت نظامی کاهش یافت. وابستگی مالی تشکیلات افزایش یافت. اجازه استقرار اردوگاهی و امکانات مالی و وسائل زیستی، در لیست مطالبات کومه له بالاتر از اسلحه و مهمات قرار گرفت. دست رژیم و ارتش عراق برای محدود کردن فعالیت تشکیلات و اعمال فشار بر آن به مراتب بازرتر شد.

بالا گرفتن جنگ دولت عراق با احزاب ملی کرد پس از شکست مذاکرات:

موقعیت از نظر امنیتی باز هم دشوارتر شد. تردد ارتش عراق و سازمانهای کرد، و حتی سپاه پاسداران در مناطق استقرار اردوگاههای ما شدت پیدا کرد. حفظ موازنه و سیاست عدم دخالت در "امور داخلی عراق" به مراتب دشوارتر شد. بعنوان نمونه فقط برای ارباب کومه له و دور کردنش از اپوزیسیون کرد عراق، رژیم عراق اردوگاههای ما را در چند نوبت بمباران کرد. تنها در یک مورد بمباران شیمیایی اردوگاه مرکزی کومه له، بیست و سه تن از برجسته‌ترین و قدیمی‌ترین فعالین ما جان خودشان را از دست دادند. بمباران شیمیایی مردم حلبچه گواه مهم دیگری

این دوران بوجود آمده یکسره ندیده می‌گیرد و لاجرم میتواند برای توجیه هر نوع مناسباتی در آینده هم بکار برود، بلکه به خودی خود به هیچیک از تک دوره‌های این یک و اندی دهه کاریست ندارد. ایشان متوجه نیست (یا باید بگویم ترجیح میدهد نباشد) که در طول این ۱۳ سال فاکتورهای زیادی تغییر کرده‌اند و مراحل مختلفی طی شده‌اند. موقعیت مادی کومه له، نحوه استقرارش در منطقه، نوع رابطه اش با این دولتها و احزاب، دامنه محدودیتهای تحمیلی و ابعاد وابستگی، رابطه این دولتها و احزاب با مردم عراق، وضعیت خود جامعه عراق، رابطه و دامنه برخورد کومه له با مردم عراق، جایگاه عراق در ذهنیت سیاسی مردم چه در منطقه و چه در سطح بین‌المللی، رابطه این دولتها و احزاب و نیروها با هم و غیره و غیره به شدت به نسبت ۱۳ سال قبل تغییر کرده است. قریب یک و نیم دهه از ورود کومه له به قلمرو "دیپلوماسی" می‌گذرد و چشم بستن به تغییرات اوضاع عینی و ماهیت و محتوای مناسبات متقابل نیروها در منطقه در این سالها، نشان سطحی‌گری است.

رابطه با عراق

اولین تماس کومه له با عراق نه ربطی به ایجاد رادیو داشت و نه به کسب امکانات ایجاد تشکیلات علنی و اردوگاههای نظامی. دفاعیه آقای ایلخانی زاده کلاً به دوره اول رابطه با عراق، که تا رسیدن نیروهای جمهوری اسلامی به مرزها در سال ۶۲ را در بر می‌گیرد، بربط است. وقتی اولین تماس کومه له با عراق صورت گرفت، مقر مرکزیت کومه له نه در چند کیلومتری سلیمانیه، بلکه در چند کیلومتری بوکان بود. شهر بوکان و بخش اعظم راهها و مناطق روستایی و تعداد زیادی از شهرکهای کردستان در دست پیشمرگان بود. مرکزیت و همه اردوگاههای کومه له در خاک ایران بود و حتی برخلاف حزب دموکرات، نزدیک مرز عراق هم نبود. هنوز رادیویی در کار نبود و برای برقراری رادیو و استقرارش نیازی به تماس با عراق نبود. رادیوی کومه له، چند ماه بعد با امکانات خود سازمان و در خاک ایران کار خود را شروع کرد و تا ماهها بعد به همین صورت ادامه داد. بقاء رادیو در این دوره به هیچ نوع مناسباتی با عراق وابسته نبود.

هدف از تماس اولیه با عراق در اساس دریافت اسلحه برای ایجاد توازن تسلیحاتی بیشتر در جنگ با رژیم اسلامی و در درجه بعد برخورداری از امکانات تخصصی‌تر پزشکی بود. بعدها امکانات ارتباطاتی، نظیر امکان تماس و تردد به اروپا و غیره به این نیازها اضافه شد. "تعادل قوای منطقه ای" (که معنی آن بر من مجهول است)، "برخورداری از رادیو و حضور تشکیلات علنی و نظامی" مطلقاً جایی در تعریف این مناسبات نداشت. از سوی دیگر، کومه له برای دریافت این کمکها نیاز به هیچ سازشی نداشت. تبلیغات علیه عراق، در آن مرحله بهرحال جایگاه خاصی در تبلیغات کومه له نداشت و لذا کاهش دامنه آن محدودیت و سازش قابل لمسی محسوب نمیشد. رژیم عراق تهدید نظامی و امنیتی خاصی برای کومه له نمیتوانست ایجاد کند. مضمون رابطه با عراق در این دوره دریافت بدون قید و شرط اسلحه و مهمات و امکانات مادی بود. البته باید گفت که اسلحه و امکانات دریافتی از عراق تنها بخش بسیار ناچیزی از نیازهای کومه له

بود بر این حقیقت که رابطه با عراق به یک وزنه سنگین بر پای تشکیلات تبدیل شده و باید سریعا از آن خلاص شد.

و اینها تازه مقدمه تغییر بنیادی اوضاع بود. عوامل جدیدی به سرعت کل تصویر را زیر و رو کرد:

اعتلای جنبش کمونیستی در عراق:

نفوذ سیاسی کمونیسم کارگری و حزب کمونیست ایران در عراق و بویژه در کردستان فاکتور جدید و فوق العاده مهمی بود که طرح شد و میبایست در تعیین موقعیت در قبال رژیم عراق و احزاب کرد به حساب بیاید. رابطه ما با این کمونیسم نوحاسته عراق، و با دشمنان سیاسی و طبقاتی اش، چه دولت عراق و چه احزاب کرد که کمر به خفه کردنش بسته بودند، یک بعد کاملا جدید به معضل "دیپلوماسی" داد. محافل کمونیست نزدیک به حزب تشکل میشدند، تماس میگرفتند و بعضا توسط رژیم عراق دستگیر و سرکوب میشدند. گرفتن ظاهر بیطرفی، برقراری رابطه صرفا پنهانی با این جریانات و سکوت در برابر اقدامات ارتجاعی رژیم عراق علیه آنها دیگر غیر ممکن میشد.

جنگ خلیج:

جنگ خلیج توجه افکار عمومی را متوجه رژیم عراق و اوضاع جامعه عراق کرد. جایگاه رژیم عراق در تبلیغات و ادبیات سیاسی یک جریان حاضر در منطقه دیگر نمیتوانست نظیر گذشته بماند. تا پیش از جنگ خلیج اظهار نظر درباره ماهیت رژیم عراق لزوما در دستور سازمانهای غیر عراقی نبود. اما پس از آن مساله عراق و رژیم صدام حسین، درست مانند اوضاع فلسطین، اسرائیل، سومالی، یوگسلاوی و غیره به یک مساله بین المللی تبدیل شد که هر سازمان جدی سیاسی میبایست درباره آن موضع بگیرد. رابطه با عراق (در واقع ضربه پذیری در برابر اقدامات انتقام جویانه عراق) سکوتی را به کومه له و حزب کمونیست ایران تحمیل میکرد که از نظر سیاسی دیگر قابل ادامه نبود.

هجوم رژیم عراق به کردستان بعد از جنگ خلیج و آوارگی میلیونی مردم کردستان:

این بنظر من میخ آخری بود که به تابوت "رابطه با عراق" کوبیده شد. برای سازمانی که داعیه تعلق به حق طلبی مردم کردستان را داشت، برای سازمانی که در یک گوشه دیگر منطقه پرچم رفع ستم ملی را بلند کرده بود، نظاره گر خاموش چنین جنایاتی ماندن نمیتوانست بیش از این توجیه پذیر بماند.

با فرمول سطحی آقای ایلخانی زاده ("راديو و اردوگاه در ازاو تبلیغات کمتر") حتی ۵ دقیقه از این تاریخ را نمیشود توضیح داد و هیچکس هم در رهبری آن حزب هرگز چنین تبیین بی محتوایی از مساله بدست نداد. واقعیت اینست که "دیپلوماسی" منطقه ای کومه له در طول قریب یک دهه تا مقطع جدایی ما با یک تناقض رو به تعمیق روبرو بود. در حالی که دخالت مستقیم و همبستگی علنی با طبقه کارگر و کمونیسم در عراق و کل کردستان روز

به روز به یک وظیفه مبرم تر تبدیل میشد، اوضاع مادی و استقراری تشکیلات، آن را برعکس هرچه بیشتر زیر منگنه دولت عراق و جریانات ارتجاعی قرار میداد و آزادی عمل آن را هرچه بیشتر کاهش میداد. تضاد میان "روابط دیپلوماتیک" هر روز مقید کننده تر از یک سو، و وظایف سیاسی رو به گسترش و نیاز روزافزون تشکیلات به دخالتگری از سوی دیگر، هر دم برجسته تر میشد. روندی که با سیاست دریافت کمک تسلیحاتی بی قید و شرط برای نبرد با رژیم اسلامی آغاز شده بود، مرحله به مرحله، به پذیرش قیود و شروط هرچه بیشتر برای حفظ امنیت خود منجر شده بود. این وضعیت قابل ادامه نبود و ادامه هم نیافت. جدایی چپ و راست این بن بست را شکست.

فرمول آقای ایلخانی زاده تبیین ما در رهبری آن حزب نبود. هیچکس در آن رهبری اینقدر ساده اندیش یا خودفریب نبود. فاکتور اصلی در محاسبات ما از مدتها پیشتر، از مقطعی که اردوگاههای ما دیگر به پشت خط جبهه عراق در جنگ با ایران منتقل شد، در درجه اول خنثی کردن توطئه های رژیم عراق و همه جریانات و نیروهای ارتجاعی و اجتناب از درگیری با آنها بود، تا زمانی که تلاش کمونیستهای کومه له برای یک سازمانیابی نوین بر یک مبنای سیاسی متفاوت حول سازمانهای حزبی و کارگری در شهرها، به ثمر برسد و ضربه پذیری افراد و امکانات تشکیلاتی در خاک عراق رفع بشود. هرگز در آن حزب ما این تماسها و مناسبات و مانورها و باج دادن ها را نشان قدرت و علامت "وزنه سیاسی" خود و مایه مباهات ندیدیم. بلکه نشان ضعف و محدودیت خود، گواه عدم اتکاء کافی مان به نیروی مادی و واقعی حزب در شهرهای کردستان و سنگین بودن پشت جبهه اردوگاهی مان میدیدیم. برخلاف تبیین آقای ایلخانی زاده، آن حزب در این مناسبات جا خوش نکرده بود، بلکه در تلاش دائمی برای خلاصی از آن بود. صحبت من البته از رهبری و خط مشی حاکم حزب در آن دوره است، نه جناح راست که هرگز تا مقطع جدایی نفوذ قابل اعتنایی در بالای آن حزب نداشت. پیچیدگی ها و تضادهای رابطه با عراق یک مشغله مهم و همیشگی رهبری آن تشکیلات و موضوع زنده و دائما مورد بحث بود. فرمول جناح راست و تلقی آن از ماهیت کومه له و اساس مناسباتش دقیقا همین بود که آقای ایلخانی زاده امروز بیان میکند. این فرمول آن تاریخ و آن اصول را نمایندگی نمیکند.

اختلاف چپ و راست

آقای ایلخانی زاده سعی میکند از من هم برای فرمول خود تائیدیه بگیرد. اما نقل قول ضمنی ایشان از مکالمه من و رفیق ابراهیم علیزاده در اولین دیدارمان در سال ۶۰ قبل از تشکیل حزب، و اظهار اینکه من در حزب کمونیست از "این" رابطه دفاع میکردم، کمکی به ایشان نمیکند، و حتی برای بحث ایشان مضر است، چون در را بر روی بازگویی همه حقیقت و رجوع به کل کشمکش سیاسی و فکری ای که بر سر موقعیت کومه له در منطقه و نوع روابطش با نیروهای سیاسی و اجتماعی در ایران و عراق در طول آن دوران در درون حزب کمونیست ایران جریان داشت باز میکند. آقای ایلخانی زاده فراموش میکند (یا دوست دارد فراموش شود) که نگرش ایشان به

تغییر ریل فعالیت کومه له، علیرغم تخطئه گری ها و منفی بافی های راست ناسیونالیست، در جریان بود. اما با جدایی چپ و تشکیل حزب کمونیست کارگری مساله بطور ریشه ای تری حل شد. اکثریت قریب به اتفاق رهبران حزب کمونیست ایران و کومه له، و اکثریت عظیم کادرها و اعضا آن حزب، این رابطه را گسستند. در حزبی متشکل شدند که کوچکترین محدودیتی در بیان حقیقت، در دفاع از طبقه خویش در عراق و در همبستگی با کمونیستهای این کشور نپذیرفته است. آنها با یک گام بلند خود را از آن مناسبات خلاص کردند تا بتوانند در یکی از حساس ترین دوره ها در منطقه سخنگوی کارگر و کمونیسم و مدافع سازش ناپذیر مردم شریف و زحمتکش در برابر رژیم ارتجاعی عراق و احزاب ارتجاعی کرد باشند. حقیقت اینست که این راه بروی آقای ایلخانی زاده و دوستانشان هم باز بود و آنها خود نخواستند به آن گام بگذارند. هر کس که کوچکترین احترامی برای حقایق تاریخ حزب کمونیست و کومه له قائل باشد میفهمد که آقای ایلخانی زاده و سازمانشان، و "دیپلوماسی" شان، دنباله تاریخ حزب کمونیست و مناسباتش در منطقه نیستند. آنچه ادامه منطقی آن تاریخ و آن پراتیک و سند حقانیت و اصولیت آن است، اقدام پیکره اصلی آن حزب، از بالا تا پایین، در ختم آن مناسبات است. آن جنبش حزبی، آن خط مشی سیاسی، آن رهبری، آن کادرها و فعالینی که حزب کمونیست و کومه له قدیم را میساختند، دوران "دیپلوماسی انقیاد" را بی هیچ ابهامی پایان دادند. رابطه امروز آقای ایلخانی زاده و سازمانشان با دولت عراق نه به توصیه یا تائید ما، بلکه علیرغم مخالفت ما، علیرغم هشدار ما و برخلاف راه پیشنهادی ما صورت گرفته است. این وضعیت نه امتداد روابط پیشین کومه له کمونیست در منطقه، بلکه یک انتخاب مجدد و آگاهانه از جانب کومه له جدید، تحت شرایط سیاسی و اجتماعی کاملا متفاوتی است و در همین چهارچوب هم باید از آن دفاع کنند.

بهرحال گذشته هرچه بود، امروز دیگر رابطه با عراق در حکم یک بمب ساعتی برای کومه له است که عقل سلیم حکم میکند که خود را از آن به سرعت خلاص کنند. رابطه کومه له امروزی با احزاب ملی کرد در عراق نهایتا بر یک تائید و نزدیکی سیاسی متکی است. اتحادیه میهنی و "دولت" نافرجم طالبانی - بارزانی بطور مشخص از نظر اینها پدیده هایی مثبت و پیشرو تلقی میشوند. اما روشن است که رابطه با عراق از جنس کاملا متفاوتی است. نزدیکی و سمپاتی سیاسی ای در کار نیست. برای آقای ایلخانی زاده و دوستانشان، همانطور که ایشان تاکید میکنند، این صرفا یک معامله مادی است. چیزی میدهند و چیزی میگیرند. اما حتی در یک چهارچوب معاملاتی هم باید توجه کنند تاثیرات این رابطه از نظر سیاسی برای سازمانشان، هر قدر هم حاضر باشد سرش را پانین بیاندازد، دیگر میتواند بشدت مخرب باشد. کردستان عراق در آستانه تحولات سیاسی مهمی است. کومه له جدید در تقابل بعدی رژیم عراق و مردم کردستان کجا خواهد ایستاد؟ این فقط یکی از دهها سوال است.

احزاب ملی و "دولت" کرد

همانطور که گفتیم، رابطه کومه له با عراق علیرغم معنا و عواقب سیاسی مخربی که میتواند برای این دوستان در بر داشته باشد،

ماهیت کومه له و مناسباتش در منطقه و روابط به اصطلاح دیپلوماتیکش با دولت عراق و نیروهای ارتجاعی کرد، نگرش جناح راست و ناسیونالیستی آن حزب بود که در تک تک نقطه عطفهای آن سالها در برابر خط مشی کمونیستی رهبری حزب قرار گرفت و در تک تک این تقابله شکست خورد.

اختلاف نظر چپ و راست بر سر رابطه کومه له با عراق، انعکاسی از اختلاف بر سر تلقی هر یک از ماهیت سیاسی و اجتماعی کومه له و استراتژی آن در کردستان بود. جناح راست، در سیمای کومه له رونوشت چپ گرای حزب دموکرات را میدید. سازمانی اساسا متکی بر مبارزه پیشمرگانه، حضور نظامی و یا حفظ تصویر نظامی خویش، که منتظر است با بحران و تلاشی جمهوری اسلامی وارد شهرها بشود و مقرها و کمیته های خود را دایر کند و امور را بدست بگیرد. کاری که آقای طالبانی کرد. اردوگاه نظامی و رادیو (که باید حضور و ادامه کاری تشکیلات را به مردم گوشزد کند و نام آن را سر زبانها نگه دارد) اساس این استراتژی است. برای حفظ این دو رکن موجودیت سازمان هر بهایی را میشد داد و هر شرایطی را میبایست به جان خرید. شیوه دیگری از مبارزه در کردستان برای این جریان قابل تصور نبود. چپ در مقابل، کومه له را یک سازمان کمونیستی، سازمانگر و متکی به نیروی عظیم کارگران در شهرهای کردستان میدید. کومه له جناح چپ جنبش ملی و کپی آتشی مزاج حزب دموکرات نبود، یک سازمان کمونیستی بود که ستون اصلی موجودیتش را میبایست در شهرها و کانونهای کارگری کردستان بسازد. مسلح بودن و مبارزه مسلحانه، یک بعد حیاتی مبارزه کومه له بود، اما هویت کومه له نبود و شکل پیشمرگانه تنها شکل تداوم این بعد مبارزه نبود. اردوگاهها تنها شکل موجودیت و بقاء سازمان محسوب نمیشدند.

شکاف چپ و راست حول مساله رابطه با عراق از پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست بلافاصله پس از ختم جنگ ایران و عراق، که در آن قطعنامه ای مبنی بر کاهش وابستگی به عراق و تقویت استقلال عمل تشکیلات تصویب شد، آغاز شد. با رسیدن این قطعنامه به تشکیلات کردستان، جناح راست ناسازگاری و تحریکات علیه رهبری حزب را شروع کرد. این تحریکات که در ادامه خود از جمله علنا حول شعار "میخواهند رابطه با عراق را تخریب کنند" سازمان یافت، نهایتا حتی (با شرکت فعال خود جناب ایلخانی زاده) شکل یک کودتای تشکیلاتی علیه ما را بخود گرفت. این حرکت، همانطور که خیلی ها مطلعند، توسط جناح چپ حزب خنثی شد و در پلنوم شانزدهم به کنار گذاشته شدن ایشان و چند نفر دیگر از کمیته مرکزی حزب کمونیست و کمیته مرکزی کومه له منجر شد. همه این مباحثات و کشمکشها، که بحث موقعیت و مناسبات کومه له در منطقه گوشه ای از آن بود، وسیعا مستند و مکتوب است. نه فقط خود آقای ایلخانی زاده به این اسناد دسترسی دارد، بلکه گوشه هایی از این اسناد و مباحثات در همان زمان از طرف حزب کمونیست و بعدها حزب کمونیست کارگری منتشر شده است.

همانطور که گفتیم از نظر رهبری حزب و کل گرایش چپ رابطه با عراق کمابیش به انتها رسیده بود و اقدامات گسترده ای برای

"مرحبا ابوعمار"!

و این انتخاب صورت گرفت. سر کار آمدن "دولت کرد" همزمان بود با جدایی در حزب کمونیست ایران و تشکیل حزب کمونیست کارگری. اختلاف بر سر شیوه برخورد به احزاب ملی و حکومت در حال شکل گیری آنها یکی از نکات اصلی مورد مشاجره میان چپ و راست در آن حزب و یکی از فاکتورهای مهم در جلو انداختن جدایی بود. (رجوع کنید به کتاب "بحران خلیج..."). جناح چپ، که بعدا اساسا در حزب کمونیست کارگری متشکل شد، خواهان فاصله گرفتن از احزاب ملی کرد بود و مشروعیتی برای آنها قائل نبود. دولت بعدی این جریانات نمیتوانست مورد تائید ما باشد. حزب کمونیست کارگری در صحنه سیاسی کردستان عراق کنار کمونیستها ایستاد و در شکل گیری حزب کمونیست کارگری عراق نقش با ارزشی بازی کرد. از آن مقطع تا امروز در کل عراق ما تنها کنار یک حزب ایستاده ایم و آن حزب کمونیست کارگری عراق است.

سران کومه له جدید، برعکس، به استقبال حکومت طالبانی و بارزانی شتافتند. آن را به عنوان "دولت" کردستان و نماینده مردم کردستان عراق در صحنه بین المللی به رسمیت شناختند. بند و بست دو جریان طالبانی و بارزانی با یکدیگر و با آمریکا، از بالای سر مردم و بر خلاف هر نوع اعمال اراده مردمی را، ظاهرا به صرف قومیت آنها گامی به پیش تلقی کردند. در این میان قیاده موقت نیز ظاهرا غسل تعمید ترقی خواهانه یافت و مشروعیت سیاسی پیدا کرد. این دوستان نه فقط به عملکرد ضد مردمی و عقب مانده احزاب ملی کرد چشم بستند، نه فقط در قبال تلاشهای این احزاب برای سرکوب کمونیستها ساکت ماندند، بلکه در موارد متعددی با موج تبلیغات هر روزه این جریانات علیه حزب کمونیست کارگری عراق و حزب کمونیست کارگری ایران همونا شدند. عمل اینها یادآور اعلام همبستگی امثال یاسر عرفات با رژیم خمینی در سال ۵۷ است. آنها به نام مردم فلسطین، مهر تائید پای حکومت مرتجعی زدند که برای خفه کردن انقلاب مردم سر کار آمده بود.

این آن وضعیتی است که سران کومه له جدید باید برای مردم توضیح بدهند. دوستان عزیز، لطفا توضیح بدهید که چرا در مقابل جنایات و زورگویی های این احزاب علیه مردم ساکتید؟ چرا در برابر موج ترور زنان ساکتید؟ چرا دستگیری و سرکوب و گاه حتی قتل کارگران معترض و کمونیست ها (کدام کمونیستها؟!) توسط این جماعات را محکوم نمیکنید؟ چرا توقیف روزنامه کمونیستی بو پیشه وه را محکوم نمیکنید؟ چرا در برابر "فتوا"ی قتل رهبران کمونیست و تائید آن توسط "دولت خودی" ساکت نشسته اید؟ در قاموس شما چه فرقی میان سلمان رشدی و تسلیمه نسرين با ریبوار احمد هست که زبانتان را در حمایت از او در برابر ارتجاع هار اسلامی بریده است؟ چرا در برابر خوشخدمتی های "دولت خودی" برای رژیم ایران، که پای آدمکش ها و تروریستهای رژیم اسلامی را علنا به خیابان های سلیمانیه و کوچه بالایی مفر خودتان هم باز کرده ساکتید؟ چرا در شرایطی که حتی فروشنندگان دوره گرد دهات کردستان هم این احزاب را "دولت" خطاب نمیکنند، شما مدام از این و آن منبر به حکومت

ماهیتا رابطه ای سیاسی نیست، بلکه تجاری است. اما رابطه با احزاب ملی کرد امر دیگری است و حمایت سیاسی از این احزاب را نمیتوان پشت فرمول های دیپلماتیک درباره رابطه با عراق پنهان کرد. تبیین دیپلماتیک از رابطه با احزابی نظیر اتحادیه میهنی و قیاده موقت، یک نو آوری چند سال اخیر این دوستان است. این انعکاسی است از سیاست راست روانه کومه له جدید در برسمیت شناسی این جریانات بعنوان "دولت".

رابطه با احزاب کرد هم در این یک و نیم دهه دستخوش تحولات مهمی شده است. تا قبل از انتقال اردوگاهها به عمق کردستان عراق، رابطه کومه له با سازمانهای ملی کرد نیز سازش و سکوت و تخفیفی در اهداف و تبلیغات کومه له ایجاب نمیکرد. قیاده موقت کنار رژیم ایران به جنگ با کومه له و حزب دموکرات مشغول بود و در تبلیغات تشکیلات هم ارز "جاش" ها قرار میگرفت. اتحادیه میهنی یک سازمان دوست محسوب میشد که اگرچه تشکیلات کومه له بویژه با قرار گرفتن در روند تشکیل حزب کمونیست ایران بطور روزافزونی به شکافهای سیاسی و برنامه ای خود با آن واقف میشد، از آنجا که در حوزه کشوری و اجتماعی مشترکی با کومه له فعالیت نمیکرد، هنوز ضرورتی به مرزبندی علنی با آن، لااقل در سطح تبلیغات دیده نمیشد. عقب ماندگی سیاسی و فرهنگی این جریان، برخورد ارتجاعی اش با مردم کردستان عراق، و ضدیتش با تعلق کومه له به حزب کمونیست ایران، اینها نکاتی بود که تشکیلات کومه له را به یک موضع شدید انتقادی نسبت به اتحادیه میهنی سوق میداد. اما از نظر علنی، تبلیغاتی علیه اتحادیه میهنی صورت نمیگرفت.

استقرار اردوگاهها در کردستان عراق، بر تنش بین کومه له و اتحادیه میهنی افزود. پیدا شدن یک سازمان مارکسیستی، با مواضع و فرهنگ سیاسی پیشرو در محیط فعالیت اتحادیه میهنی یک عامل آزار دهنده برای این جریان بود. نه فقط در شهرهای کردستان عراق، بلکه در خود صفوف اتحادیه میهنی جریاناتی پیدا شدند که تحت تاثیر کومه له و حزب کمونیست ایران بودند. اما این واقعیت بدوا محافظه کاری بیشتر و اجتناب از تنشج را در دستور کار ما میگذاشت. در بخش اعظم این دوره قیاده موقت هنوز سازمانی بود که کومه له علنا علیه آن بعنوان یک سازمان ارتجاعی تبلیغات میکرد و موضوع هیچ مناسبات "دیپلماتیکی" نبود. هیچ نوع رابطه و مناسبات ویژه ای با سازمانها و دستجات دیگر کرد در عراق و ترکیه وجود نداشت.

اعتلای سیاسی در کردستان عراق متعاقب جنگ خلیج، صحنه را بکلی دگرگون کرد. جنبش چپ و کارگری که خود را علنا با ما تداعی میکرد به شکل خیره کننده ای رشد کرد و سازمانهای کمونیستی در مقیاس وسیع به جلوی صحنه مبارزه توده ای آمدند. این آن جریانی بود که میبایست مورد حمایت قاطع و علنی ما در صحنه سیاسی عراق قرار بگیرد. در نقطه مقابل، زیر چتر حمایت آمریکا، "دولت" فرمایشی اتحادیه میهنی و قیاده موقت تشکیل شد. واضح بود که صحنه سیاسی کردستان عراق دگرگون شده و معادلات و محاسبات سنتی دیگر نمیتواند مبنای تعیین روابط ما در منطقه باشد. یک انتخاب سیاسی آشکار روبروی همه ما قرار گرفت.

منطقه ای واگذاشت که از نظر موجودیت کیلوواتی و متر مربعی "حضور" بسیار جدی تری از این دوستان دارند؟ چرا میتوان بخاطر حفظ مقر و رادیو ساکت ماند و بخاطر احترام به کمونیسم در عراق نمیتوان؟ فرض کنیم حزب کمونیست کارگری عراق نیرو نیست و دولت عراق و دولت کرد و حزب الله عراق بیپوده شلوغ میکنند و دهها هزار مردم کردستان عراق اشتباهی به میتینگهایشان میایند، گیریم اینطور باشد، چه کسی گفته باید فقط به زورمندان و زورگویان احترام گذاشت؟ مگر سازمانهای تک سلولی و کاغذی "اتحاد چپ کارگری"، از جناح سازنده حزب رنجبران تا آخرین خس و خاشاک باقی مانده از سنت فدایی - راه کارگر چقدر نیرو هستند یا کجا "حضور" دارند که جناب ایلخانی زاده و دوستانش از شرکت بعنوان ناظر در جمعشان به وجد آمده اند؟ مگر انشعابیون "رهبری انقلابی حزب دموکرات" چقدر نیرو بودند یا بالاخره شدند که آن توجه و انرژی کومه له امروز و بخصوص خود همین دوستان را بخود اختصاص دادند؟

"پاسپورت لطفا!"

واقعیت بسادگی اینست که حزب کمونیست کارگری عراق، و جریان کمونیسم کارگری بطور کلی، یک نیروی سیاسی بسیار جدی در منطقه است و آقای ایلخانی زاده و سازمانشان چون با آن مخالفند علیه آن تبلیغ و تحریک میکنند. و در این تبلیغات متاسفانه به عقب مانده ترین و سست ترین عواطف در جامعه کردستان چنگ میزنند و با مرتجع ترین نیروها همصدا می شوند. به همین چند سطر افتخار آفرین ایشان نگاه کنید. میفرمایند حزب کمونیست کارگری عراق آلت دست بیگانگان است. از بین تمام مردم عالم، جناب ایلخانی زاده و شرکاء این وظیفه پر افتخار را برعهده گرفته اند که از کورش مدرسی و رحمان حسین زاده، اعضای رهبری هر دو حزب ایران و عراق، پاسپورت و تابعیت عراقی مطالبه کنند. ظاهرا قرار است این تبلیغات خون ملی و میهنی را در رگهای مردم به جوش بیاورد و از حزب کمونیست کارگری عراق بیزارشان کند. واقعا خجالت آور است. ببینید در ظرف ۵-۴ سال از کجا سر در آورده اند. عجبا که نمیفهمند دارند به نقطه قدرت ما حمله میکنند. ۵ سال تمام عین همین تحریکات توسط "دولت کرد" و محافل مرتجع، محبوبیت حزب کمونیست کارگری عراق را صد چندان کرده. این باعث افتخار همه ما در هر دو حزب کمونیست کارگری در ایران و عراق است که هویت سیاسی و تعلق تشکیلاتی مان معیار ملی و قومی و کروموزمی ندارد. اگر جناب ایلخانی زاده هم بخواهد عضو هریک این احزاب بشود نه خودش را تست میکنند، نه محل تولدش را میپرسند، نه آزمایش زبان از او میگیرند و نه پاسپورتش را چک میکنند. این یک جریان کمونیستی کارگری در کل منطقه است که سند هویتش تعلق طبقاتی و آرمانهای اجتماعی اش است. همین باعث شده که در کردستان پیشروترین بخش جامعه گرد این حزب حلقه بزند و به آن امید ببندد. دنیای قوم پرستی و جهالت ملی البته وجود دارد، اما حزب کمونیست کارگری عراق با کمال میل "حضور جدی" در آن را به جناب ایلخانی زاده و شرکاء واگذار کرده است.

بهرحال رابطه کومه له جدید با حزب کمونیست کارگری عراق قابل دفاع نیست. توصیه من به مسئولین این سازمان اینست که

اینها مشروعیت میدهند، آنها را دولت و مسنول امور قلمداد میکنید، به "پارلمان" سقط شده شان تعظیم میکنید، سرگردنه بگیری قیاده موقت لب مرز ترکیه را "بدست گرفتن کنترل گمرکات شمال" نام میگذارید و فراخوان "رسیدگی به وضع مردم" به اینها میدهند؟ چرا تصمیم گرفته اید در این وانفاسی سیاسی در منطقه و در متن این تحولات تعیین کننده در تاریخ کردستان و عراق، در نقش مطیع ترین، راضی ترین، مودب ترین و خوشباورترین شهروند "دولت" پا در هوا و سپری شده طالبانی - بارزانی ظاهر شوید؟ چرا پای ورقه هر جریان و جماعتی، چه در عراق و چه در ترکیه، به صرف کرد بودنش امضاء میگذارید؟

"عوضش رادیو داریم" حتی برای بچه های کودکستانی هم جواب نیست. حقیقت اینست که این حرکات و بی حرکتی ها ناشی از همراهی سیاسی شما با کسانی است که به خیال خود حکم تیولداری کردستان را از آمریکا و مونتلفین آن گرفته اند. این "دولت" شما یا بهرحال "دولت" مطلوب شماست که آنجا سر کار است. الحق که مرحبا ابوعمار!

"کدام کمونیستها؟"

زمختی این دوستی ها و مردم داری ها و "دیپلوماسی" بازی ها با ارتجاع کردستان عراق صدبار بیشتر عیان میشود وقتی همزمان با آن خصومت این دوستان را با کمونیستهای کردستان عراق می بینیم. و این خصومت ظاهرا آنقدر علاج ناپذیر و ذاتی است که حتی تکذیب نامه شان هم بی اختیار یک حمله علنی دیگر به حزب کمونیست کارگری عراق از آب در میاید. آقای ایلخانی زاده مینویسد:

"منظورتان کدام کمونیستهاست؟! (!!) طبعاً منظور شما "حزب کمونیست کارگری عراق" است. ... متاسفانه این حزب به آلتی در دست شما تبدیل شده و گذشته از اینکه آنها حضور جدی ای در منطقه ندارند، اساساً موجودیت مستقلی جدا از حزب شما نمیتوانند داشته باشند، تا حدی که کمیته مرکزی ایشان را نیز کادرهای شما اداره میکنند".

یک دنیا انحطاط در این چند سطر هست. بحث عدم "حضور جدی" حزب کمونیست کارگری عراق ابلهانه تر از آن است که بخواهد به خود جناب ایلخانی زاده هم دلداری بدهد. نه فقط نگهبان مقر کومه له که لااقل از بالای بام به محیط کردستان عراق نگاه میکند، بلکه هرکس که فقط اخبار منطقه را دورادور دنبال کند، به این خودفریبی ها و تخطئه گری ها رقت میاورد.

اما مهم تر اینست که نفس چنین تبلیغاتی فوق العاده زننده است. چرا سازمانی که لام تا کام در نقد احزاب ملی و عشیرتی کرد دهان باز نمیکند و به طول و عرضشان که سهل است، به ضدیت شان با مردم هم کاری ندارد، باید راه بیفتد و در رادیو و روزنامه ای که به قیمتی که دیدیم دست و پا کرده تبلیغات کند که حزب کمونیست کارگری عراق "نیرو" نیست؟ چرا نمیشود این رسالت شریف و این امر خیر را به همان دولت مربوطه و جماعت اسلامی و رسانه های ریز و درشت مرتجعین محلی و

و مارکسیستی حزب بودند. عبدالله مهدی بعلاوه با مباحثات مربوط به کمونیسم کارگری نزدیکی زیادی حس میکرد.

این دو تصمیم گرفتند با ما نیایند و در آن تشکیلات بمانند. مهم تر از این، هر دو علنا چه در پلنوم بیست و یکم و چه در اسناد علنی مقطع جدایی اعلام کردند که هدفشان حفظ حزب کمونیست و کومه له بر همان اصول نظری و عملی است که تا آن زمان بنیاد آن را تشکیل میداد. (تا آن حد که کوشیدند ما را کسانی تصویر کنند که وظیفه دفاع از نظرات خودمان و "باورهای مشترک" را به آنها سپرده و صحنه را ترک کرده ایم!). اگر در آن مقطع ابراهیم علیزاده و عبدالله مهدی هم تصمیم می گرفتند با ما بیایند و یا راه سومی در پیش بگیرند، قطعا نه من و نه هیچکس دیگر در آن رهبری، آقای ایلخانی زاده و دوستانش در جناح راست را خبر نمیکرد تا مهر و عنوان و امکانات حزب و کومه له را تحویلشان بدهد. در چنان حالتی آنها که میمانند، اگر میمانند، دیگر حتی مشروعیت حقوقی هم نمیداشتند. در آن حالت، حتما راه دیگری برای حل و فصل مساله جدایی پیدا میکردیم. به همین ترتیب از نظر سیاسی هم اگر این دو رفیق در همان مقطع اعلام میکردند که حزب کمونیست پس از جدایی ما دست به یک چرخش و تغییر ریل سیاسی اساسی میزند، باز هم از نظر من مشروعیت فعالیت بعدی آن سازمان تحت نام حزب کمونیست ایران و کومه له زیر سوال میرفت. اما واقعیت اینست که آنها اعلام کردند میمانند و حزب و کومه له را بر همان مواضع نگه میدارند و راهشان را در همان مسیر ادامه میدهند. از نظر من این کافی بود. این رفقا حق داشتند تلاش کنند و حق داشتند موفق شوند.

اما وقتی معلوم شد که در عمل سیر دیگری در پیش گرفته اند و افق دیگری جلوی خویش قرار داده اند، وقتی معلوم شد که "باورهای مشترک" دیروز را دور انداخته اند، آنوقت دیگر از نظر سیاسی عمر این مشروعیت هم به پایان میرسد. سازمانی که امروز تحت نام کومه له یا حزب کمونیست ایران فعالیت میکند، دیگر فقط اسم آن جریان را یکدک میکشد و این یک صحنه سازی صرف است.

حقیقت اینست که سازمان این دوستان چه از لحاظ نظری، چه از نظر سیاسی و تاکتیکی و چه از نظر پراتیکی علنا و رسما به آن حزب و تاریخ و اصولش پشت کرده و آن گذشته را تحقیر میکنند. این صرفا یک ادعا نیست. نگاه کنید امروز چه میگویند و چه میکنند. حزب کمونیست ایران بعنوان حزبی علیه اردوگاههای رویزیونیستی و روایت های بورژوایی از سوسیالیسم بوجود آمد، امروز اینها رسما و علنا اعلام میکنند که مساله این نیست که "سوسیالیسم چه کسی واقعی است" بلکه بر سر متحد کردن پایه اجتماعی "چپ" است. اعلام فرموده اند که بحث ماهیت شوروی بحثی زائد و روشنفکرانه بوده است! حزب کمونیست ایران تعلق اساسی و استراتژیکی خود به جنبش شورایی را یک شاخص هویت سیاسی خود میدانست، دوستان کشف کرده اند که بحث شورا و سندیکا یک بحث عبث و انحرافی بوده که یک عده روشنفکر به جنبش کارگری و صد البته به خود آنها تحمیل کرده بودند. اکنون معلوم شده است که حزب کمونیستی وظیفه خاصی در هدایت و خط دادن به کارگران ندارد و باید به شیوه دهاتی ترین محافل چپ آستانه انقلاب ۵۷ از آنها بیاموزد. بار

بجای اینکه "لجبازی" با ما در حزب کمونیست کارگری ایران و یا خودشیرینی برای مام جلال را مینای تعیین سیاستشان در حومه سلیمانیه قرار بدهند، واقعیات ابرکتیو منطقه را برسمیت بشناسند، با حزب کمونیست کارگری عراق دوستی کنند و به آن احترام بگذارند. این روش برای کسانی که خود را چپ میدانند پسندیده تر است. و چه بسا بالاخره این حزب کمونیست کارگری عراق باشد که بتواند روزی کاری کند که فعالیت این دوستان از خاک کردستان عراق متضمن سازش و باج دادن به کسی نباشد.

خلاصه کلام، موقعیت و مناسبات کومه له جدید در منطقه آشکارا دردناک تر از آن است که بشود با دفاعیاتی از نوع مطلب آقای ایلخانی زاده توجیهش کرد. این به یک فکر اساسی احتیاج دارد. دیر هم شده است.

چرا "کومه له"، چرا "جدید"؟

آقای ایلخانی زاده مساله ای را مطرح میکند که شخصا مدتی بود دنبال فرصتی برای اظهار نظر رسمی راجع به آن میگشتم و این فرصت مناسبی است. موضوع اینست که من بکار بردن عنوان "حزب کمونیست ایران" را در اشاره به سازمان آقای ایلخانی زاده و یارانش درست نمیدانم و خودم بکار نمیبرم. عنوان کومه له هم بنظر من نیاز به صفاتی دارد نظیر "جدید"، "امروز"، "کنونی" و غیره که تفاوت آن را با کومه له دوران قبل از جدایی به ذهن بیاورد. این یک نظر شخصی است، موضع رسمی حزب ما نیست، اما آن را بعنوان روش درست به همه رفقای حزبی توصیه میکنم.

آقای ایلخانی زاده میپرسد چرا. بگذارید پاسخ بدهم:

در مقطع جدایی از حزب کمونیست ایران من نه از نظر حقوقی و نه از نظر سیاسی مشروعیت استفاده رفقای باقیمانده را در استفاده از این عناوین مورد سوال قرار ندادم. البته بسیاری از رفقا، بویژه در سطح رهبران و کادرهای بالای کومه له آن روز، معتقد بودند وقتی اکثریت قاطع رهبری، سخنگویان اصلی و عمده کادرها و فعالین حزب و کومه له دارند جدا میشوند تا در حزب دیگری متشکل شوند، باقی گذاشتن نام و امکانات حزب کمونیست و کومه له برای اقلیت کوچکی که میمانند اصولی و منصفانه نیست. اما این بهرحال موضع من نبود. از نظر من این ما بودیم که جدا میشدیم و لذا آنها که میمانند، ولو یک اقلیت، هنوز در آن مقطع از نظر حقوقی حزب کمونیست ایران و کومه له بودند. از نظر سیاسی، مساله مبهم تر بود. روشن بود که با خروج چپ، توازن قوای سیاسی و عملی در سازمان باقیمانده به نفع جناح راست تغییر میکرد. اما چرخش فاحش به راست، تا چه رسد به یک گسست سیاسی و برنامه ای علنی و بنیادی از سنت چپ حزب و کومه له آن وقت، امری محتوم نبود. در رابطه با بحث مشروعیت و عدم مشروعیت سازمان باقی مانده در استفاده از این عناوین، از نظر من تصمیم و موضع دو نفر معین، ابراهیم علیزاده و عبدالله مهدی، تعیین کننده بود. این دو رفیق از شخصیت های کلیدی حزب کمونیست بودند و چه در پیدایش و چه در سیر پیشروی آن نقش بسزایی داشتند. هردو، بجز در آخرین مراحل، از مدافعان خط رسمی

باید رتوش کرد، و کرده اند. خانه ها را باید گشت و کتابها را یافت و دور ریخت، و ریخته اند. امروز این تنها انترناسیونال نیست که داشتن و خواندنش در مقرر گرانقدر حومه سلیمانیه ممنوع است، بلکه بسوی سوسیالیسم و کمونیست و بولتن شوروی و اسطوره بورژوازی ملی و مترقی و غیره و غیره هم تحت سانسور است. عباراتی نظیر کمونیسم کارگری دیگر کفرند و زیان گوینده را میسوزانند. اگر این جماعت عزم کرده اند که خاطره آن حزب کمونیست ایران و آن کومه له را از اذهان محو کنند، اگر آن را دوران بیخبری و فریب خوردگی خود میدانند، اگر خودشان از آن تاریخ ننگ دارند و میخوانند دفنش کنند، چرا باید استفاده شان از نام آن حزب را مشروع شناخت؟

واقعیست که عنوان حزب کمونیست، "قوطلی بگیر و بنشان" ی است که خود ملی گرایان کرد در این سازمان بدست عده ای داده اند تا سرگرم باشند و احياناً مزاحم امر خطیر "دیپلوماسی مفر و رادیو" در مرکز عالم نشوند. همین.

عنوان کومه له چطور؟ کومه له امروز، کومه له کمونیست دوران حزب نیست. اما کومه له قبل از حزب هم نیست. سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان یک سازمان انقلابی چپ بود که با روشن بینی و جسارت به یک رکن اساسی تشکیل حزب کمونیست ایران بدل شد و کومه له کمونیست را در تمایز با کومه له ملی گرایان و خلقیون شکل داد. آنچه که امروز میبینیم، یک کومه له جدید است. کومه له ای که شاید اگر راستها و مخالفین تشکیل حزب ۱۵ سال قبل پیروز شده بودند میساختند. یک سازمان خودمختاری طلب در کردستان ایران، که نمونه های مشابه آن در همه بخش های کردستان به وفور هست. بعنوان یک سازمان خودمختاری طلب، باید اینها را جدی گرفت. اما این سازمان، حزب کمونیست ایران و کومه له قدیم نیست. این را حتی (در واقع بویژه) نزدیک ترین موثلفین و یاران امروزشان انکار نمیکنند. هیچکس اینها را ادامه آن حزب و آن کومه له و مسنول اعمال و سیاستهای آن دوره نمیداند. همه بدون استثناء، دوستی ها و دشمنی هایشان با حزب کمونیست ایران و کومه له قدیم را نه به این جریان، بلکه عیناً به حزب کمونیست کارگری منتقل کرده اند.

بحث من یک بحث حقوقی نیست. بحثی سیاسی است. در این صحنه سازی نباید شرکت کرد. این دوستان هر اسمی میخوانند روی خود بگذارند، اما ما موظفیم در را بروی کسانی که به حقایق آن تاریخ علاقمندند باز نگهداریم.

اولین بار در فروردین ۱۳۷۵، آوریل ۱۹۹۶، در شماره ۲۰ انترناسیونال منتشر شد.

دیگر، به سیاق عقب مانده ترین جریانات پیشا - ۵۷، مطالبات کارگری به وسیع بورژوازی و "سطح رشد نیروهای مولده" گره زده شده و شعار ساده ۳۵ ساعت کار (تا چه رسد به سی ساعت) لابد به اتهام ذهنی و روشنفکری بودن در گلوی تشکیلاتشان گیر کرده. عملکرد و موقعیتشان را در عراق و کردستان دیدیم. در محیط اپوزیسیون ایران نیز وضع بهتری ندارند. روشن کردن و روشن گفتن تفاوت ها که سنت آن زمان بود، جای خود را به خیره کننده ترین و بی اصول ترین ائتلاف - بازی ها و تشکیل متنوع ترین انجمنهای تملق متقابل با هر جریان و محفل اپوزیسیون "چپ" و دموکراتیک داده است. در این میان یکبار دیگر راه و رسم همیشگی چپ ملی، مبنی بر رهبر تراشی و شخصیت سازی از شعرا و نویسندگان متوسط الحال و درویش مسلک و وطن پرست "داخل" هم باب شده است.

یک وجه برجسته چرخش و مسخ این جریان، نفرتش از تاریخ گذشته "خویش" است. بعضی خیال میکنند پشت کردن این دوستان به تاریخ حزب کمونیست و کومه له قبل از جدایی، ناشی از خصومت امروزشان با ماست و عکس العملی غیر سیاسی به تلخی های دوره جدایی است. حقیقت عکس این است، خصومتشان با ما انعکاس بیزاری شان از آن گذشته است. روایت سران امروز کومه له از آن گذشته روایتی به قدمت خود حزب کمونیست است. تصویر آقای ایلخانی زاده از خود و دوستانش بعنوان یک عده "فریب خورده و رها شده"، که تازه مبنای هشدارهای ایشان به رفقای حزب کمونیست کارگری عراق هم است، یک تصویر قدیمی است. این را بازجوها و سازمان "توابین" رژیم و در راس آن معروف کیلانه قبل از تشکیل حزب در سنجج جار میزدند. "یک عده روشنفکر کومه له را فریب داده اند". این روایت مضمون صدها برنامه رادیویی و مقاله نشریات حزب دموکرات بوده است. این روایت مضمون هشدارها و نصیحتهای مکرر اتحادیه میهنی و عزالدین حسینی و دیگر "دوستان کومه له" در جنبش خودمختاری طلبی در کل کردستان بوده است. این روایت مضمون تبلیغات و تحریکات هر روزه "دولت" کرد علیه ما و حزب کمونیست کارگری عراق است، این روایت از آغاز فرمول همه سازمانهای چپ قلابی و اردوگاهی ایران بوده است که با تشکیل حزب کمونیست ایران رویایشان برای تبدیل کردن "کومه له معصوم" به سازمان "کردها" در جبهه "خلقهای میهن ما" نقش بر آب شد. این روایت، که جناب ایلخانی زاده و شرکاء ظاهراً امروز به حقانیتش پی برده اند، روایتی ارتجاعی و ضد کمونیستی است. این فقط علیه آن تاریخ و علیه ما نیست، علیه چپگرایی در کومه له امروز نیز هست. این روایت قرار است نگرش و سیاست چپ در این سازمان را از پیش ممنوع و محکوم و منتفی کند.

در این چند سال متأسفانه این روایت از تاریخ حزب و کومه له به خط رسمی این جریان تبدیل شده است. نتیجتاً یک حفره ده ساله در تاریخ این جریان بوجود آمده. دوران ممنوع. دورانی که ظاهراً تشکیلات اصلاً وجود نداشته است، نشریه نداشته است، نظر نداشته است، رهبر نداشته، مرکزیت نداشته، کنگره و کنفرانس و پلنوم نداشته. عزم و امید و حقانیت نداشته. دورانی که سخن گفتن از آن و فکر کردن به آن ممنوع است و باید به فراموشی سپرده شود. راستها روایت خود را به کرسی نشاندند. اسناد آن دوران را باید سوزاند، و سوزانده اند. عکسها را

اظهار نظر در پلنوم ۱۵ حزب کمونیست ایران، خرداد ۱۳۶۸

بخش شهر جزء تشکیلات کومه له محسوب می‌شود یا نه. اگر هست پراتیکش چیست، افق آن چیست، کارش چیست، چه کسی مشغول اینکار است؟ سیاستهای ما در این رابطه چیست، تزه‌های ما کجاست، چه کسی از نظر نوع سبک کاری یا از نظر کوبیدن موانع سیاسی به این فعالیتها خط میدهد. به نظرم هیچکدام از این نکات در گزارش نیست و معنی عملی آن این است که این فعالیت در واقعیت موجود نیست. این یک نکته بحث من است و اگر بحث آن باز شود میتوان مفصلتر صحبت کرد.

راجع به رهبری کومه له من یک نکته داشتم. به نظرم جغرافیای فعالیت رهبری کومه له یک مسئله فنی نیست. یک مسئله سیاسی - ایدئولوژیک است و این را باید در دوره گذشته به چند مرحله تقسیم کرد. یک موقع هست که رهبری کومه له در شهر است و قاطی مردم و قاطی همان کسانی است که در میان آنها کار میکند و شنیدیم که خود رفیق عبدالله (مهدی) را در پادگان (سندج) و در ماجرای (نوروز ۱۳۵۸) سندج گرفتند، فلان رفیق در فلان لحظه کجا بود، رفیق ماموستا ابراهیم کجا بوده و یا رفیق فواد مشخصاً کجا بود و غیره. این‌ها را شنیدیم و میدانیم رهبری کومه له در شهر بودند. زمانیکه جنبش مسلحانه شروع میشود طبیعتاً جای آن‌ها در شهر نیست چون اعدامشان میکنند. در نتیجه با نیروی مسلح خودشان در منطقه آزاد خود و تحت حاکمیت خودش، در مقابل حاکمیت جمهوری اسلامی به زور اسلحه خودش می‌ایستد. با جنگ خود در خاکی که دست خودش است می‌ایستد و آنرا حفظ میکند. در یک مقطعی این نیرو به عقب و به اردوگاه، به منطقه دیگری در خاک کشور عراق رانده میشود. ولی واقعیت امر این است که هنوز تحت حاکمیت هیچکس نیست. خود دولت عراق مشکل اعمال حاکمیت در آن منطقه را دارد. کومه له بطور دفاکتو تحت حاکمیت خودش است. گروههای دیگری هم هستند و همه همین کار را میکنند. آنجا هم باز قابل درک است. اما به یک مقطعی میرسیم، اگر نگوئیم با ختم جنگ ایران و عراق، با کشیده شدن جنگ به مرزها و با اعمال حاکمیت عراق در مرزهای کشور خود، کومه له به طور قطع دیگر تحت حاکمیت دولت ثالثی فعالیت میکند. دیگر از قوانین مدنی، حقوقی، جزایی، مقررات مربوط به بودجه، آب و برق دولتی و تمام فونکسیونهایی که یک دولت دارد، تحت سایه آن (حاکمیت دولت عراق) کار میکند و دیگر اینجا به طور مشخص رهبری کومه له یک رهبری در تبعید است. این را در مورد گلاله نمیشود گفت (گلاله یکی از مناطقی بود که در کردستان عراق واقع بود که در واقع جزء مناطق «محرمه» و خالی از سکنه و سوخته بود که رهبری کومه له پس از تسلط رژیم اسلامی به همه مناطق مرزی، در آنجا مدتی مستقر بود). با وجود اینکه از نظر سازمان بین الملل و از نظر مردم عراق خاک عراق است و در جنگ یک عده این طرف یک عده طرف دیگر جنگ اند. این کومه له را از نظر استقلال در لیگ مجاهدین خلق میگذارد. این فاز، فازی که عراق در مرزهاش مستقر میشود. فازی که کنترل دولت عراق در آن منطقه قطعی است و قوانین او در آنجا صدق میکند. این وضعیت کومه له را در موقعیتی مانند مجاهدین خلق قرار میدهد. تفاوت اصلی ما با مجاهدین خلق در دوره قبل از این بود که مجاهدین در بغداد، یا هر جا بالاخره در مرزها، یک اردوگاه گرفته بود و برای مراجعه به رهبری و سازمانش باید به عراق مراجعه میکردید و یک سازمان مستقر در عراق بود. کومه له هم الان در این این پروسه رفته است. آدم میتواند اینرا نوع دیگری

من بحثهای خودم را به طور کلی در مورد کارما در کردستان و کومه له در سمینار پریروز گفتم، علاوه بر آن در جلسه پلنوم قبلی و در جلسه مشترک گفتم، به سابقه بحث و اینکه قبل از این در کدام جلسات بحثم را طرح کرده ام، برنمیگردم. بنابراین بحث را در چارچوبی که این پلنوم میتواند تحمل کند یا لااقل به آن پردازد، طرح میکنم. دونکته داشتم یکی راجع به جغرافیای فعالیت کومه له و یکی راجع به کار کارگری کومه له، کار شهر. در رابطه با کار شهر من فراری هم به پلنوم داده‌ام. به نظر من وقتی گزارش، شاید نشود به آن گزارش گفت، نامه رفیق ابراهیم که به این معنی برای پلنوم تهیه نشده، را میخوانید چیزی که در آن نیست دل دادن به مسئله سازماندهی کارگری و سازماندهی شهر است. در دو جا این مسئله به صورت حاشیهای مطرح میشود. یکی اینکه رهبری کومه له چه کسی را برای بخشهای دیگر تشکیلات تعیین کرده و یک نفر هم که برای رادیو کار میکند و یا با شهر تماس میگیرد و غیره. در این گزارش چیزی راجع به کمیته مافوق سازماندهی در شهر نیست. مشخصاً کنگره سوم و پلنوم کمیته مرکزی بعد از آن پروژه اساسی در رابطه با کار شهر را در دستور گذاشته بود. در گزارش چیزی راجع به این نیست که مثلاً سیاست ما برای تشکیل تشکل های توده ای چیست، عمدتاً میگوید آنرا تبلیغ میکنیم. فکر کنم تبلیغ تشکل های توده‌ای را همه جریانات از دوره حزب توده تا امروز کرده اند. مسأله این است که چه نوع تشکلی را چه زمانی میخواهید ایجاد کنید و چرا باید آنرا ایجاد کنید و بروید آنرا ایجاد کنید. راجع به اینها هیچ چیزی در گزارش نیست. وقتی این گزارش را میخواند، حتی لازم هم نیست این گزارش را بخوانید چون این کاری نیست که بتوان آنرا در جنبش کمونیستی قاچاقی انجام داد. شما (در نامه) سازمانی را نمیبینید که درگیر فعالیت سازماندهی کارگری باشد. سازمانی که هم در اولوئتهای تقسیم کاری خود به آن بها داده باشد، از نظر علنی به این سمت جهت گیری کرده باشد، در کمیته مرکزی حزب دیالوگهاش بر سر این مسئله باشد و کمیته دیگری را در همان حزب مشغول اینکار کرده باشد و با آن مناسباتی داشته باشد. هیچی از این مشخصات را نمی بینید. این را من به عنوان مقدمه قراری که به پلنوم داده‌ام طرح میکنم.

این که راهش چیست من توهمی ندارم که در این پلنوم با این مباحث نمیتوان تغییری ایجاد کرد. اساساً فکر کنم تغییر ریل کومه له به یک مبارزه سیاسی نیاز دارد. اما به عنوان کسیکه در مورد گزارشها و از یک تشکیلات معین صحبت میکند قراری به پلنوم داده‌ام که بخواهیم این کار صورت بگیرد. بخواهیم کومه له فعالیت تشکیلات شهری خود را تعریف کند، جوانب سیاسی و تشکیلاتی آنرا خیلی زود در رابطه با کمیته اجرائی تعریف کند. من شخصاً کاری که در کومه له در رابطه با شهر انجام می‌شود را درست نمیدانم. جائی مشخصاً گفته میشود که به عنوان مثال کل تشکیلات کومه له به سه منطقه تقسیم شده و از سه منطقه تشکیل شده است. منطقه سردشت و بانه و سقز و غیره که در یک اردوگاه است، فلانی و فلانی و فلانی در این اردوگاه اند و فلانی و فلانی در اردوگاه دیگری اند و سازمان مرکزی در این اردوگاه است. من هنوز نمیدانم

هستند که اپوزیسیونهای انقلابی کشورهای مختلف در طول سالها آنجا حضور داشته اند. یک رابطه ای که من با این موضوع برقرار میکنم مسئله دیپلماسی کومه له است، که در سوالها از کمیته مرکزی کومه له که راجع به دیپلماسی چه فکری میکند، هست. به نظرم دیپلماسی بدون (استقلال رای) ... و حق حاکمیت معنی ندارد. شما نمیتوانید از داخل یک حصار دیپلماسی داشته باشید شما نمیتوانید تحت حاکمیت کسی باشید و رابطه شما با او معنی دیپلماسی هم بدهد. دیپلماسی رابطه دو نهاد دو داده مجزا از هم است. کومه له اگر نخواهد این رابطه را اینطور (مجزا) کند دیپلماسی هم معنی ندارد برای اینکه هیچ اهرم دیپلماتیکی ندارد. دیپلماسی یک لغت و عبارتی میشود برای بیان یک رابطه دیگر و دیگر به نظرم کومه له استقلال عمل ندارد. من در آن جلسه هم گفتم اگر فرض کنید رابطه دیپلماتیک ما با کسی تیره بشود چه کار میکنید؟ رئیس جمهورمان از آن کشور فرار میکند! دیپلماسی یعنی اینکه انجام شدنش توسط دیپلماتها صورت میگیرد نه توسط بدنه اصلی تشکیلات. من این را مضر میدانم، از نظر سیاسی درست نمیدانم و از نظر ایدئولوژیکی و دراز مدت برای خود کومه له بسیار زیانبار میدانم. نه فقط از نظر تاثیری که امروز روی بافت و تک تک سلولهای کومه له دارد، یا خطراتی که تهدیدش میکند، حدود و ثغوری که به کومه له تحمیل میشود و استقلال عملی که از او گرفته میشود و وجهه ای که پیدا میکند، بلکه از نظر تاییدی که روی یک شیوه های سیاسی اقتصادی که در جهان وجود دارد، میگذارد. از نظر تاییدی که به طور تلویحی روی اشکال ایدئولوژیکی که در جهان وجود دارد، میگذارد. استقرار در فرانسه کسی را رفیق شارل دوگل قلمداد نمیکند، استقرار در انگلستان کسی را رفیق چرچیل قلمداد نمیکند. به این دلیل که نهر و موگابه آنجا بودند و همه میدانند که آنها را قبول ندارند. قانون آن کشور اجازه میدهد و مردم انقلابی این کشورها در طی سالها آنجا را به جاهایی که می شود در آنجا مستقل بود، مستقل حرف زد، تبدیل کرده اند. اما اینجا (عراق) این معنی (عدم استقلال عمل) را دارد. بحثی که از قدیم در قطعنامه، به اصطلاح دور انداخته شده، کمیته مرکزی حزب راجع به اوضاع بعد از ختم جنگ ایران و عراق، این بود که برای ما بدترین حالت در بدری در کوه و دشت نیست. بدترین حالت انقباض اینها نیست. بدترین حالت محصور شدن در اردوگاههای درون کشوری اینجا (عراق) است. این از نظر سیاسی بدترین حالت است. بقیه مسائل همگی فشار فنی، فشار جسمی و فشارروانی روی ماست. اما این یکی دیگر تصویر سیاسی کوچکی از ما میدهد. هنوز هم بحث من این است. این را نباید بپذیریم و میتوانیم نپذیریم. آیا این به معنی تیره و تار کردن روابط با کسی است؟ به نظر من اصلا این طور نیست. همین حالا اجازه بدهند با دولت عراق یک رابطه معقول و حساب شده داشته باشیم که هر دو طرف در آن ذینفع هستند. آیا این به معنی نوعی پس گرفتن و نوع نزدیکی هایی است که تا بحال بوده؟ به نظرم اصلا اینطور نیست، میتواند نباشد. کافی است رهبری کومه له اینطور ظاهر شود که اینجا حوزه رزمی من است. به نظرم مهم نیست اگر نمیشود آدمها را جابجا کرد و فقط نظامی ها را در اردوگاه گذاشت. به همه بگوئید جنگجوهایی ما اینها هستند. به همه بگوئید همه کسانی که اینجا هستند نیروی رزمی ما هستند. حالا هر تعدادی از آنها زخمی اند یا چه هر کسی را هر جا میبرند مسأله دیگری است. اینکه از نظر فنی پروسه ای که ما اینرا به این حالت تبدیل میکنیم چگونه است اصلا مسئله من نیست. الان با فرصتی که پروسه صلح به ما داده مسأله را

برای خودش و دیگران جلوه بدهد و شاید هم برای دوره ای اینکار به نفع باشد و نوع دیگری جلوه بدهد تا بتواند بگوید مقاومت کردیم. ما مدام گفتیم منطقه مرزی، کردستان عراق، امروز می گوئیم که در زیر پوشش مدنی عراق فعالیت میکنیم. این دیگر به نظرم مناسب نیست. اگر رهبری تبعیدی است مکان تبعیدش از نظر سیاسی با معنا میشود و من موقعیتی شبیه به مجاهدین را به نفع حزب کمونیست ایران و به نفع کومه له نمیدانم. فکر میکنم رهبری کومه له باید به سمت این موقعیت برود که خودش جای دیگری است، ولی بخشی از تشکیلاتش با فونکسیونهای آنرا در عراق نگاه میدارد. باید به این موقعیت برویم و گرنه به نظر من موقعیت فعلی زیانهای سیاسی اساسی برای حزب کمونیست و کومه له دارد. میدانم که این بحث من باز اینجا هم پیش نمیرود اما بهرحال فکر کنم باید این مسئله را گفت. آلترناتیو این وضعیت چیست؟ یکی از تفاوتهایی که دوره در مرز بودن و با دوره امروز دارد این است که در آن دوره، آلترناتیو امکان پیشروی موجود و ممکن بود. امکان پیشروی در خاک ایران موجود بود. در واقع بینایی بودن منطقه بود. ولی یک آلترناتیو ما همین بود که اگر فاز مبارزه عوض شود به داخل خاک ایران میرویم. امروز آلترناتیوی که در مقابل رهبری کومه له وجود دارد چیست؟ رهبری کومه له به مثابه یک موجودیت سیاسی؟ من راجع به اشخاص حرف نمیزنم ممکن است شما بگوئید رهبری کومه له خارج یا هر جای دیگری است اما عملا هشت نفر از اعضای کمیته مرکزی آن در همان منطقه ساکن باشند. من در مورد این نکات حرف نمیزنم، بحث من اصلا بر سر این جنبه نیست که عضو کمیته مرکزی جسمش کجاست، میخواهم بگویم کومه له به مثابه یک موجودیت سیاسی در کجاها است و به چه طریقی بروز میکند و نمایندگی میکند. من از نظر سیاسی درست نمیبینم که کل تشکیلات کومه له به سه اردوگاهی که حرفش را میزنند تقسیم شده است. به نظر من باید گفت بخش رزمی تشکیلات ما، نیروهای نظامی و ایستگاه رادیویی ما در خاک عراق است. اگر بخواهید به کومه له مراجعه کنید به دبیرخانه اش در فرانسه مراجعه کنید. اگر بخواهید در ایران به آن مراجعه کنید به سلولهای حزبی باید مراجعه کنید. راهی پیدا کنید همان کاری که افراد در هر حزب سیاسی غیر قانونی میکنند. بالاخره به نوعی تماس برقرار میکنند، در مبارزه با فعالین و مبلغین حزب آشنا میشوند و تماس برقرار میکنند. همانطور که گفتم به نظر من تبعیدی بودن رهبری کومه له در عراق از نظر سیاسی فوق العاده زیانبار است. تداعی شدن کومه له به عنوان سازمان ساکن در عراق فوق العاده زیانبار است. بحث بر سر این نیست که به کندن از آنجا رضایت بدیم. الان به نظر من حزب کمونیست با این سوال مواجه است که آیا به تبعیدی بودن تشکیلات کردستان حزب، رهبری آن و موجودیت سیاسی آن در خاک کشوری به اسم عراق رضایت میدهیم؟ این سوال مجددا مطرح است و باید به آن جواب داد. من معتقدم، و در آن جلسه هم گفتم، اگر رهبری کومه له به یک کشور خارجی تبعید شده است و تحت حاکمیت و قوانین آن کشور زندگی میکند، آن کشور دیگر باید جایی باشد که محلی طبیعی و قابل تحمل باشد. اروپا به دلیل رفاهش نیست که رهبری باید به آنجا برود. و یا به خاطر این نیست که میز و چراغ مطالعه دارد که در عراق هم دارد. دلیلش این است که اینجا (اروپا) کانون فعالیت سازمانهای سیاسی طبقات مختلف، ملل تحت ستم، آفریقا، آسیا، آمریکای لاتین و .. بوده است. آنهم نه در هر پایتختی! در ایتالیا باشد معنی دیگری دارد اما در فرانسه انگلستان یا کشورهای اساسی

از نظر فنی قابل حل کرده است. این دیدگاه در شرایطی به دلایل فنی رد میشد، اما امروز دیگر نمیتواند به دلایل فنی رد شود. اگر حکمت سیاسی این مسئله آن موقع درست بوده اما به دلیل فنی رد میشد الان باید آن دلیل فنی کنار گذاشته شود و حکمت سیاسی پیاده شود. من معتقدم رهبری کومه له فرماندهی نظامی مستقر در مرزها اینجا باشد و اعلام کند من فرماندهی نیروی نظامی مستقر در مرزها و در خاک عراق هستم. رهبری کومه له مثل رهبری هر سازمان سیاسی دیگری و بعنوان بخشی از رهبری حزب کمونیست ایران کارش را بکند. من ترجیح میدهم برای ملاقاتهای دیپلماتیک کسی از اروپا به خاک عراق سفر کند تا یک نفر از یکی از استانهای همان کشور به پایتخت سفر کند. این نکاتی بود که میخواستیم بگویم. بهر حال دلایل و مجوزهای ما برای بودن هر جا در طول این ده سال فرق کرده است. مجوز ما برای بودن در شهرها این بود که باید آنجا باشیم، انقلاب بود و دستگیر نمیشدیم و و زورمان هم میرسید. مجوزمان برای بودن در کوهها این بود که نیرویمان را آوریم اینجا و بر سر این خاک و سر این اداره مملکت دعوا داریم. مجوز ما برای در مرزها بودن این بود که جنگی در جریان است و اینجا تحت حاکمیت کسی نیست. اینجا یک منطقه بینابینی است و یا اگر هم نیست عملاً قوانینی که در آنجا صادق است قوانین حضور اپوزیسیونهای کشورهای مختلف در مرزهای همدیگر است. الان میپرسند مجوز شما چیست الان وقتی نگاه میکنید مجوزها دیگر همه فنی اند. اینجا بهتر است، آسان تر است، اینجا راحتتر است، تماس نزدیکتر است، میتوانم با فلان ارگان هم حرف بزنم. چون من معتقد نیستم دلایل فنی که گفته شده همه درست اند وارد این بحث نمیشوم. میگویم اصلاً حق با شما است. حق با هر کسی که میگوید اینجا از نظر فنی بهتر است. من میگویم جواب سیاسی ما را بدهید. انتظار من این است که نظر مخالفی که میگوید اینکا را نباید کرد در این پلنوم حرف بزنند. برای اینکه دیگه نمیشود با شک ادامه داد.

نوبت دوم بعد از صحبت ابراهیم عزیزانه:

شاید از وقتی که من کومه له را شناختم روزی نبوده که فکر کنم استدلالهای امروزی سرانجام می آیند و کی باید جواب این مسئله را بدهم. نتیجتاً این چیزی نیست که تعجبم را برانگیزد و یا خودم را برای آن آماده نکرده باشم. من به رفیق سید ابراهیم و مبارزات او و همینطور به رفیق عثمان، که نمیدانم چرا سید ابراهیم از او اسم میبرد و مثال میزند، احترام میگذارم حتی اگر رفیق به مبارزات ما احترام نگذارد. اگر بخوایم فعالیت خودم را نگاه کنم، که اینجا مقداری مبحث بر سر کلیات گزارش نبود مبحث در مورد من بود، سید ابراهیم گفت بحثهای من را «صد من یک غاز» نمیداند. استدلالی که امروز میبینم به نظر من آن حلقه آخر شکافهای سیاسی است که در چپ ایران وجود دارد. راستش متأسفم که سید ابراهیم سخنگوی آن میشود. من به نکاتی که اینجا مطرح شد برمیگردم و به چند نکته آن جواب میدهم. ببینید کومه له عظیم است ولی این به معنی عظمت سید ابراهیم نیست، همانطور که به معنی عظمت من هم نیست. من فکر نمیکنم حق داشته باشیم که این تشکیلات و به نوعی سر قفلی تشکیلاتها و مبارزات سیاسی ده ساله را به اسم کسانی بکنیم که هر وقت بخواهند سفره را از جلو ادم جمع میکنند. کومه له عظیم است. خودم هم دهها بار گفتم و سعی کردم خود رفقا را وقتی که فکر نمیکردند عظیم است متوجه کنم که کومه له

عظیم است. و بچههای شان را حالی کنم که کومه له عظیم است، وقتی که نمیتوانستند با یک زبان صمیمانه به بچههای شان بگویند کومه له عظیم است. آن موقع هنوز انگلی به من نمی چسبید. آن موقع خط یکی بود و ظاهراً چیزهای که میگفتم خوب بود. کومه له عظیم است ولی این به این معنی نیست که کمیته مرکزی کومه له میتواند هر پراتیک هر دوره خود را به حساب عظمت بودن کومه له انتقاد نشده باقی بگذارد و سهم بقیه از حزب کمونیست را کارهای «صد من یک غازی» قرار بدهد که گویا خارج از این پدیده انجام شده. نه فقط قطعنامه های کنگره شش جزء عظمت کومه له و جزء سابقه تاریخی آن خطی است که الان حق دارد به من بد و بیراه بگوید، نه فقط بیانیه حقوق زحمتکشان جزء عظمت تاریخی آن خط است و الان او را در موقعیتی میگذارد که به من بد و بیراه بگوید، بلکه به نظر میرسد صدای حزب کمونیست و برنامه هایش هم جزء عظمت آن خطی است که الان حق دارد به من اعتبار به من بد و بیراه بگوید، چون یک جغرافیا پشت او است. از قدیم به دفاع از جغرافیا، فکر کردن به جغرافیا گفته اند ناسیونالیسم. حرکت کردن از جغرافیا تا آن حدی که اگر بیانیه ای از آنجا صادر میشود اگر اندیشه ای آنجا شکل میگیرد، اگر جنگی آنجا میشود، اگر رادیویی ایستگاهش آنجاست، جزء عظمت آن جغرافیاست و جزء عظمت کسانی است که در آن جغرافیا به دنیا آمده اند یا بیشتر از من و کسان دیگر راجع به آن جغرافیا فکر میکنند و برای آن جغرافیا دل میسوزانند. این ناسیونالیسم است دیگر برادر من. چرا یکهو ناسیونالیسم میزنید؟ من میفهمم چرا. افتخارات امروز باید ملاک باشد چرا امروز سابقه مردم را یادآوری کرد، چرا باید از عظمت کارهایی که کردند بگوئیم و امروز عظمت کسانی که خود ما ممکن است در فلان تاریخ هزار و یک لقب دیگر به آنها داده ایم را یادشان بیاوریم؟ برای اینکه فکر میکند در منگنه است. برای اینکه فکر میکند باید روحیه ها را بالا نگاه دارد، باید به آدمها دلیلی برای ماندن و جنگیدن نشان بدهد. در صورتی که تاریخ چنین دلیلی را از ما نمیخواهد. چرا باید به یاد عظمت چیزهای بیفتیم که خودما ده دفعه به آن انتقاد داریم. چرا؟ رفیق سید ابراهیم مبارزه مسلحانه را زنده نگه داشته است! من این را کاملاً قبول دارم و یادم نمی آید در مقطعی که رفیق مبارزه مسلحانه را زنده نگه داشته من شخصاً داشتم کدام کار «صد من یک غازی» میکردم. قبل از کنگره شش (کومه له) میرسم می بینم حرفی ندارید به کنگره تان بزنید. حتی راجع به زنده نگه داشتن مبارزه مسلحانه دو سطر ندارید که روی کاغذ بیاورید!! ایا من آن «صد من یک غازی» هستم که زیر پراتیک کومه له میزنم و شما نماینده تمام کلیت هر اتفاقی هستید که در آن جغرافیا افتاده؟!

من به شما احترام میگذارم، اما اگر بنا باشد از این حرفها بزنید می ایستم. یعنی چه این حرفها؟ سهم تعیین کردن یعنی چه؟ آنهم با این شاخص پیش پا افتاده، با این روحیه حق به جانب. سهم تعیین کردن راجع به حزب کمونیست که از یک پروسه ای در آمده، افتخارات حزب کمونیست بدون بودن حزب کمونیست معنی نمیدهد، بدون فکرها حزب کمونیست معنی نمیدهد، بدون طررهاش معنی نمیدهد، این طرها «صد من یک غاز» است؟ پس طرح استراتژی من هم «صد من یک غاز» است. جواب انحرافات دورن تشکیلاتی را در هر مقطعی چه کسی داده؟ ولی الان جزء افتخارات است و من از آن محروم! من بعد از این سخنرانی باید از نو از یکی جواز بگیرم که سیاسی هستم. حتی اگر بعد از کنگره

شما رفقای رزمنده و خونین ما! آقایان محترمی هستید؟ چکار کنم که جای گلوله به تن من نیست. ممکن بود باشد. وقتی که بمب انداختند من هم که انجا بودم. موقعی که بمب انداختند داشتیم چه میگفتم؟ قطعنامه های کنگره شش راجع به کارگر بعد از انداختن بمب نوشته شده. حداقل یکی از آنها. شما نمیدانستید به تشکیلاتتان چه بگوئید. بی قرب کردن مبارزه یک خط، یک دیدگاه، یک سیاست، یک مبارزه اجتماعی در جامعه ایران که در سرنوشت کومه له نقش داشته، من همیشه میدانستم این خط یک موقعی بیرون میزند، در تنگنا بیرون میزند، در تند پیچ بیرون میزند، و امروز هم بیرون زد اما فکر نمی کردم سید ابراهیم ان کسی باشد که اینرا نمایندگی کند.

من از کمیته مرکزی کومه له عیبجویی نمیکنم. اما اگر کسی با بحثهایی که من امروز میکنم مایوس میشود، در همان نوشته ام گفته ام، خطی است که جایز است و باید مایوس بشود. این نگرش به کومه له، این نگرش به کمونیسم در ایران مایوس شده. در روسیه اش هم مایوس شده. در کنگره سه گفتیم اوضاع بسته و منقبض میشود پس فکری به حال خودتان بکنید! من مایوس نیستم هزار و یک حرف دارم. الان هم در حرفی که میزنم شش رهنمود عملی هست. یکسال پیش در کنگره شش حتی میگویم تفنگ را کجا بگذارید. الان هم که دارم میگویم بحث کمونیزیم کارگری پیش نرفته و باید در حزب کمونیست پیش برود باز هم در همان سند میگویم که ایکس را کجا بگذار، وای را کجا بگذار، چه چیزی را تشکیل دهید. پشت بحثهایی که به ما نمی چسبد نروید.

من این را میفهمم که به روحیه بالای تشکیلات تان احتیاج دارید، همه بورژواها همیشه به این مسئله برای کشاندن کشورهاشان در جنگ احتیاج داشتند و همیشه رفتند سر افتخارات ملی. به نظرم در مبارزه کمونیستی این مجاز نیست. حقیقت راجع به پدیده را باید گفت. اگر امروز کسی چیزی هایی که من در تمام این ده سال نوشتم و گفتم را کنار هم بگذارد ببیند که کسی زیر هیچ پراتیکی نمیزند. بلکه زیر کسانی را میزند و زیر نگرشهایی را میزند که میخواهند آن پراتیک را انجام ندهند. نگرشهایی که از هر طرف آنرا میندازید زمین مثل گربه مرتضی علی با چهار تا پای محدود نگری خودش پایین می افتد و حاضر نیست آن قدرت را ببیند. حالا دیگر اول ماه مه و کوره پز خانه های سندنج شده جزء فاکتهای این جریان و علیه کسانی شده که از سه سال پیش میگفتند نیروی واقعی خود را انجا (طبقه کارگر) سازمان بدهید. میگویند آنها شعار آزادی برابری حکومت کارگری دادند، چه کسی گفت این شعار را بدهند؟ قبل از آنکه باید شعار زنده باد جنبش انقلابی خلق کرد را میدادند. نفس شعار دادن مسئله شما است خوب شاید کار کس دیگری بوده. اما در این مراسمها چه گفتند، فردا چه چیزی را سر کار می آورند؟ در مورد آتش بس یکجانبه در جنگ با حزب دمکرات. من در جلسه تصمیم گیری آن بودم، پیشنهاد دهنده اش هم من بودم. دو روز قبل از آن به طور غیر رسمی گفتم که وقتش رسیده و مسئله از طریق نظامی حل میشود. خوب یکی به جنگ می رود و یکی به جنگ نمی رود. راستش من نمیدانم چه کسی در آن جنگها با من شرکت کرده اما فخر فروشی به خاطر جنگ با دمکرات به همان کسانی که اینکار را ممکن کردند، در ممکن کردن آن شرکت کردند، به نظر من یک موضع عقب مانده است. این نمی چسبد، جواب سیاسی را سیاسی بدهید. بسیج عاطفی، بسیج اخلاقی

شش بحثهای تو پیش نمی رود باز هم تقصیر تو است چون درست است تو گفتی اما چرا بعد نیامدی انجام هم بدهی. پس تو چکاره ای؟ مگر همانجا نگفتم این سیاست بدون آدمی که اینجا دنبالش را بگیرد پیش نمی رود؟ کی زد زیرش؟ کی خطش را عوض کرد؟ قرار است با این اسم و اینطور اینجا و آنجا بیان شود. بعد از بمباران و بعد از ختم جنگ ایران و عراق اینها دست و پایشان را گم کردند، نه من که دارم همان حرف را میزنم. آن کسی دست و پایش را گم کرده که به دنبال حرفهای دیروز، امروز این حرفها را میزند. آن کسی دست و پایش را گم کرده که وقتی قرار است در کنگره شش با انتقاد پیش برود، تصمیم میگیرد که آخ نه امروز افتخارات و اعتبارات مهم اند. او دست و پایش را گم کرده. کسی دست و پاش را گم کرده که الان دیگر لغت کومه له را یک جوری پرت میکنه که من باید وحشت کنم. چرا باید وحشت کنم؟ حزب است بخشی از یک حزب هستیم که خودم در ساختن آن شریک بودم. من اجازه نمیدهم. هیچ چیز از پیشی نیست که اجازه بدهد من سهم خودم و چهاررفیق دیگر خودم را در سرنوشت این تشکیلات نسبت به کسانی که در داخل بودند کمتر از یابی کنم. چپ بیرون ما این کار را نمیکند. کارگر بیرون ما این کار را نمیکند. شما هم نکنید دیگر. من میفهم این خطی است که از حالا تا شش ماه دیگر، تا وقتی که بالاخره یکی از ما زانو بزیم قرار است، بحثهای حزب ما باشد. من برای آن حاضر، من حاضرم برای اینکه پشت من «زیر پراتیک کومه له بزن» نبوده. پشت خیلی ها بوده که الان در داخل اند. چه جوری بوده؟ با ول کردن کومه له به حال خودش، با نداشتن خط برای آن، با رفتن در تند پیچ ها بدون آمادگی برای آن و همیشه لشگری بوده اند که باید روحیه شان را بالا نگه داشت. از یک سیاست اجتماعی حرف میزنیم. کومه له کارگری شده، عظمتش را ببینید. پس معلوم شد آها حالا کارگری شدن کومه له فقط نتیجه نقش افراد حاضر در جغرافیا بوده، کارگری شدن کومه له قرار است در مباحثات بعدی مثلا به طرف من پرت شود. چه میگوئید کومه له را ترک نمیکنید کارگری شده! اگر دست من بود که شش سال زودتر کارگری میشد. کنگره بعد از کنگره، پلنوم بعد از پلنوم در این تشکیلات من در مورد ناپاوری به قدرت کارگر بحث کردم. یادمان رفته؟ نوارش که هست. از تشکیلات خودتان پرسید که چه کسی و چه جوری بحث علیه نظامیگری، علیه پوپولیسیم، علیه اعتقاد آن به کارگر، علیه اعتقاد آن به قدرت کارگر که تازه در این تشکیلات جا افتاده بحث کرده، که شما بگوئید جز بدیهیات است. کی جزء بدیهیات بود؟ چه جوری جزء بدیهیات شد؟ شما طلایی به دنیا امید طلایی فعالیت کردید؟ هیچ تغییری نپذیرفتید؟ کی تغییرتان داده؟ حالا موقع خلع ید کردن از من است؟ بکنید. اما نمیتوانید. بحث امروز من ادامه همان بحث است. میخواهید حجم افتخارات تشکیلات من را به عنوان جواب بحث خودم جلویم بگذارید؟ نمیتوانید. هیچ جغرافیایی نمیتواند روی پروسه های متقابلی که در آن هست را سرپوش بگذارد. در آن جغرافیا اتفاق افتاده ولی با دعوا و جنگ و مبارزه سیاسی و کار متنوع فکری. کسی یک موقعی این طرف بوده و یکی آنطرف. این خط که «کسانی که مخالف کارگری شدن کومه له بودند و کسانی که این عظمت را نمیدیدند، رفتند خارج کشور»، ممکن است امروز دو نفر دیگر را هم تشویق کند که عضویشان را پس ندهند. اما این جواب تاریخ کمونیسم در کردستان ایران نمیشود. این عقب مانده است این استدلال عقب مانده و غیر سیاسی است برادر من!

تعریف خواهم کرد؟ حق دارید، کسی که همان روز قبل از کنگره شش برمیگردد این دسته بندی را میکند. اینطور است؟ کی جا زده؟ من که همچنان سعی میکنم رفقای آنجا (اردوگاه) اینطور فکر کنند یا کسی که قید بنده را زده، دسته بندی اش را کرده و ایستاده جناحهای حزبی درست کرده؟

کی به نکات ریز بند کرده؟ هیچ کس، من شخصا نکردم. این تئوری دائمی است که زیر انتقادها بزند، اینکه فلانی به نکات ریز بند کرده. از قدیم میگفتند، نادران به ک.ش (کمیته شهرها) بند کرده، نادر الان به فلان بند کرده، ظاهرا نادر الان به کومه له بند کرده. این تئوری جوابگوی این دوره نیست. من در کنگره سوم تبیین خودم را از اوضاع کمونیست در سطح جهانی گفتم. دوره آن جنبشها و آن دیدگاهها و آن نوع از سازمان نگه داری ها گذشته است. یا یک کمونیسم اینطوری از همین الان میشود ساخت و قوی هم ساخت یا نمیتوانید بسازید. حالا شما که نمیتوانید بسازید چرا بقیه من را گرفتید؟ من که میگویم این کمونیسم را میشود ساخت. شما نمیخواهید بیائید. مدام چیزهای را زنده میکنید که من فکر میکردم سال پنجاه و هفت از آنها عبور کرده ایم.

فکر نمیکنم لحظه ای رسیده باشد که در حزب کمونیست بخواهیم افتخارات را تقسیم کنیم و سهم هر کس را معلوم کنیم. همانطور که گفتم به تک تک کسانی که در این مبارزه بودند احترام میگذارم. اما احترام میگذارم به تک تک انتقاداتی که کردیم تا توانستیم این آدمها باشیم. بحث کمونیسم کارگری جدی است رفقای عزیز، جدی است! اگر فشار اخلاقی من را در مقابل پیکار و رزمندگان از میدان به در میکرد، من را در مقابل رفیق خودم در حزب کمونیست هم از میدان به در خواهد کرد. ولی انوقت از میدان به در نکرد و امروز هم نمیکند. نمیدانم ممکن است در حزب جناح ترسو ها و ترسوها ممکن است در رابطه با بمباران وجود داشته باشد، اما اگر جناح ترسوها و ترسوها در رابطه با مبارزه سیاسی وجود داشته باشد من جزء ترس های آن هستم. حرفهایم را میزنم و منتظر عواقب آن هم هستم. همیشه یک کاری هم میکنم که راه به پیش وجود داشته باشد. اگر کسی نمیتواند با فردای کمونیسم ایران، با فردای کومه له دم ساز شود، اگر کسی فکر میکند کارش این است که کومه له را با روحیه نگاه دارد تا جنبش کارگری، که حتما بدون تماس ما نمیتوانست اعتصاب کند، به دادش برسد (البته این میتواند اتفاق بیافتد اینکه صبر کرد شاید جنبش کارگری کاری بکند و دوباره شرایط دست ما بیافتد و من میدانم با توجه به این جو و فضای امروز در حزب کمونیست آن موقع جوابم به این مسئله چه خواهد بود) اگر کسی به فکر این نوع صبر کردن است این خط سیاسی عاقبت ندارد. آن خط سیاسی عاقبت دارد که امروز به کومه له بگوید کومه له کارگرا، آنها را سازمان بدهد و عضو کند، آنها را به تشکیلات بیاورد، آینده خودش را داخل خاک ایران جستجو کند. اردوگاه را اول به جای کومه له جا نزنند و افتخارات کومه له را بعنوان افتخارات اردوگاه جا نزنند. کسی که در اردوگاه است مثل من عضو حزب کمونیست است هر جا گفتند رفته است و هر فعالیت سیاسی را بر عهده اش میگذارند انجام میدهد. خطرات مبارزه خونین با کومه له شروع نمیشود، خطر امنیتی و ریسک جانی با کومه له شروع نمیشود. خود من از یک ریسک جانی دیگر فرار کردم امدم خدمت رفقا، یک سال بعد از اینکه پلیس یالای سرم بود. بنابراین جای این بحث ها نباید در حزب ما باشد. این بحثها بحث اژیتاسیون عاطفی است، ممکن است برای از میدان

جواب بحث سیاسی را نمیدهد. من تغییرات مشخصی را میخواهم و برای آن هم مبارزه میکنم. از جمله اینکه بفهمم در کردستان سر و کار کی با کارگراست. و روی او تاثیر میگذارد. چه حوزه ای را میخواهد تشکیل بدهد. چرا نمیگوئید؟ میخواهید چه تشکیلات توده ای را تشکیل بدهید چرا نمیگوئید؟ کومه له عظیم است، ولی شما جوابی ندارید دیگر. کومه له عظیم است. ولی شما جواب این را ندارید که حوزه منفصل باشد یا متصل، همری باشد یا نباشد. کومه له عظیم است. ولی شما جواب اینرا ندارید که در محافل چه چیزی را بخوانند. اژیتاسیون علیه مبارزه سیاسی؟! به نظر من تاریخ همین ده ساله جواب داده است که نمیشود. اژیتاسیون اخلاقی علیه مبارزه سیاسی نمیشود. من قصد ندارم در این باغ بروم. و در این باغ هم نمیروم. اما از خودم دفاع میکنم.

به بحث حقوق ویژه (کومه له) برگردیم و اینکه رفیق نادر (منصور حکمت) لطفا برگرد و..... به امان خدا ول کرد. من که از کردستان برگشتم منتظر بودم رفیق ابراهیم بالاخره بیاید و با هم کار کنیم. دو دفعه به رفیق نامه دادم (من پرونده های نامه هایم را در کلاسوری نگاه میدارم میتوانیم برویم و مرور کنیم)، نامه نوشتم که رفیق سید ابراهیم چکار کنیم، تو چکار میکنی من چکار میکنم. این مکاتبات با خوش بینی ادامه داشت. اتفاقی که می افتد، ظاهرا رفیق نادر ول کرده و در واقع رفیق سید ابراهیم ول کرده، این است که ختم جنگ (جنگ ایران و عراق) میشود. ختم جنگ می شود و کمیته مرکزی که عنصر فکری اصلیش ظاهرا نادر است، چون ظاهرا در این قضیه رای بقیه رای صغرا است، یک قطعنامه ای میدهد که برای کسی که داخل است به نظر میرسد علیه جغرافیاست، علیه فلان است، علیه آن عظمت است. با اینکه میدانند در همان جلسه نمونه در مورد انحرافهایی که گفتیم نشود موجود است، جواب من را میدهد چرا از انحرافات حرف میزنی. این نوشته منتشر میشود، به روی خوشان نمی آورند، مکاتبه که قطع می شود و بسته بندی شروع میشود. بالاخره هر ملتی حتی ملت آمریکا موقع جنگ دوم جهانی آدمها را به خائن و دوست تقسیم میکند. مکاتبه که قطع میشود هیچ بسته بندی شروع نمیشود. نادر هم جزء آنهاست که امروز تسلیم طلب اند، و رفیق عمر (ایلخانی زاد) به من بگوید تضمین شما برای اینکه به نسبت مبارزه مسلحانه تسلیم طلب نیستید چیست؟ یک نفر از خود رفقا جوابی به او نمیدهد که تضمین ایشان این است که در کنگره به شخص شما حالی کرد که سند نظامی شما این است. شما تضمینت چیست؟ بسته بندی شروع می شود و خارج و داخل هم میشود. نمیدانم چرا! اگر من در خارج گفتم کار خارج بی ارزش است نمیدانم چرا جزء خارجم و در این تقسیم بندی در کمپ داخل نیفتادم! بایکوت سیاسی میشود، چکار کنیم بی اطلاع اید، سطحی هستید. تا دیروز نه سطحی و نه بی اطلاع اید. چون جنگ است و کسی بعد از ختم جنگ موضعی گرفته که با حفظ وضع موجود به همان شکلی که هست، و با بالا بردن روحیه، آنها هم به زعم این رفقا، چون همیشه ما با لشکر طرفیم نه انسانهای سیاسی که روحیه شان را از سیاست میگیرند، نمیخواند، آقا دسته بندی شده در دسته تسلیم طلبها! و الان دیگه حرفهای ضاله میزند و مخرب است و غیره. این عاقبت بحثهای کنگره است نه تجدید نظر من. من که دارم حرفم را میزنم هنوز هم دارم راجع به آنها مینویسم. چه کسی جا زده؟ آیا آن کسی جا نزنده که بعد از ختم جنگ ایران و عراق، با تمام بحثها و دسته بندی ها و جناح بندیهای خودش، با زبان خودش گفت من زندگی خودم را در این چارچوب

است، این حقوق ویژه را کنار گذاشته بود. بودن این حق ویژه در حزب ما شاخصی است در ناتوانی و نداشتن تناسب قوای واقعی در این جهان. خلاصه حرف من این است که اگر این خطوی است که سید ابراهیم یا کلا بحث برسر مباحثات امروز کمونیسم کارگری دارد (در این دعوا کمیته مرکزی کومه له با کمیته مرکزی را اصلا به بحث من مربوط نیستند. سید ابراهیم مثالها را از من می آورد و دعوايش را با یکی دیگر میکند) اگر این خطی است که قرار است در مقابل این بحثها بایستد به نظر من این تنزل را میسرساند. اگر کسی نگران روحیه بچه های آنجا (اردوگاه) است، از آنها پرسد که امروز روحیه شان چی حس کرده، افتخارت به گذشته خودشان یا تعلقشان به یک طبقه اجتماعی زنده و فعال؟ اگر کسی نگران کادرهای کومه له است از آنها پرسد چرا کادرهای کومه له و رهبری کومه له یکی یکی اینطوری شدند، آیابه خاطر مناسبات داخلی شان و بی افقی سیاسی که در مقاطعی دچارش شده یا بدلیل اینکه کسی آمده و گفته یک کمپین اساسی اجتماعی در مقابل ماست و خیلی کار هست که بکنیم، و اینکه ما در این ماجرا آدمهای برحق هستیم. من در جلسه ام گفتم (که سید ابراهیم که نه نوار آنرا گوش داده احتمالا در جلسه اول سمینار کمونیست کارگری که شاید نوارش رو گوش داده گفتم) که تکامل کمونیسم ایران در دامن جریانی به نام حزب کمونیست ایران افتاده است. این تکامل با من میبرم و تو بمیری، تو پ و تشر، موانع اخلاقی متوقف نمیشود. نمیدانم ممکن است شما درست بگوئید و شما درست از آب دربیاید ولی بالاخره راهش این نیست. بحث سیاسی و مسئله سیاسی جواب سیاسی میخواهد. تنزل دادن حرفهای کسانیکه خیلی مشخص در طول سالها بحث کرده اند و وقتی که میخواهد معنی مشخص آنرا برشمارند جواب دادن که این بحثها فشار ایدئولوژیکی سیاسی است، کسانیکه برای پیشرفتن کارهای عملی که قبلا قطعنامه اش را خدمتشان دادیم و آنها آنرا صادر کردند، نسبت دادن یک سری بحثهای کلی راجع به کارگر را باید دوست داشت جواب مسئله ما نشد. اینها جواب نیست اینها میتواند سه ماه بسیج کند، من قبول دارم سه یا چهار ماه میتواند بسیج کند، حتی در بافت موجود حزب ما میتواند اکثریت را پشت خود ببرد. هیچ چیز بهتر از این نیست که به آدمها بگوئید تو چقدر عالی هستی، اما این تعریف کردنها عوامفریبی است. من عضو یک حزبم و میخواهم عضو حزبم روحیه اش را از همان انقلاب و مبارزه ای بگیرد که من میگیرم، دلیلی نمیبینم نتواند اینطور باشد. از زمانیکه در کنگره سوم کومه له گفتم، مثل بقیه کسانی که میگفتند، که پیشمرگ کومه له کمونیست است و نیروی پیشمرگ سازمان دمکراتیک نیست، به این اعتقاد داشتم تا به امروز. که رفیق من کمونیست است. شما او را دست کم میگیرید، فکر میکنید اگر به او بگوئید که افتخارت امروزمان هنوز به نسبت کاری که باید بکنیم هیچ نیست، اسلحه اش را زمین میگذارد. خیر تاریخ نشان داده با این حرفها اسلحه نگاه داشته نمیشود. ...

بنابراین به نظرم اگر قرار بر نوشتن دو نوع تاریخ کومه له است من حاضرم بنویسم، سید ابراهیم هم تاریخ خودش را از کمونیسم ایران، کومه له امروز، از عظمت من هم تاریخ خودم از کومه له و عظمت آن مینویسم. آنوقت طبقه کارگر تعیین میکند کدام تاریخ واقعی است.

نوبت سوم

به در کردن یک ملا، از میدان به در کردن روشنفکری که دلش با این کار نیست خوب باشد اما برای از میدان به در کردن من یکی خوب نیست. در مورد حقوق ویژه اولاً اینجا بحث سر لغو حقوق ویژه نبود، بر سر پذیرش شرط عضویت در حزب کمونیست ایران بود، نمیدانم چرا باید کارگرهای زیادی که هم خط ما هستند عضو حزب کمونیست ایران نباشند. وقتی میگویند حقوق ویژه باشد، اما من نمی پذیرم و آنرا قبول ندارم، اما میخواهم کار کنم نمیفهم چرا نباید عضو حزب ما باشند. ثانیاً اگر بحث حقوق ویژه را من خوب گفته ام و همه را خوب قانع کرده ام، قاعدتاً باید یک بخش آنرا هم خوب فهمیده باشند. بحث وجود بقایای گرایشهای دیگر در جامعه و غیره است. اگر بحث حقوق ویژه را مطرح نمیکردید حزب کمونیست تشکیل نمی شد. تبیین تاریخی همه ما از تشکیل حزب یک تبیین نیست. اما حزب کمونیست تشکیل شد پنج سال پراتیک مشترک را زنده داشت من نگاه میکنم ببینم آن کسی که این مسئله اش است خودش چگونه رای میدهد. برای انحراف ناسیونالیستی یا فشار ناسیونالیستی کاسه داغتر از آش نیستم. آن موقعی که وجود داشت خودم گفتم آوانس میدهم. اصل پرنسیپی از آن نساختم که گویا حزب یکپارچه غلط است. گفتم به علت وجود فشار ناسیونالیستی که به ما می آید این کار را میکنیم و بارها از آن دفاع کردم. گفتم کسی که این حقوق (حقوق ویژه کومه له) را در این مقطع رد میکند، نمیبندد واقعیت چیست. ما با این حقوق ویژه توانستیم حزب دمکرات کردستان را بزنیم، با این حقوق ویژه توانستیم در منطقه باقی بمانیم، با این حقوق ویژه نه با استفاده از آن بلکه با گذاشتن آن جلو در، توانستیم هزار و یک توطئه ناسیونالیستی در مملکت را علیه خود خنثی کنیم. اما وقتیکه عضو همان حزب، عضو همان تشکیلات پر افتخار میگوید قبول این حقوق ویژه پذیرش شرط عضویت رسمی نباشد من که کاسه داغتر از آش نیستم. شاید همه اعضا بخواهند این شرط را بردارند من که اصلا مشکلم از اول عین این مضمون نبوده نباید کاسه داغتر از آش شوم. عضو حزب است و رای اش را میدهد. اگر آن موقع همه کمیته مرکزی کومه له فکر میکردند که حقوق ویژه را لازم نداریم و میتوانیم جواب ناسیونالیسم را در آن مملکت و از موضع بالای بالا بدهیم من میگفتم حزب کمونیست عجب پیشرفتی کرده. امروز یک کارگر کرد در دست این حزب چنان پرورش پیدا کرده که رهبرش که آن دوره آن استدلال را میپذیرفت و برای زدن حزب دمکرات آنرا لازم داشت، امروز حزب دمکرات را زده. جریانات جریان را هم زده و نفس انترناسیونالیسم ایدئولوژی مسلط در کردستان شده است (راستش من میگویم اینطور هست امروز). بگوئید من چه هستم؟ من در حزب نماینده حقوق ویژه ام؟ چون در شرایطی در حزب از مسئولیت سیاسی این مسئله دفاع کرده ام دیگر نماینده حقوق ویژه ام؟ و باز هر موقعی که به این حقوق ویژه رای ندهند سندی است بر ترک صحنه از طرف رفیق نادر؟ اینطور نیست. من از همین حالا به حقوق ویژه رای ممتنع میدهم به خاطر اینکه تناسب قوا در کردستان دیگر مانند سابق نیست. اگه بخش کردستان تشکیلات ما حقوق ویژه را بخواهد آنرا بگیرد و اگر نخواهد نمیگردد. رای بدهند این حق را بگیرد و اگر رای ندهند آنرا نمیگیرد. خودم مدافع استدلال کننده حقوق ویژه نیستم. هر چند الان میفهمم، هنوز لازم است. من از اول هم میگفتم بالاخره رهبران جنبش توده ای که در حزب ما هستند و همه از اجتماعی شدن آن (حزب) حرف میزنیم، اگر توانست جلو حزب دمکرات سرش را بالا بگیرد بگوید حرف زیادی نزن طبقه کارگر یک ملت جهانی

که میبند نداشته باشد در عمل پیش نمیرود. اینکه طرحهای حزب، افق های حزب، اولویتهای حزب در طول دوران طولانی، همان موقعی که من و سید ابراهیم با هم بیخ گوش هم داشتیم قطعنامه مینوشتیم پیش نمیرفت، یک فاکت قدیمی حزب کمونیست است. اصلا در تحلیل این وضعیت است که این بحث دارد خودش را مطرح میکند. ناشی از سه ماه اخیر نیست، ناشی از دوره ای نیست که کسی بمباران شده، گردانی از دست رفته یا جنگی تمام شده است. این بحث قدیمی است که چرا کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به عنوان رهبری خط کمونیستی در جامعه ابراز وجود نمیکند، چرا نمی نویسند، اگر این کمیته مرکزی حزب کمونیست در نشریه به سوی سوسیالیسم چهار تا مطلب داشت راجع به این حرف میزد که دنیا اینطور است و من اینطور میگویم، نشریه کمونیست آن اینطور بود، رادیوی آن پر از اژیتاسیون سوسیالیستی بود که من لازم نبود در موضع بدکار اینجا جواب بدهم. بهر حال بحث من کومه له نیست. کومه له جزئی از یک جزء کلی تر از یک بحث است. بحث من در مورد چپ ایران است و کمپینی که مدتها است شروع شده و ده سال است من هم در آن شرکت دارم. اصلاحات ارضی مشخصه روشنی است، من در بحران چریک فدایی سهمی نداشتم، خودش به بحران افتاده. کسی دیگری آنرا به بحران انداخت، اصلا کسی برای آن تئوری هم نداده، کارگر به صحنه آمد همه اینها بیربط شدند. این قضیه ادامه دارد و نمیتوان در مقابل آن مقاومت کرد. ممکن است بگوئید این روند این تاثیر فوری و مضر را برای من، برای این گوشه کارمن دارد، اگر این حرف را زیاد بزنید این تنگی که دست من است می افتد، خوب بذار بیافتد. اگر واقعا این تنگ اینطور است که باید بیافتد. من اعتقاد ندارم این تنگ اینطور است. من به این تنزل دادن عضو حزب کمونیست رضایت نمیدهم. عضو حزب کمونیست سیاسی است و با این حرفها در صحنه مانده است. چرا باید مدام او را در موضعی و برخورد پدرسالارانه با او بکنیم؟ عضو حزب کمونیست تاب این سختی ها را آورده چون افقی در مقابلش است. نمیشود اینرا به اینکه از چه پروتئین میگیرد نسبت داد، به اینکه خلق کجاست نسبت داد، اینرا به هیچ کدام از اینها نمیشود نسبت داد. این عضو میداند چکار میخواهد بکند و کسی هم که نمیداند چکار میخواهد بکند قاطی جمعیت است و میبندد این همه آدم ایستاده اند و فکر میکنند خوب من هم قاطی اینها هستم. در هر تند پیچی کسانیکه که میدانند یقه آنها را که نمیدانند چکار میکنند و یکهو ول میکنند را میگیرند و میگویند نرو. تا این درجه از بحث راستش این کمپین علیه کومه له نیست، کومه له میتواند خودش را تطبیق بدهد یا ندهد. تفسیر من این است که اگر تطبیق بدهد خوب است و اگر ندهد بد است. این بحث صورت مسئله کمیته مرکزی حزب کمونیست است که طرح میدهد اما پیاده نمیشود، طرح میدهد اما کار نمیشود، ایده دارد اما راجع به آن نمی نویسند، کنگره دارد اما نمیکند در آن حرفی بزنند. این صورت مسئله کمیته مرکزی حزب بوده و جواب اینکه «خودت بکن از من بر نمی آید»، «من کارگر بیسوادم»، «من یک مروجم»، «آخر من که فقط میتوانم دبیر خانه را اداره کنم» جواب همیشگی کمونیسم بی خط در ایران است. چرا روزی که داشتیم جواب پیکار و جواب فلانی را میدادیم همه میتوانستیم اما امروز اتفاقی مهمی رعد و برق در فضای سیاسی بوجود آمده و همه را فلج کرده؟ چرا؟ برای اینکه اندوره آن حرفها را میدانستید قبول داشتید مال خودتان بود اما امروز این حرفها مال خودتان نیست. من ادمها را به اینکه کجا بار آمده اند، چگونه زندگی میکنند، سقف بالای سرشان از چه

لازم است چهار چوب کلی که در بحث ها از آن حرکت میکنم را دوباره بگویم. بحث کمونیسم کارگری و مسائلی که مطرح شده یک عده ای را ناراحت کرده است و یک عده ای را خوشحال، عده ای را مایوس کرده و عده ای را تشویق کرده است. این بحث، بحثی راجع به کومه له نیست، بحثی راجع به حزب کمونیست ایران هم نیست، اینها موضوعاتی اند که این مبحث روی آنها دست میگذارد. این بحث همانقدر راجع به حزب کمونیست فرانسه است که راجع به کمونیست ایران و راجع به کمونیسم است، دوره بندیهایش را از کومه له نگرفته، بخصوص از هواپیماهای که بالا اردوگاهی کومه له رد میشوند، نگرفته است. دوره بندها را حتی به تنهایی از روسیه هم نگرفته. حتی قبل از قضیه گویاچف تجربه خود روسیه و برژنف هم این را نشان میدهد که کمونیسم نمیتواند این باشد. این کمونیسم نمیتواند این باشد. بنا نیست برای ما به یک تبیین اخلاقی تبدیل شود که گویا ما خیلی آدم های خوبی هستیم، به دین مان همانظوری که پیغمبرش گفته اعتقاد داریم و تفاوت مان با بقیه این است، یک تبیین عملی دارد. یعنی کمونیسم این جنبش نیست. جنبش پرو سویی یا جنبش ساندنیستی یا جنبش چپ ایرانی یا جنبش این (کمونیسم) نیست. کمونیست یک جنبش دیگر است، جنبش کارگری است. و بسیاری درکهای اساسی کمونیسم در این لابلا هست که باید بیرون بیاروی و نشان بدهی چه کمونیست هست و چه نیست. خیلی ها در لابلاهای چنین مبحثی افتخاراتشان را گم میکنند خیلی ها هویتشان را گم میکنند خیلی ها امید و افشان را گم میکنند من در این شک ندارم که این بحثها افق عده ای را مخدوش میکنند. اگر نمیکرد تعجب داشت برای اینکه انوقت باید پرسید چگونه است شما مسائلی را راجع به جنبش دیگری میگوئید که بقیه هم به راحتی هضمش میکنند. این بحثها افق یک عده ای را مخدوش میکند و یاس هم در میان آنها بوجود می آورد. این مسئله قبلا در تهران اتفاق افتاده امروز میتواند در کردستان اتفاق بیفتد. در تهران پیکاری مریض شد چون افقی نداشت. به هر حال بحث کمونیسم کارگری و فشاری که با آن مطرح میشود و ما داریم مطرح میکنیم از لغزش یا این اختلاف نظر یا اینکه یکی بر سر دیگری غر زده در نمی آید و حتی موضوع اصلی آنها هم این نیست. موضوع اصلی هیچکدام از بحثها این نیست. بحث پیدایش یک حزب کمونیست کارگری در ایران است، لااقل تا آنجائیکه عمر ما کفاف میدهد، من بحث پیدایش کمونیسم کارگری بعنوان یک امر بین المللی است. برای خیلی ها این بحثها خالی بندی است، برای من یکی نیست. تا اینجا هم در بحثها به این شکل پیش آمده ام و نوع دیگری هم نمیتوانم پیش بروم و به نظرم باید دنبال این سطح از مسئله بروم. این موانع و بحثهایی که تشکیلات حزب کمونیست ایران در مقابل این بحثها میگذارد و اتفاقا حالت روحی خودش را مدام به رخ ما میکشد که این بحثهای تو با من چه کرد، این بحثهای تو من را ارتقاء داد، این بحثهای تو روحیه ام را پایین آورد، این بحثهای تو روحیه ام را بالا برد، اکنون به یک سماع عرفانی دچار شدیم یا اکنون به یک یاس فلسفی دچار شدیم، کمترین تاثیری بر روندی که این بحث باید طی کند، ندارد. برای اینکه این روند جدایی از سنت جبهه ملی و حزب توده است، روند جدایی از چپ خرده بورژوازی است که باید طی شود. من که پای آن هستم. این بحث آدم خود را میخواهد، تنورسین خود را میخواهد، کادر خود را میخواهد. تز یا طرحی که از این بحث در بیاید، پلمیکی که از این بحث در بیاید اگر آدمی که بحث را آنطور

دارد اتفاقی می افتد. اگر کسی میتواند نشان بدهد که این انتقال دارد اتفاق می افتد من این کلام را به علامت احترام و برای او بلند میکنم. اما این اتفاق نمی افتد، کسی هست که ادعا کند که این انتقال تاریخی چپ (روی کارگر افتادن) در کردستان دارد اتفاق می افتد؟ جوری که نه یک سال دیگر، دو سال دیگر وقتی کومه له را نگاه میکنیم کومه له اعتصابات، تحصن ها و شورا ها و سندیکاها باشد که نیروی مسلحش هم همان جاست و دقیقا با همین توان فعالیت میکند؟ من نمیبینم این حرکت را. اگر شما میبینید میتوانید بشینید من را مجاب کنید. اما بحث «بیا پیاده کن» بحث عقب مانده ای است. بحث این است که طرح تو است، گر خودت طرح را دادی خودت برو پیاده کن من اگر کارخودم را بکنم نمیشود. این استدلال همان استدلال قدیمی همان کمیته مرکزی است که گویا قرار است امروز علیه اش بسیج کنید. همان کمیته مرکزی خارج! «کمیته مرکزی خارج» این را میگوید و الان هم «کمیته مرکزی داخل» این را میگوید. سید ابراهیم عادتش است که در بحث رهبری حزب همیشه نماینده کومه له باشد. به عنوان رهبری حزب روی این فعالیتها نرفته است. من الان هم میگویم تا وقتی این بحثها آدمی را ندارد که بگوید درست است که تو گفتی، طرحش هم شاید هست، اما غصه نخور من میروم آنرا پیاده میکنم، مبارزه ما در سطح ایدئولوژیک است. مبارزه ما در سطح سیاسی است برای بوجود آوردن این آدمها که هر وقت کارش به مشکلی برخورد برنگردد و کسی را که ادعا میکند عمیقا با او همفکر است را بگیرد و محاکمه کند و بگوید که اصلا بحث بر سر تو و ندیدن این حقایق و افتخاراتی است که تو نمیبینی. به هر حال این نمیتواند نشانه هم خطی باشد. هم خط کارها و مشکلات را طور دیگری میبیند، میگوید درست است این کارهایی که من و تو میخواستیم پیش نرفته است و مشکلاتم این است. ببینید چه خبراست و..

این خط آدمهای هم فکراست. به هر حال صحبت من این است من اصلا در بحث کومه له خودم را طرف حساب نمیدانم. من دارم حرفهایم را میزنم، در این حزب میزنم اگر نگذارند اینجا حرف بزنم بیرون حزب آنها را میزنم، راجع به ایده هایی که من را پیش میبرد، طبقه کارگر را پیش میبرد و فکر میکنم حرف من نیست، حرف بیرون از ما است. حرف جامعه عینی که دارد اتفاق می افتد. اگر نگاه کنید این حرفی که الان من در این حزب میزنم نماینده شورای اسلامی در جلسه خودش میزند، به خاطر اینکه فشار کارگر رویش هست. این من نیستم که حزب کمونیست را به سازماندهی کارگر به عنوان کار اصلی آن فراخوان میدهم، این نماینده زرد تشکیلاتهای کارگری هم هست که جمهوری اسلامی را فراخوان میدهد که اگر این کار را نکنی صدتا حزب الله گری هم به دردت نمیخورد. یک فکری به حال این فشار اجتماعی بکن. من خودم را متعلق به این فشار میدانم، او خودش رو مقابل این فشار میداند، من به عنوان نماینده این فشار خودگمارده ام؟ باشد قبول است. هر کسی حق دارد هر لقبی به من بدهد، من خودگمارده نماینده این کارم. همه افتخارات دیگر فقط در این چارچوب معنی پیدا میکند، هیچ کس هم افتخار هیچ کس دیگری را کتمان نمیکند. اما قرار بوده هر افتخاری به عنوان نقش حلقه ایش در این پروسه افتخار باشد، هیچ کاری در خود افتخار آمیز نیست مگر اینکه بگوئیم به چه امر اجتماعی خدمت میکند. این بحثهای من است.

نوبت چهارم:

جنسی است تنزل نمیدم. شرایط عینی یک واقعیت تعیین کننده آدمهاست، انعکاس ذهنی آنها راجع به این شرایط ذهنی یک واقعیت دیگر است. فاکت عینی را بالاخره با عدد و رقم به هر برنامه کامپیوتری بدهید کومه له را در مقابل شما ترسیم میکند، متحنی عضویتش را میکشد، استقامتش را میکشد، تلفاتش را میکشد.. این فاکتها است. به این فاکتها چگونه نگاه میکنید؟ بیرون از ما نوع دیگری نگاه میکنند، خود ما یک استاندارد از نگاه کردن را به وجود می آوریم من هم الان دارم به جوری به این فاکتها نگاه میکنم. این افق است که نشان میدهد حقیقت این ماجرا کجاست، باید راجع به چه چیزی حرف زد. اگر طرح پیش نمیرود برای این است که آن افق فعال پراتیکی ندارد، ابراهیم میگوید «خودت رفتی نکردی» میگویم آن موقع تصور میکردم شما ایستاده اید که کارها را بکنید. بعد از شش ماه برمیگردم در چارچوب یک لیگ، در چارچوب یک جنبش، در چارچوب یک حرکت، می پرسم یعنی چه؟ چرا دوباره وضع اینطور شده. باید دلایل اینطور شدن را دوباره بررسی کنیم، چرا دوباره وضع اینطور شد. من هیچ وقت معتقد نیستم آدمها تصادفی کار میکنند، حرفشان لغزش کلام است، موضعشان الکی است. به نظر من آدمها تابع شرایط اند، تابع دیدشان هستند، تابع فلسفه ای که از زندگی خودشان دارند، تابع موقعیت عینی که در آن هستند. من از گرایشها صحبت میکنم اگر بحث دیدن گرایشهای اجتماعی یعنی دیدن گرایش پشت انحراف فلانی تا ناحیه سنندج، پس باید دید گرایش اجتماعی پشت بحث های امروز من و شما هم چیست. نمیشود کار من و شما تصادفا سوء تفاهم باشد اما کس دیگری هر کاری کرد گرایش تسلیم طلبی یا ... است. من و شما هم حامل گرایش اجتماعی هستیم و انعکاس آن در کارهای مان است. اگر کسی به طور سیستماتیک یک کاری را نکند و یک بار این کار را بکند میگویند حواسش نبود. اما اگر به طور سیستماتیک به یک سمتی نرود، که کورش الان گفت به طور سیستماتیک به آن سمت نمیرویم. من باید برگردم ریشه ها را نگاه کنم برای اینکه فقط این ریشه ها هستند که میتوانند حرکتی سیستماتیک و ادامه دار را توضیح بدهند. اگر فقط یک روز از آسمان آب میریخت که کسی تتوری اکولوژی را نمیداد. زمانیکه شما هر چه هم فشار میگذارید باز یک واقعیت همانطور که سابقا اتفاق می افتاد دوباره اتفاق می افتد، شما دیگر باید پایه اش را پیدا کنید. خیلی از ما دوست نداریم پایه و اساس فکرهایمان را بحث کنیم، نتیجتا از این نوع بحثها اجتناب کنیم، به بحث های دیگر پناه ببریم، تخطئه کنیم. هیچ ایرادی ندارد بالاخره تحلیل پایه ای مسائل آدم ها را از سوراخ بیرون میکشد. تحلیل اینکه این دیدگاههای انقلابیگری محدود به سازمانهای مترقی، سازمانهای که اصلاحات اساسی را در جامعه مطرح میکنند نه در کردستان نه در ایران، نه در دنیا کافی نیست، اینکه جنبش کارگری با آلترناتیو کارگری که چند دقیقه پیش گفتم جواب است و اینکه حزب کمونیستی حزب سیاسی باید در آن واحد حزب آنهایی باشد که در آن جنبش خودشان را به تحرک در می آورند، کارگری که اعتراض میکند. خوب الان که اینطور نیستیم. من آنقدر ایده آلیستم که میگویم چرا در ظرف یک ماه گذشته و سه ماه گذشته بخش شهر کومه له و بخش کارگری آن بزرگتر از سازمان مسلحش نیست؟ کسی میتواند چنین اتهامی به من بچسباند؟ نه! این انتقال را بدهیم آخر دیگر، به من نشان بدهند که این اتفاق دادر می افتد. بگوئید رفتم پای مسئله، ببین اصلا در میان طبقه هستیم، دارم خودم را با او (طبقه کارگر) معنی میکنم. من که نمیخواهم کسی را اذیت کنم. میخواهم ببینم

خیلی ... عکس العمل همان تشکیلات این سه ماهه خیلی بهتر از دوره قبل نسبت به فعالیتهای قبلی بوده. راستش اینکه این دستور در جلسات ما نیامد شاید علتش این باشد که رفیق شهلا دبیر اجرایی ک.ش خودش رسماً با رفیق رحمان (سپهری) دنبال تدارک آمدن رفقا بحث کرده اند تا جایی که من فهمیدم. اما نکات دیگری در نامه تان هست که اتفاقاً میشود به پای غفلت ما گذاشت اینکه چه تیرهای اینجا بحث بشود یا خود ک.ش چه کارهایی انجام بدهد شاید به این خاطر خیلی نزدیک حس نمی‌کردیم سمینارها... و جلسه بگذاریم که چه تیرهای بحث بشود و خودم چکار میکنیم اما بعد از پلنوم حتماً روشن میکنیم.

جلسه روز دوم پلنوم - ۱۴ خرداد ۱۳۶۸

مبحث بررسی قرار و قطعنامه های پیشنهادی به پلنوم

قرار در مورد فعالیت کومه له در شهرها (در بخش اول گفته شده که پیشنهاد دهنده قرار منصور حکمت است) من در موافقت با قرار صحبت میکنم. اینکه قرار از فعالیت کومه له به طور کلی حرف نزده بلکه از فعالیت کومه له در این زمینه یعنی در زمینه فعالیت شهر حرف زده و اینکه این فعالیت با اولویتهای متکی به حزب و مصوبات کنگره شش ناسازگاز است، به نظر من این ناسازگاری را می‌شود خیلی ساده در این نشان داد که کمیته مرکزی کومه له هنوز هیچ مرجع عالی برای اینکار ندارد، کارهای کمیته مرکزی، راجع به این مسئله، بر طبق گزارشات و نوشته های که در اسناد پلنوم هست تصادفی و فردی است. تکلیف خیلی از عناصر فعال این عرصه و نقشی که باید بازی کند نامعلوم است، از طرف خود کمیته مرکزی کومه له تشریحی که بتواند سازمانده این عرصه از فعالیت باشد دست گرفته نشده و بهای لازم به آن داده نشده است. خیلی از نکات هست که میتوان لیست کرد. حتی مسئله واقعی این است که در بخش دوم، که گویا مسئله فقط یک موضع است، این قرار دقیقاً میگوید فعالیت کومه له از چه ناسازگار است. قرار میگوید باید روی جوانب سیاسی این وجه از فعالیت و آرایش تشکیلاتی متناسب با آن بحث کنیم و آنرا روشن کنیم. یعنی حتی این هم روشن نیست. به نظر من اگر همه اینها روشن نیست، وقتی از آرایش تشکیلاتی صحبت میکنم منظور فقط آرایش درون تشکیلاتی نیست بلکه آرایش تشکیلاتی است که فعالیت ما در شهرها باید به خودش بپذیرد، و این هم معلوم نیست. قرار خیلی مشخص است که دیگر نگوئیم کنکرت حرف بزنیم، بگوئیم لطفاً وقت بدهید که کنکرت حرف بزنیم، امکان بدهید که کنکرت راجع به این مسئله حرف بزنیم، لا به لای چندین سمینار نظامی یک هفته هم خود کمیته مرکزی کومه له فراخوان سمینار شهر بدهد و کله گنده های این تشکیلات راجع به این حرف بزنند. بالاخره معلوم شود ما میخواهیم اتحادیه بسازیم یا شورا، کدام صنف، کجا، از کجا شروع میکنیم، همین الان چقدر نفوذ داریم، چه کسانی را میشناسیم، قصدمان در سازمان پایه در شهرها چیست، نحوه تلفیق آن با کار توده ای چیست، در مورد قانونی چه فکر میکنیم و میخواهیم چه بسازیم، و همه اینها را مشخص بگوئیم. این ها هنوز معلوم نیست. من میگویم روش فعالیت کسی که بعد از کنگره شش هنوز این نکات از کارش معلوم نباشد و هنوز هم معتقد نباشد که باید این کار را کرد، هنوز هم خودش دست روی این کار نگذاشته است، با این مصوبات ناسازگار است. به نظر من این بیان واقعی

من بحثهای محتوایی راجع به تشکیلات خارج را قبلاً کرده ام. در این پلنوم میخواستم راجع به اینکه اینکار را بکنیم صحبت کنم. فکر میکنم خود این جلسه تا اینجا بهترین گواه این است که این کار را باید سریع انجام داد. ببینید اگر این بخش تشکیلات دارد آبروی حزب را میبرد. و اینکه این بخش تشکیلات چطور میتواند به ابزاری برای فشار آوردن به یک خط دیگر که خودش به همان اندازه از این قضیه ... تبدیل شود، تقاضای من این است که اگر واقعا به حال این بحث دل میسوزانید، این تشکیلات خارج را ببندید یک سازمان مثل حزب کمونیست درست کنید. این شهامت را داشته باشید ... من فقط بحثم این است. اگر الان مثل روز روشن است که نمیشود اینچنین استخوان لای زخمی را نگه داشت و همزمان با استحکام روی بحث های دیگری رفت که بینادی تر و اساسی تراند. راجع به شورای پناهندگان هم همین است. اگر هفت ماه وقت لازم است برای اینکه آدم یک هیئت موسس شورای پناهندگی را اعلام کند من هیچ امیدی به هیچ آینده ای ندارم. گزارش را که میخوانی متوجه میشوی با وجود اینکه «ساخ شده اند»، اصلاً نشانه ای از اینکه دلشان با این سازمان است نمیبینی. نباید نگران اسم آن باشیم که از سازمان بهمن نیرومند کوچکتر است. قرار بود این حزب مایه افتخار رفقا باشد قرار بوده بگویند عضو حزب کمونیست اند و میخواهند پناهنده ها را سازمان بدهند و به این اعتبار بیایند و دور شما جمع شوند. اما سه ماه است که بحث میکنند که یک شخصیتی بیاید یا نه، نباید چه میشود. شخصیتی میخواهد بیاید میخواهد نیاید بالاخره من یک وظیفه ای برای خودم گذاشتم میخواهم پناهنده های ایرانی را از سوراخ بیرون بیاورم و دور یک پرچی جمع کنم و اگر کسی عرضه اش را دارد و منفعتش ایجاب میکند برود کار را بکنند. عدم اعتماد به نفس، ابهام و روشنفکر گرایی در خود بحث موج میزند. من بعنوان عضو کمیته سوال دارم راجع به ... میخواهم بدانم چه اتفاقی قرار است صورت بگیرد تا بتوانم بگویم برو آنکار را بکنید یا اصلاً مسئله را ببندید. من حتی نمیتوانم بگویم کمیته مرکزی را روی این طرح قانع کردم، من کمیته مرکزی را راضی کردم، روی احترامشان و روی اصرار من به این طرح رای دادند. راضی شدند به اینکه با وجود هزار و یک مشکلی که داریم اما حالا که شما اینقدر اصرار میکنید و در کمیته اجرایی میخواهید این طرح را پیاده کنید خوب طرح را اجرا کنید. من خودم الان به این موضع رسیدم که تا یک چیز دیگری را روی دست حزب نینداخته ایم و حزب را زیر بار آن خفه نکرده ایم طرح را ببندیم یا اگر میخواهیم سازمان را ایجاد کنیم به اندازه کافی در این پلنوم روشن باشد که میخواهیم آنرا درست کنیم. آن هم اگر چیزی روشن شود من ده بیست تا سوال از رفقای که میخواهند اینکار را پیش ببرند دارم. اگر در جواب به سوالها دوباره اینکه دلشان به این طرح نیست موج بزند من شخصا رای مخالف میدهم.

نوبت پنجم

یک نکته ای که خیلی مهم است و من میخواستم در مورد آن صحبت نکنم اما یکی از رفقا اشاره کرد. به نظرم تنها جایی که کار کارگری میشود کردستان نیست، ک.ش (کمیته شهرها) وجود دارد، اعضای حزب هم در شهرها پخش اند، شبکه های وجود دارند و فعالیت میکنند، رادیویی وجود دارد که به آنها خط میدهد، کمپین اول ماه مه را تعریف میکنند، میخواستم بگویم که این تصویر

است. پیشنهادی که بعد از آن در قرار آمده، پیشنهاد خیلی ملموس و کنکرتی است. جنبه تنبیهی یا جنبه انتقادی ندارد میگوید این چیزهایی که میگوئید معلوم نیست را معلوم کنید و اینکار را فقط از کمیته مرکزی کومه له نمیخواهد از کمیته اجرایی حزب هم میخواهد.

بحث در مورد قرار پیشنهادی کمیته شهرها در مورد نحوه گزارشدهی:

... پلنوم عالی ترین مرجع است و قاعدتا باید هر اطلاعاتی را داشته باشد. اما یک سری از اطلاعات را لازم نیست هر عضو کمیته مرکزی برای کار خود داشته باشد و این اطلاعات جنبه امنیتی پیدا میکند، ترکیب کمیته مرکزی هم خیلی متغیر است، تشکیلات ما هم تشکیلات راز داری نیست. نکته ای که ما اینجا گفتیم این است که هم نقش عالی پلنوم محفوظ باشد هم بيمورد این اطلاعات در تشکیلات پخش نشود. بحث ما این است که اگر پلنوم خواست، بداند واقعا در تشکیلات شهرها در ایران و در تمام شهرها شامل کردستان تا آنجایی که به ما، حوزه کمیته شهرها، مربوط میشود، چه اتفاقی می افتد. اصل بر این باشد که اگر پلنوم بخواهد همه اطلاعات دقیق را بداند خودش میگوید، یا ترتیبی برای چک کردن این اطلاعات و تحقیق کردن راجع به آن و بازرسی کردن از آن اطلاعات خودش میگوید، اصل بر این نیست هر عضو کمیته مرکزی در هر پلنوم با گزارشی مواجه میشود که جزئیات تشکیلات شهر، اینکه چه کسی را از مراکز کارخانه ای عضو گرفته ایم و غیره رو به او میگوید، اگر بخواهد این اطلاعات را بداند میتواند بگوید که من عنوان عضو پلنوم میخواهم بدانم، رای میگیریم اگر اکثریت پلنوم گفت نه لازم نیست اینجا بحث شود میتواند بحث نشود. این مشکل را ما در مواردی داشتیم ضربه ها میخوریم، امنیت را ضعیف میگیریم، در کارخانه ای... برای مثال این مشکل را خیلی وقت پیش در مورد یک ضربه پلیسی که خوردیم داشتیم. حدود و ثغور اینکه اطلاعات و اینکه چه کسی اطلاعات را به چه کسی میدهد را دانست. مسئله از اینجا شروع میشود که تشکیلات ما و کمیته مرکزی اش راز دار نیست. مثلا ما (کمیته شهرها) الان به خاطر اینکه این اتفاق نیفتد اصلا در گزارشها نمی نویسیم در چه کارخانه هائی حضور داریم، مجبوریم ننویسیم. ما (کمیته شهرها) میخواهیم گزارش اینکه در این کارخانه معین حضور داریم را بنویسیم و به کمیته اجرایی بدهیم. کنگره بعد از کنگره آدمها می آیند و میگویند بالاخره نفهمیدیم ما در شهر چکار میکنیم، ما میتوانیم در جواب بگوئیم اطلاعات مربوط به اینکه ما داریم چکار میکنیم در یک پوشه است خدمت کمیته اجرایی، بازرس بفرستید، هر کسی را میخواهید بفرستید اما بالاخره یک ترتیبی بدهید که این فشار را نیاورید. اینجا هستیم، این افراد را داریم، فلان کمیته تشکیلات را داریم دارند که کار میکنند. به طور کلی از گزارش حذف میکنیم و به طور شفاهی در اختیار کمیته اجرایی میذاریم. تا حالا اینطور بوده خودم در کمیته اجرایی بودم بارها جملاتی را از گزارش ک.ش (کمیته شهرها) حذف کرده ام فکر کنم کومه له هم حتی یک مقدار در گزارشهایی که به کمیته مرکزی میدهد این دلواپسی را دارد. اینکه مثلا این حرف را نمیشود همینطوری زد، اگر (کمیته مرکزی) بخواهند بدانند به آنها میگوئیم، اما همینطور در دسترس نمیگذاریم. در نتیجه این نوع گزارشدهی هیچ حساب و کتابی ندارد. آدم یا به کمیته اجرایی میگوید یا به قدیمی کارهای حزب،

این.....هم نیست.. ما میخواهیم اتفاقا این اطلاعات را بنویسیم، کتبی به کمیته اجرایی که برای کار خود به آن احتیاج دارد بدهیم تا کمیته اجرایی بداند جو چگونه است، بداند فضای فعالیتی حزب چیست. اینکه هر عضو کمیته مرکزی حزب میخواهد این اطلاعات را بداند، یک عده قضاوت کنند که آیا شما این را برای کنجکاوی میخواهید بدانید یا اینکه واقعا به خاطر کارتان به این اطلاعات احتیاج دارید، و پلنوم تشخیص بدهد به چه ترتیبی گزارش، صحت و سقم گزارش کمیته ای که فعالیت مخفی و فعالیت امنیتی حساس دارد را چک میکند. در حال حاضر ما هر چه بگوئیم می آید اینجا (پلنوم) و کسی حرفی نمیزند شاید دقیقا به همین دلیل است. اما بحث من اینجا این است که گزارش را بنویسیم و به کمیته اجرایی بدهیم و اگر کمیته مرکزی میخواهد مطمئن باشد که حرفهای این کمیته شهر در مورد تشکیلات و شبکه ها و نوع فعالیتهاش درست است، دقیق است، میتواند به گزارش رجوع کند اما با یک ترتیبی که باید در این جلسه پلنوم معلوم شود. به هر کسی که از در وارد شود این اطلاعات را نمیدهیم، بحث من اینجا این است، هر عضو کمیته مرکزی به اعتبار پست خود نمیتواند به این اطلاعات دسترسی پیدا کند، باید به پلنوم بیاید و از این کانال اقدام کند.

نوبت دوم در روز دوم جلسه

در این بحث پس از تصویب یک اصلاحیه به قرار:

خود نوشته ایرادهای دارد. یکی اینکه مسلم است اسناد ک.ش (کمیته شهرها) متنوع است و دسترسی عمومی به خیلی از آنها نیست. اگر مشخص بنویسید مطالعه اطلاعات امنیتی مربوط به تشکیلات شهر، آن وقت خود آدم متوجه میشود که یعنی چه؟ یک عضو ک.ش یا یک عضو دیگر کمیته مرکزی برای کار خود احتیاج به مطالعه اطلاعات امنیتی تشکیلات شهر پیدا کرده است و شما اینرا محدود تر و غریب تر میکنید، ثانيا ما یک حقی را میدهیم و بلافاصله در جمله بعد آنرا به تصمیم کمیته دیگری مشروط میکنیم، این دیگر حق نشد. بالاخره باید بشود ...

این بحث رفیق محمد شافعی را جواب نمیدهد چون بالاخره کمیته اجرایی سه نفره یا چهار نفره آن بالا است، به یکی حق میدهد و به یک حق نمیدهد، بالاخره دست خودش است. در کل من فکر نمیکنم هر عضو کمیته مرکزی حق دارد هر لحظه که خواست بتواند امور به اصطلاح اطلاعات های امنیتی، نه مسائل سیاسی و حتی آمارهای کلی، بلکه اطلاعات امنیتی که مثلا در فلان کارخانه دو حوزه داریم که وضعیتشان اینطور است را بپرسد. به عنوان عضو کمیته مرکزی باید به پلنوم بگوئید من میخواهم بدانم، اصلا قبول ندارم اینطور است، یا مثلا میخواهم بدانم چیکار میکنید، در این آکسیون با بقیه چکار کردیم، حق دارد آنجا بپرسد و پلنوم حق دارد تشخیص بدهد که این عضو کمیته مرکزی حق دارد بپرسد یا به او اطلاعات را بگوئیم یا نگوئیم یا میخواهیم مسئله مطرح شود یا نه. فکر نمیکنم هر عضو کمیته مرکزی حق داشته باشد در فاصله دو پلنوم در هر ارگانی را بزند و بپرسد شما در شهر چکار میکنید، از نظر اطلاعاتی در کدام کارخانه هستید، بحث دیپلماتیک با فلان جا به کجا رسید، چند تا تفنگ دارید، ضد هوایی را کجا گذاشته اید. باید گفت شما کاری نداشته باشید، ارگان گزارش خود را میدهد. من بحثم این است که عضو کمیته مرکزی در پلنوم توضیح

بدهد که چرا باید اطلاعات بهتری داشته باشد و اگر نداشته باشد نمیتواند کار خود را انجام دهد.

بحث قرار پیشنهادی کمیته شهرها در مورد عضویت کارگران در حزب کمونیست

در توضیح پیشنهاد ک.ش (کمیته تشکیلات شهر حزب کمونیست ایران) در حذف بند چهار قرار

علت اینکه این بند را خط زدیم تذکری بود که دیروز خسرو (داور) داد وقتی که این را چاپ کردیم. که این باز یکی از مستمسک هائی میشود که در عضو گیری کارگری شروع کنند به تشخیص خط و اینکه آیا این فعالیتها طبق سیاستهای حزب بوده یا نه. اگر ک.ش خودش تفسیر کند منظورش این است که طرف در عرصه مورد نظر حزب فعالیت میکند و این بحثها را پیش می آورد. اما ممکن است تبدیل شود به اینکه مثلا این شیوه برخورد و فلان مسئله طبق سیاست حزب نبوده. و یا مثلا دو بار اینکار را کرده است و بار سوم اینکار طبق سیاستهای حزب نبوده. مثلا اینکه در مجمع عمومی بگویم چه بگوئیم. در نتیجه این پروسه مبصر پیدا کند و بنابراین ما این بند را حذفش کردیم.

نوبت سوم در روز دوم جلسه

در پاسخ به مسئله ای که مربوط به کردستان باشد. راستش چون فرصتی نبوده با کمیته مرکزی کومه له در این مورد کم صحبت کردیم. اما نوارها و سمینار عضویت را فرستادیم اما فرصتی نبوده که با رفقا در مورد نتایج آن بحث کنیم. این هم جزئی از آن مسائلی است که فکر میکنم رابطه فعال با شهرها، بحثهای متقابل ک.س (کمیته سازمانده) و ک.ش (کمیته شهرها) را ایجاب میکند.

کمیته شهرها مسئله خودش را در سمیناری بحث کرده، قرار خود را هم احتمالا صادر کرده است. اگر پلنوم این کار را بکند ما خیلی خوشحال میشویم. حتما نوع قراری که برای کردستان صادر میشود تفاوتهای دارد، اینکه چه کسی سرپرستی میکند، چه کسی حسابرسی میکند. چون دامنه اعضایی که من فکر میکنم اینجا (در کردستان) بگیریم میتوانم بگویم به مراتب وسیعتر از دامنه اعضای است که کمیته شهرها میتواند بگیرد. به نظرم کمیته مرکزی کومه له نباید همینطور با یک قرار خشک و خالی از طرف کمیته شهرها به نظرم مواجه شود. در مورد آن صحبت کنیم، خود کمیته مرکزی کومه له نظر بدهد که تا چه حد میتواند این سیاستها را در عمل میتواند پیش ببرد. با این خیلی موافقم. اما کمیته شهرها با یک مسئله ای روبرو بوده و سمینارش را گرفته است. در قرار خیلی علنا نمیگوید کردستان شامل این قرار نیست اما از آنجائی که سرپرستی مسئله را بر عهده کمیته شهرها قرار میدهد، تلویحا اینرا در خود دارد. چون اگر بخواهد این قرار در کردستان پیش برود قاعدتا کمیته مرکزی کومه له مسئول است.

در جواب به صحبتهای رفیق رحمان. ببینید ما یک بیانیه ای در اینجا نوشته ایم و صادر میکنیم که در آن به ملت میگوئیم چرا ما ممکن است عضویتتان را به شما ابلاغ نکنیم. به خیلی از شما ها ابلاغ نکنیم اما در لیست ما باشید. یکی از دلایلی که فکر کنم مهم است

و در مبارز با پلیس سیاسی مهم است این است که یک جا بطور متعینی به یک نفر نگفتند عضو. هیچ کس نیست که شهادت بدهد پیام مورخه فلان تاریخ حسن را عضو کرده، همیشه این طرف را در این موضع میگذارد که اگر آن حزب دلش میخواهد به کارگران ایران بگوید عضو حزب کمونیست من مسئول آن نیستم. من در حزب کمونیست کاره ای نیستم. اما به طور واقعی وقتی که من نام او را در لیست دارم، از او میخواهم در انتخابات حزب رای بدهد، از او میخوام نظرش را بدهد، که در بند دیگری گفتیم باید نظر این آدمها را بگیریم، عملا دارم به عنوان عضو با او کار میکنیم. اما به نظر من ما هیچوقت این یک گام مهم را، یک گام فرمال مهم که باعث میشود دادگاههای نظامی و غیر نظامی اینها آدمها را بر مبنای آن محکوم کنند یا نکنند، را بر نمیداریم. البته در مورد بعضی از آنها در مورد خیلی از آنها هم اینطور نیست. این مسئله ما بوده. ما به عنوان عضو با او تا کنیم، به عنوان عضو اسم او در لیست های ما باشد، اما نگاه کنیم که ابلاغ عضویتش او را در چه شرایطی قرار میدهد، من معتقدم کارگری که خودش را عضو حزب کمونیست میداند با کارگری که از رادیو (رادیو حزب) به او میگویند تو عضو حزب هستی، در مقابل پلیس سیاسی در دو موقعیت روحی متفاوت قرار دارند. این بحثها را در بیانیه های خود، در یک سلسله تبلیغ روتین باید جا بیفتند. این را باید واقعا محسوس کنیم و به آنها القا کنیم که در رابطه با عضویت در حزب کمونیست تو خودت را به اون راه بزنی. حتی عضومان هم باید این کار را بکنند. فکر کنم این ابهامی را پیش نمی آورد اگر بگوئیم طرف در انتخابات شرکت کرد، نظرش را پرسیدیم و غیره بنابراین معلوم میشود که واقعا عضو است. عضویت او در پروسه نظرش را پرسیدن و رای دادن معلوم میشود نه با یک قرار از..... واقعا وقتی کسی در حیاط حزب دخالت میکند، با ما درگیر است، آن موقع به نظرم در یک قدمی ابلاغ عضویت هم قرار گرفته، کسی که رای داده، ده دفعه نظر میدهد، می پرسید نظرت را راجع به این سمینار بگو و میدهد، واقعا درگیر حیات حزب شده، به نظر من واقعا به چنین افرادی میشود ابلاغ کرد. اما مسئله بر سر عضو دانستن کسانی است که هنوز کنگره ای در جریان نیست، به او نگفته ایم در انتخاباتی شرکت کن، دو مبحث هم مطرح شده و هنوز نامه اش بدست ما نرسیده که پاسخ او به این دو بحث چیست، یا فازهای مختلفی از فعالیت را سر میگذرانند. به هر حال در مورد ابلاغ یا عدم ابلاغ عضویت آنها این جنبه مورد نظر بوده.

نوبت چهارم در روز دوم جلسه

ملاحظات ما در این قضیه تشکیل کمیته های حزبی بعد از یک دهه گشایش است. بخصوص برای کردستان این مسئله خیلی سریع میتواند صدق کند. یعنی کمیته های کومه له در اقصی نقاط شهرها تشکیل شود، ممکن است الان وقتش باشد یا از همین الان فرصتها شروع شود. من فکر کنم مسئله حیاتی این است که تا آن تاریخ ما چنان کاری کرده باشیم که وقتی یک عده کارگر در فلان کارخانه در فلان کارگاه سنندج و فلان کارخانه سنندج کمیته تشکیلاتی حزب کمونیست ایران را راه انداختند هیچ کسی از دبیرخانه و عضو قدیمی نتواند بگوید شما چکاره هستید و به چه مناسبت کمیته کومه له را تشکیل داده اید. و این که طرف بگوید با استناد به اینکه من یک سال است با علم خودم و به شهادت ایشان مطابق سیاستهای کومه له کار میکنم، بنابراین من حق دارم کمیته را

نوع فعالیتش است که آزارش میدهد، چون حداقل در چارچوب کمیته مرکزی قابل حل بود باشد. اما بحث من الان اینجا نیست، ما معمولا یک رسمی داشتیم وقتی یک استعفائی می آمد، استعفا شده شکل فوری بیان نارضایتی در کمیته مرکزی ما، استعفا از یک ارگان، استعفا از یک کار، رفتن و قبول نکردن و ماندن در یک جای معینی، یک رسم شده. کاری که ما تا حالا کرده ایم این بوده که بین آن لحظه ای که کسی آن پیشنهاد و تقاضا را میکند و لحظه ای که ما آنرا قبول میکنیم و رسمیت میدهم فرصتی ایجاد کردیم. موارد قبلی هم از استعفا در کمیته مرکزی حزب داشتیم. وقتی شما فرصت را داده اید رفیق فکرهاش را کرده، با کسانی تبادل نظر کرده، عاقبت کارش را دیده، تأثیرات سیاسی کارش را دیده، از یک زاویه دیگری به مسائلش نگاه کرده و ممکن است تصمیمش را عوض کرده باشد. من میگویم دوست ندارم کسی که نمیخواهد در یک کمیته ای باشد را نگه داریم برای اینکه فقط تمامیت کمیته مرکزی را حفظ کرده باشیم. اما اینکه تا کسی استعفا داد همان روز بررسی کنیم به نظرم با این دوره کار ما جور در نمی آید، ممکن است یک دوره ای واقعا لازم باشد، به همین دلیل پیشنهادم این است که مثل رفیق حبیب الله که استعفا کردند و ما نگاه کردیم گفتیم ببینیم چه میگوید، اگر رفیق بیرون جلسه و حرف زد و فهمیدیم بله ایشان حتما میخواهد برود، خوب قبول میکنیم. الان هم فکر کنم باید به کمیته مرکزی یک چنین فرجه ای را بدهیم و بفهمیم این مسئله از کجا مایه میگردد. نه به این معنی به اصطلاح پرس و جو، یک بررسی کردن جوانب مختلف این مسئله با خود رفیق، من پیشنهادم این است که فوری تصمیم نگیریم و شرطی مثل رفیق حبیب الله (حبیب گویلی یا حبیب کیلانه که او هم در اقدام مشابهی از کمیته مرکزی حزب کناره گیری کرده بود) بگذاریم.

نوبت بعدی:

رفقا نمیشود وضعیت رفیق عثمان را چند ماه ناروشن گذاشت. چند روز دیگر پلنوم کمیته مرکزی کومه له است. بالاخره رفیق عثمان باید آنجا تکلیف خودش را بداند، میخواد اینکار را بکند یا نه. من میگویم همان ترتیبی که برای رفیق حبیب الله دادیم اینجا پیاده بکنیم. من نمیدونم آن مسئله خوب اجرا شد یا نشد، اما به نظر من قبل از اینکه سید ابراهیم پایش برسد آنجا رفیق تلگراف دوم خود را زده بود. آن مسئله خوب اجرا نشد، اگر خوب اجرا میشد به نظر من جواب دیگری میگرفتیم. الان هم میگویم پلنوم بگوید که علی اصول با قبول استعفای رفیق مخالفتی ندارد، چنانچه در ظرف دو هفته کمیته اجرایی با ایشان نشست و رفیق پیشنهاد خود را پس نگرفت از نظر ما پذیرفته شده است. اینکه رفیق سه ماه، چهار ماه بلاتکلیف منتظر جلسه پلنوم دیگری باشد جالب نیست.

بر مبنای فایل های صوتی بحث و اظهار نظر منصور حکمت در پلنوم ۱۵ حزب کمونیست ایران (۱۳ و ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ - ۳ و ۴ ژوئن ۱۹۹۸) توسط وریا نقشبندی پیاده و تایپ شده و ادیت اولیه را آذر مدرسی انجام داده است.

متن بار دیگر و برای انتشار در ضمیمه ۲ برگزیده آثار منصور حکمت، توسط ایرج فرزاد مقابله و ادیت و تصحیح و تدقیق شده است. خط تاکید ها پس از مقابله با فایل های صوتی، همه توسط ایرج فرزاد اضافه شده اند.

اعلام کنم و این کومه له است، کافی باشد. بگوید حالا اگر کارم خوب نیست برخورد کنید، اگر کسی میتواند و آماده است به این کمیته بفرستید، اما من عضو کومه له میشوم، یا در تهران هستم و عضو حزب کمونیستم. من این مشکل را بخصوص در بحث سمینارم گفتم. وقتی اعتلا شود خرده بورژوازی و بخش دانشجویی و روشنفکرها فعال میشوند، سابقه های سیاسی، اینکه من از چه زمانی در حزب کمونیست بودم یکبار عمده میشود، همه اینها شاخص های فخر فروشی و ساکت کردن این و آن میشود. من میخواهم زبان آن کارگری که دو سال هم کار کرده و الان هم سر جایش ایستاده دراز باشد و بگوید خیلی خوب تو عضو حزبی، من هم عضو حزیم، به من گفته اند، آن زمان که شما آن بیانیه را دادید من به خودم گفتم عضو حزب و بنشینیم مثل دو عضو حزب درست حرف بزنیم. یک مقدار اجتماعی تر و واقعی تر..... و خودتان را عضو بدانید. ممکن است الان بزنگاه آن نباشد... اما دو ماه دیگه برای خیلی ها بخصوص در کردستان به کار می آید برای اینکه میخواهند کمیته های حزبی داشته باشند.

نوبت پنجم در روز دوم جلسه

من درخواست بهمن (حبیب فرزاد) را قبول دارم. یعنی نمیتواند یک نامه در خانه آدم بیاید که دوست گرامی شما از امروز عضو انجمن حمایت از حیواناتید در صورتیکه شما شکارچی هستید و علاقه ای به این رشته ندارید. نمیشود کسی را به زور عضو کرد. اما واقعیت قضیه این است که (کارگر) داوطلب نمیشود برای اینکه تصویری که از عضو حزب کمونیست ایران برای او ساخته اند یک فیلسوف مبارز فول تایمر (تمام وقت) است. اینطور طرف جرات نمیکند داوطلب شود. بخصوص اگر آن شرط را در لیست بگذاریم اشتباه است. (دخاله دیگران در بحث). به نظر من باید بگوئیم عدم مخالفت. کارگر حزبی دارد کار میکند اگر مخالف عضویت خودش باشد او را عضو نمیکنم اما اگر خودش چیزی نگفته، به او میگوئی که عضو حزب هستی و چیزی نمیگوید، خوب عضو باشد. من هم حرف بهمن را قبول دارم نمیشود کسی را به زور عضو حزب کمونیست ایران کرد، در آمارهای حزب گنجانند. باید طوری بگوئیم که با این مشکل مواجه نشویم که رفقای ما با تصویر پیشی از غول آسا بودن عضویت در حزب کمونیست داوطلب عضویت نشوند.

بررسی نامه عثمان روشن توده مبنی بر کناره گیری

نوبت بعد از صحبت عثمان روشن توده

من موافق این هستم که کسی که میخواهد عضو کمیته ای نباشد، خوب نباشد. اما به شرطی که کل مسئله خوب حلای شده باشد. رفیق با تصور درستی از کاری که میکند به اینکار دست بزند. واضح است من خودم در این جلسه چیزی زیادی دستگیرم نشده، دلایلی که عثمان گفت دلایل کافی نیست. آدم بالاخره فرمانده نظامی است، حزب هم باید روی خط باشد، اگر روی خط باشد دست از فرماندهی نظامی نمیکشد، باز هم فرمانده نظامی حزب است. همانطور که مسئول فنی رادیو هم بالاخره کارش این است. مسئول فنی رادیو هم روی هر خطی باشد نمیتواند بگوید... بالاخره در تحلیل نهائی باید دسته جمعی فعالیت کنیم. برای خود من هم (دلایل) کافی نیست و فکر نکنم خود رفیق عثمان هم فقط

جنگ حزب دمکرات با کومه‌له و اعلام آتش بس یکجانبه

بخشی از جلسه ۲۶ دسامبر ۲۰۰۱ پالتاک در اتاق:
"با منصور حکمت"

خالد علی پناه:

من یک سوال دارم. در شهر ما، یوتبوری، یک دفعه عبدالله مهدی آمده بود و من شخصا ازش سوال کردم. گفتم، نظرتان در رابطه با جنگ کومه‌له و حزب دمکرات چه بود؟ گفت: این جنگ را منصور حکمت به ما تحمیل کرد. اگر در این مورد من اطلاع دارم، بالاخره در جلسات کمیته مرکزی بودی. می‌خواهم بدانم که این چقدر واقعیت داره و آیا نظر شما در آن موقع در رابطه با جنگ کومه‌له و حزب دمکرات چه بود؟ و موضع عبدالله مهدی چه بود؟

خیلی ممنون

منصور حکمت:

جنگ را حزب دمکرات شروع کرد، در اورامان رفقای ما را کشتند. عزیزترین کسان ما را که صورتشان از جلوی چشمان ما کنار نمیرود. آن موقع من در کردستان بودم. در مقر کومه‌له، با رهبری کومه‌له نشستیم و درباره چه باید کرد صحبت کردیم. بحث این بود که حزب دمکرات یک ضربه‌ای زده است، اگر ما این حرکت را ندیده بگیریم، اگر این حرکت نظامی حزب دمکرات پاسخ نظامی از ما نگیرد، حزب دمکرات حاکمیتش را در مناطق آزاد کردستان، تثبیت میکند، به این معنی که آدم اجازه نخواهد داشت تبلیغات کمونیستی کند. و این چیزی بود که کومه‌له به آن گردن نمی‌گذاشت. در نتیجه سیاست بر این شد که حزب دمکرات باید جواب نظامی بگیرد. این تا اینجا.

در رابطه با موضع عبدالله مهدی، من فکر نمی‌کنم کسی بوده باشد در آن کوه و تپه که مخالف این بوده باشد که حزب دمکرات باید جواب نظامی بگیرد. منتهی اینکه چه جوابی بگیرد بعدها موجب بحثهای وسیع‌تری شد. اتفاقاً من نویسنده و پیشنهاد دهنده آتش بس یکجانبه بودم. بحث در مورد این که این جنگ کجا می‌خواهد برود، موضوع بحث‌های بعدی شد. من یک نوشته‌ای دارم در مورد ماهیت جنگ که بعداً به سیاست رسمی تبدیل شد در مقابل سیاست "جنگ جنگ تا پیروزی" که عملاً بطور ناخودآگاه بر این دوستان و کمیته مرکزی کومه‌له حاکم بود، این سیاست بر این مبتنی بود که جنگ باید به شکست نیروهای نظامی حزب دمکرات منجر بشود. من در آن نوشته گفتم چنین چیزی غیر ممکن است. گفتم که جنگ باید به فرعی شدن تقابل نظامی ما منجر بشود، بطوری که بتوانیم کارمان را بکنیم. من طرفدار فرعی کردن جنگ وقتی که پیروزی کافی را به دست آوریم، بودم. بحث جنگ جنگ تا پیروزی را نقد کردم. چپروی نظامی را نقد کردم. این سندش هست که به نظر من باید همین روزها چاپش بکنیم (می‌گذارمش در سایت روزنه ببینید). بعداً رفیق ابراهیم عزیز از این سیاست را بعنوان سیاست کومه‌له اعلام کرد.

قطعه‌نامه‌های کومه‌له و بحث‌هایشان در جلسه‌ای که داشتند (و من بعداً شنیدم) کاملاً خط نظامی‌گرایانه و چپ‌روانه و تا نفر آخر باید جنگ کرد، داشت. در صورتی که بحث من این بود که اصلاً این کار را نباید کرد. بحث من این بود که وقتی این تناسب قوا تضمین شد که حزب دمکرات نمیتواند جلوی فعالیت ما را بگیرد، ما باید جنگ را فرعی تلقی کنیم، یک نیروی معینی به آن اختصاص بدهیم که حزب دمکرات را کنترل کند و ما کارمان را پیش ببریم. این را پیروزی دوفاکتو تعریف کردیم. مقاله‌اش هست. همه قبول کردند، همه "به‌به" گفتند و به خط رسمی تبدیل شد. اگر عبدالله مهدی گفته باشد جنگ کومه‌له و دمکرات را منصور حکمت به ما تحمیل کرد، به نظر من باید در خیلی چیزهاش شک کرد. من هنوز سخته باور کنم این آدم بتواند، کسی بتواند چنین چیزی بگوید. کمیته مرکزی کومه‌له در این مورد تصمیم گرفت. این جنگی بود که کومه‌له در آن سربلند بود.

در مقطع کنگره ششم من برای کنگره به آنجا رفته بودم. ولی قبل از کنگره بخاطر بمباران اردوگاه باعث شد که ما متفرق بشویم و نتوانیم کنگره را در آن مقطع در اردوگاه بگیریم. در جلسات کمیته مرکزی کومه‌له در آنجا بود که من بخاطر اینکه انشعابی در حزب دمکرات صورت گرفته بود، پیشنهاد آتش‌بس یکجانبه به حزب دمکرات را مطرح کردم. عبدالله مهدی، جواد مشکو و صلاح مازوجی به پیشنهاد آتش‌بس یکجانبه رای ممتنع دادند. ابراهیم عزیز از خوشبختانه استقبال کرد و من این نوشته را نوشتم. سند اعلام آتش‌بس یکجانبه به حزب دمکرات و ایده آتش‌بس یکجانبه مال من است. و این آتش‌بس را اعلام کردیم. در صورتی که سیاست دوستان دیگر و سیاست عبدالله مهدی این بود که این آتش‌بس زودرس است، و ما باید حزب دمکرات را به یک توافق استراتژیک‌تر و به یک همزیستی استراتژیک‌تر با خودمان بکشانیم. در نظر آنها این آتش‌بس دادن یک امتیاز ساده بود. من گفتم این توهم است. این توهمی بود که عبدالله مهدی همیشه داشت: تقسیم استراتژیک کردستان بین دو حزب جنبش که الان هم رفته دنبال آن.

بحث آتش‌بس یکجانبه بحث من بود، بحث فرعی کردن جنگ بحث من بود. تحریک علیه آدمی که مال کردستان نیست الان دیگر حرفه اینهاست. اینها می‌خواستند به بخش انشعابی حزب دمکرات آتش‌بس بدهند. بحث من این بود که چه فرقی میکند؟ چرا به بخش انشعابیش آتش‌بس میدهند و به جناح قاسملو آتش‌بس نمیدهند؟ بجای اینکه با باصطلاح رهبری انقلابی دوستی بکنیم و با جناح قاسملو جنگ، این آتش‌بس را باید به همه داد. من گفتم که الان موقعیتی است که میتوانیم انشعاب‌شان را، تفرقه‌شان را شاهی بر ضعفشان بگیریم. اعلام کنیم پیروز شدیم و جنگ را فرعی اعلام کنیم و جنگ را تمام شده اعلام کنیم و فقط بگوییم از خودمان دفاع میکنیم. اسناد این هست، خوشبختانه شخصیت‌های آن دوره همه زنده‌اند، اکثرشان، فکر میکنم همه‌شان. آن جلسات که در زیر زمینی در سلیمانیه گرفته شد شهود زیادی داشت، این شهود بعضی‌هایشان ممکن است در این اطاق باشند. این مسائل را باید بگوییم. حقایق تاریخ کردستان صحنه می‌گذارد به اعتبار و حقایق ما. این را همه‌شان میدانند. برای همین است که وقتی می‌گوییم سند چاپ میکنیم، میروند به معلم چغلی میکنند که آقا آقا اینها دارند سند چاپ میکنند. ما سند چاپ میکنیم چون این اسناد حقایق ما را نشان میدهد.

بحث و اظهار نظر در پلنوم دوازدهم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

۲۶ تا ۳۰ تیر ۱۳۶۷

هرج و مرج و بلبشوی سیاسی یا اعتلای انقلابی؟

فکر میکنم آنچه که مسجل است که در آینده نزدیک در ایران شکل میگیرد، وجود یک هرج و مرج و بلبشوی سیاسی است. روی گفتنِ اعتلای انقلابی در ادامه این وضعیت، احساس تردید میکنم. نه به این دلیل که طبقه کارگر توده‌های متشکل نیستند - و اینجا یک اختلافی در مقایسه با بهمن حس میکنم که متشکل بودن جلوی پارامترهای پیروزی یک حرکت انقلابی میتواند باشد ولی جزء پیدایش شرایط انقلابی و حرکت‌های انقلابی نیست بلکه با پیدایش آن شرایط است که تشکلهای امکان پیدا میکنند بوجود بیایند. به این معنی اگر شرایط به سمت انقلابی شدن برود، بنظر من تشکلهای لازم‌هاش تا آن حدی که سر پا نگهش دارند بوجود میآید. پیروزی قطعی بدست نمیآورد، شکست میخورد یا محدود میشود در راه پیشرفت‌ش و غیره. اینجا تشکل به آن معنی که بهمن به کار برد را میفهمم، ولی برای اینکه انقلابی بشود بنظر من این ضروری نیست. منتها به دلایل دیگری، بنظر من، به آن شرایط انقلابی باید با تردید نگاه کرد.

خود رفقا در بحثشان میگویند که همگانی نمیشود. من میگویم اگر جنبشی همگانی نشود انقلابی نمیشود. نمیشود یک جنبش صرف طبقه کارگر داشته باشیم و اوضاع جامعه انقلابی بشود. به درجه‌ای اوضاع جامعه انقلابی میشود که جنبش طبقه کارگر بتواند خواسته‌هایی را مطرح کند که توده عظیم اهالی را به میدان بکشد. به این معنی اگر خواست مشترک پیدا نشود و حرف مشترک پیدا نشود، شعار مشترک علیه وضعیت معینی پیدا نشود، به همان درجه شرایط بحرانی و دچار تضاد و کشمکش میشود، بدون اینکه انقلابی بشود.

من فکر میکنم این همگانی شدن را شاید زیادی رد میکنیم. بنظر من میتواند در مورد آینده درازمدت‌تری همگانی هم بشود، روی خواست سرنگونی جمهوری اسلامی، روی خواست دمکراسی، یا روی خواست آزادی زندانیان سیاسی و غیره، اینها شعارهایی است که میتواند عده زیادی را ببرد زیر یک پرچم، منتها الان نمیتواند یک چنین خواسته‌های مشترکی توده عظیم اهالی را به میدان بکشد، بخاطر اینکه منافع قسمتی برجسته‌تر است و اختلافات حزبی بیشتر است، اختلافات طبقاتی محسوس است و فکر میکنم باز احتمال "اعتلای انقلابی" به آن معنی که میشود از آن حرف زد را کمتر میکند. بیشتر بلبشو، هرج و مرج سیاسی و بالا گرفتن کشمکش طبقاتی، کشمکش اجتماعی است. و این بنظر من با شرایط انقلابی فرق دارد. انقلاب بنظر من، یک حکمی اثباتی را در برابر جامعه میگذارد و میخواهد تغییر به نفع یک شکلی صورت بگیرد، که این - بهمن توضیح داد - این الان بسادگی در ایران شکل نمیگیرد.

الآن در لبنان هرج و مرج و بلبشو هست بدون اینکه اصلاً نشانه‌ای از اعتلای انقلابی باشد، در افغانستان هرج و مرج و بلبشو هست بدون اینکه نشانه‌ای از یک اعتلای انقلابی باشد. این

حالتها در ایران هم - نه اینکه به آن صورت دانی و کمپهای روبروی هم و غیره - ولی بلبشوی سیاسی و هرج و مرج، نداشتن قدرت مستقل توسط هیچکس و تعدد مراکز قدرت، تضاد دائمی برای به کف آوردن شیرازه وضعیت و سر و سامان دادن به آن، توسط احزاب بورژوازی و احزاب چپ، اینها میتواند شکل پیدا کند ولی اعتلای انقلابی که به چیزهایی مثل قیام، قیام توده‌ای و غیره منجر شود، این هنوز بیشتر از اینها کار دارد.

یک ایراد دیگر که من با این دارم این است که میگویم توی این بلبشو، خواست توده‌ای، انقلاب نیست خواست توده‌ای نظم و ثبات است. این فرق اساسی است با وضعیت انقلاب ۵۷. در انقلاب ۵۷ مردم از یک وضعیت با ثبات، چیز دیگری را مطالبه کردند. میخواستند تغییراتی در زندگی‌شان بوجود بیاورند و آماده بودند فداکاری کنند. الآن برعکس است. از فداکاری خسته شده‌اند، چیزی ندارند که اصلاً سرمایه‌شان یا پشتوانه‌شان باشد و میخواهند اوضاع به وضعیتی برگردد که چیزی پیدا کنند، برگردند به یک نوع ثبات. این روحیات غالب است، حتی در توده طبقه کارگر. یک نمونه ساده‌اش مسأله پس انداز مالی است. در انقلاب ۵۷ جنبش کارگری روی پس انداز کارگری توانست آنقدر استقامت بکند. برای اینکه در دوره رونق اقتصادی احتمالاً به اندازه کافی وسائل زندگی خریده بود که بعداً بفروشد، احتمالاً خانه‌ای دست و پا کرده بود، احتمالاً پس اندازی داشتند، یا حتی دولت شریف‌امامی حقوقها را زیاد کرد. اینجا با آن آدمها روبرو نیستیم. ده روز اعتصاب بدون اینکه به نتیجه برسد، کمرشان را میشکنند.

یعنی به این سادگی نیست که جنبش کارگری آماده مبارزه‌ای باشد که ۶ ماه طول میکشد. او میخواهد در همان وهله‌های اول به یک نتیجه ملموس و مادی برسد. من فکر میکنم این وضع، جلوی کشمکش طبقاتی را بر سر منافع خاص باز میکند، ولی بدون اینکه الزاماً خود آن آدمها بروند و آن را به یک انقلاب برسانند. تجسم من این است که بیشتر، تمایل به بهبود اوضاع، بهبود مادی اوضاع توسط هر کسی که میتواند این بهبود را بدهد میشود "شعار". و به درجه‌ای که جمهوری اسلامی خودش را بعنوان مانع این بهبود ارائه کند علیه‌اش بلند میشوند. یکجایی ممکن است مجبور شوند سرنگونش کنند. ولی اگر یک جناحش بیاید بگوید: "بابا جان جنگ را تمام میکنم کارخانه را دایر میکنم"، این برای یک دوره، بنظر من، فروکش اوضاع را بیار میآورد و "صبر کنید" مردم را. این خیلی احتمال دارد. چون بالأخره طرف زیر فشار حاضر نیست دست از قدرت بکشد ولی حاضر است جنگ را به نحوی ختم کند. یک جناحی که خودش را بتواند مبرا کند میتواند بگوید اشتباه شد، یا اشتباه نشد و یا اصلاً یک راه حلی پیدا کنند که بنظر نیاید که خیلی هم خطا کرده‌اند.

یک نکته دیگر که باعث میشود اعتلای انقلابی به آن صورت نباشد، مقاوت ارتجاع است بنظر من. ارتجاع باید نتواند مقاومت کند، باید تاکتیک‌هایش را گم کند، عقب بنشیند، گسسته بشود. بنظر من فرق این رژیم با رژیم شاه این است که این میایستد، سرکوب میکند، ارباب میکند، نمیگذارد کنترل از دستش خارج شود و قوی است برای انجام این کار. بورژوازی پشت شاه را با اولین تعرض توده‌ای خالی کرد. بنظر من جمهوری اسلامی چنین رژیمی نیست. جمهوری اسلامی در مقابل هر تعرض توده‌ای مورد حمایت بورژوازی قرار میگیرد - حال خودش و یا با هر شکل تعدیل شده‌اش - میایستد برای اینکه همه چیز را دارد که از دست بدهد. و بعد هم فکر نمیکنم

به این سادگی اوضاع جوری لنگر بردارد که از دستش در برود.

زمان شاه کسی فکر نمی‌کرد الان اعلیحضرت هست و توی کاخ نشسته و دو ماه دیگر اصلاً نمیشود توی خیابان به اسمش حرف زد؛ به این سرعت اوضاع از کف اینها در رفت. در صورتی که در جمهوری اسلامی این مقاومت و سر سختی طبقاتی را بهتر میشود دید و صد مرتبه بیشتر از لطمه‌ای که توده ناآگاهتر کارگر فکر میکند از آن هرج و مرج دوره انقلاب خورده، بورژوازی فکر میکند که از هرج و مرج بعدی خواهد خورد. فکر نمیکنم بسادگی پشت جمهوری اسلامی را خالی کنند، مگر اینکه بتوانند یک حکومت آماده بکاری را جایش بگذارند که آن هم باید توی این پروسه شکل بگیرد. آن موقع هم که شکل بگیرد هم سر کار میگذارند و سعی میکنند از اعتلاء انقلابی میان‌بر بزنند.

یک نکته دیگر بنظر من یک تعادل قوای داخلی توی اپوزیسیون است، رقابت حادی در اپوزیسیون، که در دوره شاه وجود نداشت. رقابت وجود داشت، ولی شعار مرگ بر شاه خیلی شعار برجسته‌ای بود... در صورتی که امروز نه ما به مجاهد آوانس میدهم نه مجاهد به ما آوانس میدهد و نه هیچکدام ما به سلطنت طلب آوانس میدهم و نه سلطنت طلب حاضر است با ما دیده شود و نه ما با او، نه لیبرالها را کسی الان قبول دارد... هر کس دنبال پایگاه خودش میگردد. و این بنظر من امکان یک جنبش وسیع همگانی را - به این معنی که مطالبات مختلف سنتر بشود - خیلی کم میکند. بیشتر بنظر میآید جامعه را یک حالت کشمکش و بلبشو نزدیک میکند تا به حالتی که مثلاً رهبری ثابتی برای انقلاب شکل بگیرد، شعارهای ثابتی برای انقلاب بوجود بیاید، آدمهای ثابتی با پیشروی انقلاب تداعی بشوند - مثل خمینی یا جبهه ملی در آن دوره. من فکر نمیکنم اینطور باشد. فکر میکنم قبل از اینکه جنبش به حال اعتلاء برسد کشمکش احزاب اپوزیسیون تشدید میشود بنحوی که اجازه نمیدهد آتطور بشود. بخاطر اینکه آن حالت بنظرم عقب است از اوضاع ایران که به حالت همگانی همه دست بدست هم بروند جلو.

یک نکته دیگر به نظر من، وجود اجتماعی کمونیست در طبقه کارگر است که این یک تفاوت خیلی اساسی است با دوره قبل. یعنی در دوره قبل تلاش کمونیستها این بود - بعد از اینکه وارد صحنه میشوند - که کارگر یک درجه‌ای مستقل بشود - مثلاً از خیلی جناحهای افراطی بورژوازی، از بورژوازی که علناً خیانت کرده و غیره. توی این دوره مطالبات کارگری، توسط چندین سال کار کمونیستی و آشنایی کارگر با کمونیست، چنان رسوخ کرده که این عمیق است، یعنی حق خودش را میخواهد قبل از اینکه هر چیزی بشود... و کمونیسم هم به اندازه ارتجاع اسلامی یک جریان مقاوم و ماندنی است و این اجازه نمیدهد که بشود سر حرکت‌های اجتماعی را با سناریوهایی مثل انقلاب اسلامی - مجاهدینی زیر آب کرد. به نظر من این امکان وجود ندارد و امکان شکل گرفتن جنبش کارگری است که از پیش میداند شورا یعنی چه، از پیش میداند بیانیه حقوقش چیست، از پیش میداند مطالبات اقتصادی چیست، قانون کارش چیست، کنترل کارگری یعنی چه، سندیکا چه خُسنی دارد... اینها در جنبش کارگری در آن مقیاس سال ۵۶ موجود نبود.

الآن موجود است، الآن کارگر میرود سراغ این چیزها. ما خودمان این بحثها کرده‌ایم که باید بفرستیم سراغ این چیزها. و این اجازه نمیدهد که توهم متقابل طبقات به هم، بقایی داشته باشد. آتموقع بازرگان آمد اعتصاب نفت را خواباند؛ الآن همه میریزند سر این

جنبش کارگری و سازش میکنند با آن حکومتی که با این جنبش کارگری روبرو است. و خود این جنبش کارگران رضایت نمیدهد به اینکه با یک جناح اپوزیسیونی که هیچکدام از این حرفها را مثلاً حاضر نیست توی بند برنامه‌اش بگنجانند دمساز شود، برای چی؟ برای اینکه میخواهد خمینی یا جمهوری اسلامی را بیانازد! میخواهم اینطور بگویم: قبل از اینکه شعار سرنگونی عمومیت پیدا کند، مبارزه و مطالبات بخشهای مختلف خیلی تدقیق میشود.

در مجموع خلاصه بحثم این است؛ ضمن این که میشود کاری کرد و اعتلای انقلابی را بوجود آورد بر مبنای یک چنین هرج و مرجی، ولی یک پراتیکی باید این وسط حائل بشود که فکر میکنم این دفعه دیگر پراتیک نیروی انقلابی است. دیگر انقلاب یک امر خودبخودی جامعه نمی‌ماند که مثلاً بیست سال استبداد سلطنتی را تحمل کرده حالا رونق اقتصادی بوده، انتظارات زیاد شده از زندگی و سد حکومت را میشکند، و میگوید تغییر! هر کی هم باشد یا نباشد مهم نیست آن توده میشکند، آن نیازها و آن افق تغییر میشکند. الآن افق تغییری وجود ندارد جز اینکه برگردیم بجای قبلمان. تغییر چنین پروسه‌ای به اعتلاء انقلابی کار یک نیروی پیشرو است که بتواند باز یک تغییر را، ولی بعنوان یک تصویر مادی، بگذارد جلوی جامعه و این نیرو وجود داشته باشد که بگوید "اگر من بروم توی مجلس موسسان اینطوری میکنم" و نگذارند برود و ملت بریزند توی خیابان به نفعش. و بگوید "شوراها باید این کار را بکنند و دولت فلان باید خواست شوراها را قبول کند" و آنها قبول نکنند و شما بروید توی فازی که یک چیز بطور اثباتی تغییر کند. به این معنی فکر میکنم اعتلاء انقلابی میتواند بوجود بیاید بر مبنای این هرج و مرج و بلبشوی سیاسی، ولی بطور خودبخودی مثل دوره انقلاب ۵۷ نتیجه "بحران سیاسی" اعتلاء انقلابی نیست. میتواند نتیجه‌اش ثبات سیاسی باشد زیر پرچم دیگری از بورژوازی. البته استثنائاتی وجود دارد مثل مسأله کردستان که این یک نقطه قدرت است، یک ابزار است برای تبدیل این هرج و مرج به یک اعتلاء انقلابی؛ برای ما بخصوص که میخواهیم و میتوانیم این کار را بکنیم.

با این که عبدالله تأکید کرده - من چون بار اول صحبت میکنم - فقط یک اشاره‌ای میکنم به آن جنبه‌های دیگر. من فکر میکنم یک چیزی که توی این نوشته میتواند باشد، نتایج عملی - تشکیلاتی بحث ما است. برای مثال توی چه شرایطی ما رهبری داخل کشوری تعریف میکنیم؟ توی چه شرایطی سازمانهای جانبی‌مان را بوجود میآوریم؟ توی چه شرایطی آرتیاسیون علنی را در پیش میگیریم (حضور - محلی توسط کادرهای حزب را)؟ توی چه شرایطی سازمان جوانان بوجود میآوریم؟ توی چه شرایطی دست به تسلیح کارگری میزنیم؟ توی چه شرایطی؟ واقعاً کی میکند و با چه مکانیزمی؟ آرایش‌مان را چطوری تغییر میدهم برای پاسخگویی به یک چنین شرایطی؟ چون همین کمیته مرکزی نمیتواند برود توی دل این شرایط؛ باید کمیته نظامی داشته باشد، باید بخشی از رهبرهایش را بفرستد داخل با یک رهبری داخل کشور سازمان بدهد که بتواند در صحنه باشد. تحت چه شرایطی ما این کارها را میکنیم؟ اینها سنوالاتی مهمی است بنظر من و آمادگی زیادی لازم داریم.

راجع به اینکه "چه بکنیم" هم فکر میکنم هر چه جامعه در یک سندی بگویم ما دست به چه نوع اقداماتی میزنیم که خیلی خوب است و باید باشد. فکر میکنم باید با خطوط ساده‌ای بگویم در این دوره چه کار میکنیم وگرنه نمیتوانیم، یعنی نمیتوانیم دسته‌جمعی

کشور در دستور هر دو تا هست، فوراً. اینها می‌آیند در هر صورت، می‌آیند و جارو میکنند. از کمیته مرکزی کومه له می‌خواهم این ماجرا را تحلیل کند، برایش آماده باشد و یک نکته‌ای که می‌خواستم بگویم این است که این تحلیل را در اختیار تشکیلاتش بگذارد. یعنی مثل قضیه بمباران شیمیایی نشود که هی منتظر تحلیل ما باشند. همین فردا باید بگویند این صلح برای ما یعنی چی، ما تلاشمان در چه جهت است، چه شرایطی اگر بشود چکار می‌کنیم... همین فردا باید گفت.

نکته بعد این است که بطور جدی برای خارج کردن بخشی از کمیته مرکزی کومه له اقدام کنیم. و همینطور آن سهمیه نمایندگان کومه له به کنگره را که قرار بود بیایند، از آن ۱۴ - ۱۵ نفر افزایش بدهیم به همه‌شان. برای همه‌شان اقدام کنیم. برای اینکه ممکن است پشت درهای بسته عراق بمانیم. می‌تواند مشکلات اینطوری پیش بیاید پرایمان. من فکر می‌کنم بهتر است با اتحادیه میهنی توی اروپا فوراً تماس بگیریم و اصلاً بحث را وسیعتر کنیم. علاوه بر سونداژ کردن که آنها چه می‌گویند، ببینیم چه کار می‌توانیم بکنیم. چون آنها توی موقعیت مشابهی هستند. یکی هم اگر ممکن است خیلی دقیقتر حرکات مجاهدین را یکی که شمش را دارد مونیتور کند ببیند آنها چه کار میکنند. چون مجاهد بنظر من شاخص خوبی است برای این که اپوزیسیون رابطه‌اش با عراق چه قرار است بشود و چه فعل و انفعالی از خودش بروز میدهد. اگر بتوانیم توی خارج کشور از هوادارانش یا توی داخل از آنها بپرسیم. در داخل ملاقاتی جور کنیم و ببینیم که بحث آنها چیست. چون هر چه باشد اپوزیسیون ایرانی اند و اگر چیزی بدانند می‌گویند.

صلح ایران و عراق، بالا رفتن انتظارات مردم - نقد قطعنامه پیشنهادی درباره اوضاع سیاسی

فکر می‌کنم مردم از ختم جنگ خُب واضح است خوشحال میشوند. البته این بستگی دارد که این چقدر بچسبد و چقدر تحت عنوان اینکه این قطعنامه را تو اجرا نمی‌کنی و من اجرا نمی‌کنم باز بجان هم بپرند و نیروهایشان را سر مرز نگهدارند و خاک همدیگر را اشغال کنند، همه اینها امکان دارد. به هر حال دست کسانی که علیه جنگ مبارزه و مقاومت کردند خیلی قوی میشود. فکر می‌کنم مهمتر از همه این است که جمهوری اسلامی شکننده است، میشود فشار آورد، میشود به تسلیمش واداشت و میشود یک چیزهایی از ش کند. به نظر من کلاً از قبل هم تصورم این بود که هر مقطع صلح بشود با یک تأخیر فاز خیلی کوچکی اعتراضات توده‌ای برای مطالباتشان شدت پیدا میکند و دست رژیم ضعیفتر است برای مقابله با اینها. بخصوص فکر می‌کنم کلاً با آفت روحیه توی رژیم مواجه می‌شویم، توی نیروهای سرکوبش، توی سیستم اداریش، توی همه آن مراجعی که تا حالا مردم را خفه نگه می‌داشتند. الان گویی یک بدهکاری دارند به همه. و فکر می‌کنم اعتراضات توده‌ای گشایش پیدا میکند و اعتراضات مردم وسیعتر میشود علیه وضعیتی که دارند. راجع به اطلاعیه هم من فکر می‌کنم ما باید دقیقاً همین را بخواهیم.

یکی این که بگویم این جنگ معین الان بنظر می‌آید دارد تمام میشود ولی تا جمهوری اسلامی هست بدبختی تمام نمیشود، و تازه اثرات و عواقب این جنگ را از بین بردن، سالها طول میکشد برای یک مردمی که تازه خودشان را از جمهوری اسلامی خلاص کرده باشند، که نیروهایشان را بگذارند روی هم. و در یک جامعه آزاد هم کلی طول میکشد تا عواقب این را برطرف کنید. بنظر من شعار

یک کاری بکنیم. چون الان گفتیم که شورای کارگری را سازمان می‌دهیم، خانه کارگر سازمان می‌دهیم، چه می‌کنیم و چه می‌کنیم. من می‌گویم مگر همه این کارها را می‌توانیم بکنیم؟ چه جوری این حزب همه این کارها را میکند؟ اینها مضامین فعالیت اند. آن خط اصلی که فعالیت ما دنبال میکند چیست؟ من مثال می‌زنم از انقلاب ۵۷، همه میگفتیم "ما نباید بگذاریم جنبش کارگری در انقلاب برود زیر پرچم بورژوازی"، یک جمله اینطوری داشتیم هزار و یک کار هم باهاش می‌کردیم. یعنی زیر چتر یک چنین اولیوی که نباید بگذاریم جنبش برود زیر چتر اپوزیسیون بورژوازی و خرده بورژوازی فعالیتمان را می‌کردیم، از شورا یا سندیکا یا هر تماسی... درکمان آن بود. الان هم باید چیزی به آن روشنی وجود داشته باشد بنظر من. که حزب کمونیست توی این دوره مرکز ثقل فعالیتش را این قرار میدهد برای مثال که جنبش کارگری بعنوان یک نیروی مستقل به صحنه بیاید. برای مثال می‌گویم. نمی‌خواهم توی این جلسه این بحث را اینطوری مطرح کنیم - یعنی لااقل یک چیزی باید همه فعالیت ما را شکل بدهد. فکر می‌کنم اول باید نتایج ساده‌ای بگیریم و بعد نوع اقداماتی که توی این دوره به این منظور می‌کنیم را لیست کنیم و تشریح کنیم که کادرهای حزبی آگاه باشند.

همین الان فوراً در این نوبت صحبت من این چیزها به نظر آمد؛ یکی اینکه کمیته مرکزی حزب باید راجع به این واقعه اطلاعیه بدهد، اعلامیه صادر کند. دوم اینکه باید با تشکیلات کردستان تماس بگیریم و عکس‌العمل عراق را در رابطه با آنها بپرسیم. بپرسیم وضع چطورست آیا با شما تماسی گرفته شد یا نه. ارزیابی‌تان و روحیه تشکیلات و سیر احتمالی اوضاع آنجا چیست با توجه به این چه محدودیتهایی داریم. سوم باید بنشینیم در مورد ادامه‌کاری رایوهای حزب حرف بزنیم. چون بنظر من این یعنی اینکه رایوهای ما بسته میشود. چهارم، در مورد وضع در کردستان بطور کلی، از نظر مبارزه مسلحانه علیه رژیم باید حرف بزنیم و اینکه اصلاً کل تشکیلاتمان در کردستان عراق چه به سرش می‌آید. تحلیل کنیم اوضاع را از نقطه نظر اقدامات عراق و وضعیت آتی در کردستان.

نکته دیگر اینکه ادامه بحث امروز را با توجه به این تحول دنبال بگیریم. یعنی تحلیل اوضاع ایران پس از این واقعه با توجه به مجموعه تضادهایی که اینجا بحث شد. بعد اگر تحلیلمان نشان بدهد که رادیویی هست، و یا اگر رادیو نباشد، به هر حال خط تبلیغی‌مان را روی این واقعه روشن کنیم و به ارگانهای تبلیغی‌مان بدهیم.

بر سر این که رادیو سریع بسته میشود، من زیاد مطمئن نیستم. میتواند سریع بسته شود. باید ببینیم مذاکره بر سر بستنش کی شروع شده. کما اینکه بمب شیمیاییش را زودتر زده. این الان بیشتر معقول است که این در رابطه با صلحشان باشد تا این که یک گوشه ارتش عراق فلان مأمورش از ما خوشش نیاید. این یک نکته. و فکر می‌کنم باید مسأله کنفرانس رادیوهای آزاد و نیکاراگوئه را خیلی جدی‌تر دنبالش را بگیریم و حتماً با "ام. ان. تی" سر این قضیه جدی صحبت کنیم که این برنامه الان دیگر خیلی عاجل است.

نکته دیگر اینکه، موافقم که حتماً از کومه له بخواهیم به نیروهایش آماده باش بدهد در خاک عراق، و خودش را برای مقابله با بمباران عادی و شیمیایی آماده نگهدارد. برای این که این احتمال باز هم هست فکر می‌کنم. اگر دورنمای یک چنین صلحی هست - که رسماً هم هست، و من صلح را خاتمه یافته تلقی می‌کنم - پاکسازی کردستان دو

انتظاراتشان از تغییر چیست، چه تغییری را ممکن میدانند و برای چه درجه‌ای تحمل فشار برای ایجاد آن تغییر آماده‌اند.

وقتی زنهای خانه‌دار در شیلی قابلمه بدست گرفتند و آمدند بیرون و شلوغ کردند، شلوغ کردند، تحرکشان زیاد شد ولی این پینوشه را بمیدان کشید. به هر حال اینها مثال است. کسی نگفت که مردم ایران میخواهند بیایند ارتجاع کنند. اینها استنباطهایی است که وقتی بحث مقابل میخواهد به یک چیزی تقلیل داده شود ممکن است بشود از حرف زد. به هر حال بحثی که من دارم این است:

من نمونه‌هایی از اینکه مردم اینطوری میشوند را میگویم. رفیق صحبتش این است که مردم جری میشوند و خواست دارند. دیروز صحبت نان نبود، دیروز اتفاقاً صحبت نان توی بحثهای من بود لااقل، که مردم روی نان حرکت میکنند و کسی که نان را بدهد ساکتشان میکند. بحث ممکن است به قدرت سیاسی نکشد. الان بنظر میآید که ما منکر این هستیم. رفیق میگوید «اینکه مردم برای نان بیایند احتمالش خیلی بیشتر است...» خب اینکه حرف ما بود، من میگویم که برای نان میآیند و در نتیجه نان میخواهند. در مقابل این بحث که حتماً کار به جدال بر سر قدرت سیاسی میکشد بود که اینقدر بحث کردیم. چون مردم برای چیزهای مختلف میآیند. از جمله اینکه فقرا برای نان میآیند و صبر میکنند که نان را بهشان بدهند. برای اینکه به آن نان واقعاً احتیاج دارند، نان بهانه‌ای برایشان نیست برای شلوغ کردن شهر. نان میخواهند. انبار را که مصادره کند - حتی ممکن است بکند به نظرم، خیلی از این حالتها ممکن است پیش بیاید - بعدش میخواهد برود نان را مصرف کند. دنبال کار میگردد چون نان یک اسم عامی است برای کار، برای بیمه، برای پزشک، برای مدرسه، برای مسکن، و اینها را میخواهد. نمیتواند مسکن بخواهد و وقتی بگوید الان میایم برایت میسازیم این شروع کند عمله و بناهای آن ساختمان را هم با سنگ بزند. صبر میکند تا برایش بسازند. سعی میکند آن سیاستی که گفته‌اند را دنبال کند، که بیا دولت سیاست را اجرا کن! از جمله اینکه کارگرها طرفدار این میشوند که دولت بیاید قانون کارش را اجرا کند. نمیتواند در همان حال که از دولتی میخواهد قانون کارش را اجرا کند، در همان حال شعار بدهد که «مرگ بر تو، باید سرنگون باشی!» بالاخره مجبور است فرجه‌ای بدهد. بنابراین صحبت در این سطح بود.

اینکه مردم بدون تفکیک طبقاتی مطرح میشوند، خودش را در چند تا چیز نشان میدهد. یکی اینکه شاخصهای تفکیک طبقاتی توی مردم که اسمش هست "اپوزیسیون"، افکار و تمایلات مختلف در جامعه، توی این سند اصلاً مطرح نمیشود، جوری که اصلاً توی وظایفش هم مطرح نمیشود. رفیق میگوید آنجا نباید وارد کرد. من میگویم هر جا که وارد کنید بالاخره زودتر از بخش وظایف واردش میکنید. که ما نباید بگذاریم مردم بروند زیر این پرچم یا آن پرچم، چون این تمایلات واقعی توی جامعه وجود دارد. بالاخره یک جایی واردش میکنید دیگر! من میگویم واردش نمیکند برای اینکه توی بحث نیست. برای اینکه [گویا] مردم فی‌نفسه گالوانیزه‌اند در مقابل هر جور چیز دیگری. [گویا] مردم وقتی شلوغ میکنند مردم دارند انقلاب میکنند، مردم وقتی شلوغ میکنند مردم دارند میبرند جلو جامعه را!

یک نکته دیگر برخوردار است که به جناح محتشمی میشود. ببینید چند جا این صحبت میشود؛ یکی اینکه: «از این رو میتوان پیش‌بینی کرد که جناح اسلام مستضعفین در اثر همین شرایط دوباره مطرح

سرنگونی جمهوری اسلامی را بدهیم توی این بیابیه، بگوییم جنگ باید قطع بشود و اسراء فوراً مبادله شوند و غرامت پرداخت شود و غرامت به خانواده کسانی که بمب شیمیایی خوردند یا با بمباران شهرها آسیب دیدند. مردمی که قربانی این جنگ هستند، آواره‌ها و غیره باید بتوانند سر خانه و زندگی‌شان برگردند و در عین حال فراخوان بدهیم که مطالباتان را از این رژیم با صدای بلندتر بیان کنید، مطالبات اقتصادی - سیاسی‌تان را بیان کنید. من هم مثل ناصر معتقدم نباید وارد مقولات تنوریک شد توی این اطلاعیه. باید مردم را تشجیع کرد به اینکه حمله کنید، بگیرید، میشود گرفت و اینکه این رژیم را باید سرنگون کرد تا قال این قضیه کنده بشود و غیره.

منتها در مجموع به نظر من، این آغاز پایان جمهوری اسلامی است. یعنی جمهوری اسلامی به سمت آن بحران سیاسی که از آن صحبت کردیم دارد میرود. من فکر میکنم اتفاقاً اگر بحثمان را امروز صبح ادامه میدادیم میبایست به اینجا میرسیدیم که جنگ را دیر یا زود باید ختم کنند. باید بنحوی بالاخره عقب بنشینند جلوی این مطالبات، و از آنجا ادامه میدادیم که بعدش مملکت به چه وضعیتی دچار میشود. من فکر میکنم جنگ را باید ختم میکردند و یک جوری جوابگوی مسأله میشدند. منتها فکر میکنم الان یک درجه این پروسه بیشتر از آن پیش رفته.

یک نکته دیگر که میخواستم بگویم این است که باز ما باید مرگ خمینی را هم بعنوان یک نقطه عطف جالب دیگر توی این پروسه در نظر داشته باشیم که این هم ناگهان پس فردا اتفاق بیفتد دیگر عنان از کف هر کسی در میرود و تضادهای خیلی جدیدی رو میشود که با این جنگ تازه بخشاً مطرح شده. میخواهم بگویم جمهوری اسلامی خیلی فراغت پیدا نمیکند. خوشحالی مردم فکر میکنم فقط یکی دو روز است. طلبکاریشان از هفته آینده شروع میشود و شجاعتشان در مورد اینکه نمیکنم، نمیروم، نمیدهم، حقم را بده و غیره. من فکر میکنم اینها تأثیر دارد و اعلامیه ما هم باید همین را بخواهد از مردم.

"مردم" بدون تفکیک طبقاتی؟!

رفیق امیر(حمید تقوانی) توی بحثش به اینکه رفقا یک چیزهایی گفتند یک اشاره‌ای کرد - که گفتند بین جلسات بوده و روی نوار نیست. بنابراین یک مقدار من مجبور میشوم توضیح بدهم که چه بوده که رفیق امیر اینطور نقل قولش میکند. من آنها را توضیح میدهم و راجع به استنتاجهای خود رفیق بحث میکنم.

ببینید! نقطه ضعف این نوشته که دیروز هم در آن جلسه رسمی بحث شد این است - بنظر من لااقل این است - که در آن مردم در یک شمایل ساده‌ای ظاهر میشوند. مردم اند، از بالا ناراضی اند. او ضعیف میشود و اینها جری میشوند و دیگر معادله از اینجا چیده میشود میرود. بنظر من هیچ درک پیچیده‌تری از مردم اینجا ارائه نمیشود. از جمله اینکه مردم به طبقات و اقشار طبقاتی تقسیم شده‌اند و اینها منافع مختلفی را دنبال میکنند و فقط توی دوره انقلابی است که اینها یک مؤلفه‌های مشترکی پیدا میکند که یک همسویی‌هایی بوجود میآورد توی این اقشار و طبقات. نکته دوم این که مردم توی یک پیشینه تاریخی زندگی میکنند، توی یک حال و هوا و اوضاع تاریخی معینی زندگی میکنند. هر مردم ناراضی در هر مقطعی یک کار مشابهی نمیکند. باید دید آن مردم از چی ناراضی اند و افقشان برای تغییر چیست،

راه‌حلهای راست توی جامعه. در صورتیکه امروز دو جریان بطور عینی میتوانند نان بدهند بنظر من. جریان پرو آمریکا - پرو غربی که حاضر باشد مناسباتش را عادی کند، و کمونیستها بنظرم. هیچکس دیگر نمیتواند نان بدهد. کسی بخواهد این وسط بایستد و نه آن رابطه را با غرب و بازار جهانی محکم کند و همه حشو و زواید داخلی خودش را بزند برای اینکه آن رابطه برقرار بشود، هنوز تروریست باشد، هنوز نگران حزب‌الله لبنان باشد، این نمیتواند نان بیاورد توی ایران. مردم این را میدانند. یا کمونیستها که راه حلشان برای نان آوردن راه حل زیر و رو کننده است که کسی قرار نیست به این زودی راه حلی از اینها مطالبه بکند یا بخواهد که بکند.

رفیق امیر گفت اینها حکمهایی است که در این بحث مطرح شده؛ "کار کمونیستی شدیداً ساده تر میشود". کسی منکر این نیست. اصلاً بحث من این است که اگر مردم را در نظر بگیریم بعنوان طیفی که منافع مختلف توش ایجاد میکند وقتی فشار مشترکی از روی سر همه‌شان بردارید به جان هم میافتند و کار کمونیستی توی یک تضاد طبقاتی تشدید میشود، کار کمونیستی ساده میشود، قوه قهریه دولت تضعیف میشود - که حکم دیگر رفیق است و کسی هم باهاش مخالف نیست. ولی معنیش این نیست که اینجا گفته شده، لزوماً هم این نیست. منظورم این است که اصلاً محال است معنیش این باشد. میتواند به اینجا کش بیاید، ولی معنیش این هست که اقشار مختلف دنبال منافع قشری - طبقاتی خودشان میدوند. و از جمله طبقه کارگر دنبال منافع خواست ویژه خودش در درجه اول به حرکت درمیآید. معنی مقابلش هم این است که توده وسیعی از همین مردم که "خیلی ناراحتند" جلوی طبقه کارگر صف میکشند. من راستش ضعف اصلی این طرح را این میدانم. باز دوباره یکجور مردم را، با اینکه دیگر "عموم خلق" پدیده رقیق شده‌تری است در مقایسه با سال ۵۷، یکبار دیگر توی همان ظرفیت مطرح میکنند.

بنظر من حاصل این ده ساله این بوده که مردم میدانند کجا ایستاده‌اند. و اینقدر حزب وجود دارد برای اینکه به‌اشان بگویند هر کدامان کجا ایستادید، که توی این بحث غایب است. دهها تشکیلات و پرچم توی جامعه وجود دارد که بگوید هر کی کجا ایستاده. بورژوازی و خرده بورژوازی ایران که تا عمق استخوانش ناسیونالیست است میآید و جلوی کارگر انترناسیونالیست میایستند. آنتی-سوسیالیسم اقشار مرفه و صاحب مالکیت جامعه بشدت عیان شده، در صورتی که فلان شاعر همان طبقه داشت برای سوسیالیسم شعر میگفت. الان دیگر حاضر نیست رویش را بکند به مارکسیستها و احترامی به‌شان بگذارد، اصلاً قائل نیست به آزادی زندانی مارکسیست. آن موقع لاهیجی وقتی یک ذره مکث کرد سر آزادی زندانیانی که سوسیالیست هم بودند یا نه، هو شد توسط همان انقلاب ۵۷. امروز همه بورژوازی صف میکشد که منظورم از "آزادی زندانیان" آزادی زندانی‌های راست است، آزادی زندانی‌های چپ نیست.

صف میکشند، صف میکشند. شما مزد میخواهید، یکی هم میخواهد مزد را ببرد بالا. اما فقط مخالف بالا بردن مزد، آن شخص کارفرما نیست، تمام تجاری هستند که اگر تو مزد را ببری بالا قیمت جنسش پس و پیش میشود و میآید عملاً صف میکشد. چه جوری؟ بخاطر اینکه احزابش وجود دارند. صحبت سر تضعیف رژیم است. اتفاقاً رژیم تضعیف میشود ولی باندها و دار و دسته‌های سیاسی داخل جامعه که تضعیف نمیشوند. حزب‌الله بنظر من تو ایران بشدت قوی میشود، برای اینکه میرود بیرون حکومت کار

شده، فعالیتش شده و نقش مؤثرتری بعنوان وکیل مدافع مستضعفین در واقع سوپاپ اطمینان در ترکیب هیئت حاکمه بازی میکنند! یک نکته دیگر این است که آن بخش از هیئت حاکمه که قرار است با تمایلات مردم حتی در ظاهر خوانایی بیشتری داشته باشد بخشی است که پان اسلامیت‌تر است - در این تحلیل. آن بخشی که قرار است بتواند ادای مردم را در بیاورد، قرار است سوپاپ اطمینان باشد و قرار است بتواند مردم را بکشاند به بیرون به اعتراض و توی بحث نان با مردم چفت بشود... آن بخش، بنظر میآید مستضعفین-پرستها و طرفدارهای سیلی خورده‌ها توی حکومت اند!

بحث من این است که اگر شما تصویر خامی از مردم داشته باشید اینطوری است. ولی اتفاقاً چون مردم از پراتیک جمهوری اسلامی دارند درمیآیند این حرف را میفهمند که کی دارد به آنها چه بگوید. اگر آقای عسگر اولادی بیاید بگوید باید تجارت خارجی آزاد بشود، معاملات ما با آمریکا از سر گرفته بشود، مردمی که نان میخواهند در جامعه طرفدار این هستند. نه طرفدار آن کسی که هشت سال سر حکومت بوده و "پابرنه‌ها" هم دیده‌اند چه به سرشان آورده دیگر. یارو میگویی فحش نده به آمریکا دیگر! میگویی خیلی خوب، این دیگر فحش نمیدهد به آمریکا. میگویی مصادره میکند... میگویی "مستضعفین"، "دولتی کردن" و اینها... مردم میگویی بابا جان جنس نیست، نان نیست، لوازم یدکی نیست و آقای رفسنجانی و هر کس دیگری که حاضر است لوازم یدکی را با قرارداد تجاری وارد بکند است که نماینده نان میشود توی جامعه، نه آن کسی که هی میگویی "پابرنه‌ها"، "خانه‌های پولدارها را بدهیم به فقیرها"، یا برویم "مصادره کنیم" یا "بزنیم بشکنیم". پابرنه عقل دارد، پابرنه توی قرن بیستم دارد زندگی میکند، هر کسی توی ته کنج خانه و پستویش امروز میداند که تا وقتی تجارت ایران با آمریکا راه نیفتد، تا وقتی پولهایمان را فلان کشور پس ندهد، تا وقتی اوضاع نرمالیزه نشود، تا وقتی "نفت‌مان" را نخرند، تا وقتی که تحریم اقتصادی را برندارند، تا وقتی تمکین نکنیم به همان مناسباتی که قبلاً توی جامعه وجود داشته - که الان هم خیلی زشت نیست، مناسبات داشتن با آمریکا به همان زشتی سال پنجاه و هفت نیست - نانی در کار نیست، شغلی در کار نیست، مسکنی در کار نیست، نفتی در کار نیست...

اتفاقاً الان کسی که این را بدهد حکومت ثبات و نظم است که بتواند برود قراردادش را ببندد، کسی که بتواند به‌اش احترام بگذارند و سفیرش را قبول کنند. یعنی کسی که سفیرش را توی آمریکا قبول میکنند است که مردم بعنوان کسی که میخواهد فشارهای اقتصادی را از روی ما بردارد به‌اش نگاه میکنند. نه کسی که بیاید توی خیابان قیل و قال بکند راجع به "مستضعفین". مردم "مستضعفین" را خیلی شنیده‌اند و اصلاً دیگر حالشان بهم خورده. میدانند چرند میگویی این. اینها جماعتی هستند که ما را بردند جنگ، این جماعتی اند که ما را به هزار و یک فداکاری مجبور کردند، این جماعتی اند که سرنیزه گرفتند پشت ما با پاسدارها و بسیجی‌هایشان و از ما باج گرفتند برای جبهه‌ها. این نان خواستنش این است. مردم میدانند نقش این جریان مستضعف‌پرست دولت چیست. منتها بنظر اینجا چون مردم حتماً از موضع رادیکال و چپ نان میخواهند، طرفدار مصادره اند وقتی نان میخواهند! ممکن است طرفدار راه افتادن دوباره شهربانی باشند وقتی نان میخواهند.

میخواهم بگویم مردم بدون پیچیدگی‌های واقعی که توی جامعه هست در نظر گرفته شده‌اند. فی‌نفسه گالوانیزه در نظر گرفته شده‌اند در مورد

ایران که - من برای همین گفتم جناحی که بتواند این وسط تعادل را نگهدارد یک طیف وسیعی از حامی بورژوا دارد، حامی خرده بورژوا دارد... و اینها جلوی مطالبات رادیکالتر توی جامعه و مطالبات طبقه کارگر میایستند. اعتصاب کردن آسانتر است. معلومه که آسانتر است. تظاهرات کردن آسانتر است، اعلامیه پخش کردن آسانتر است، ولی معنیش این نیست که این اعتصاب و تظاهرات با یک روی خوش کل اجتماع مواجه میشود که در نتیجه‌اش به فاز بعدیش فوری ارتقاء پیدا میکند. ممکن است با ۶ ماه اعتصابات کارگری که دولت میتواند یکجا توافق کند و یکجا توافق نکند روبرو باشید، و به فاز بعدی هم منتقل نشود. هی اعتصاب بشود هی یکی خواستش را بگیرد یکی خواستش را نگیرد، دوباره اعتصاب بشود. خب این برای ما معلومه بهتر است. ولی هنوز نمیشود این تصویر سوزنی اول تا آخر را به قضیه داد که - به قول رفقا - باز بحث قدرت سیاسی دوباره بوسیله مردم مطرح میشود. بنظر من گرایش به اینکه بحث قدرت سیاسی مطرح نشود زیاد است، بخاطر اینکه بورژوازی نمیخواهد بحث قدرت مطرح بشود. بخاطر اینکه خرده بورژوازی نمیخواهد بحث قدرت سیاسی مطرح بشود. توی انقلاب علیه شاه که به آن سرعت این قضیه رشد کرد، بخاطر این بود که هر دوی این اقشار میخواستند، نماینده‌شان هم معلوم بود کی هست و میخواستند. حتی یک بورژوا پشت شاه نایستاد. امروز کل بورژوازی ایران بنظر من پشت جناحی که بخواد این پروسه را به یک استحاله تبدیل کند میایستد.

برای همین من میگویم واضح است که اوضاع گشایش خیلی زیادی پیدا میکند. ولی توی این گشایش اوضاع دو گرایش اصلی هست. گرایش رادیکال توی جامعه که میخواد این بحث را به قدرت سیاسی بکشاند، میخواد به تغییرات رادیکال بکشاند، میخواد به سرنگونی قاطع جمهوری اسلامی بکشاند، میخواد به راه حل انقلابی برای نان و هر چیز دیگری بکشاند... و گرایشی که نمیخواد به اینجا بکشاند، نمیخواد اصلاً خیلی از این سؤالها در طول این دوره مطرح بشود. بلکه میخواد با چکش‌کاری تدریجی این قضیه را در یک مقطعی از این دستش غیب کند و از آن دستش دربیآورد. میخواد اوضاع طوری باشد که انتقال قدرت دیگر - دقیقاً به همان دلیلی که رفقا میگویند، بخاطر اینکه میتواند شهر را شلوغ کند - انتقال قدرت کار یک معامله ساده باشد نه کار شلوغ کردن. بنابراین پایه‌ای که الان پُل را نگهداشته‌اند، قبل از اینکه آن یکی را زیرش بگذارد، از زیرش نمیکشد. میایستند و از آن دفاع میکنند.

این که میگویم معنیش این نیست که من میگویم میتوانند، میکنند، اینطوری میشود. من دارم میگویم چی در این بحث غایب است. من میگویم که آینده ایران را این محافظه‌کاری رقم میزند. اتفاقاً من میگویم کشمکش است دیگر. دوره‌ای که شروع میشود دوره کشمکش طبقاتی است که واقعاً طبقات جلویست هستند. منتها استنتاجاتی که از این میکنم. میگویم شما تجسم دوره انقلابی را میکنید. میگویید به دنبال اعتلاء انقلابی کار خوب پیش برود میشود دوره انقلابی - بقول رفیق ایرج (آزین) - من میگویم این تجسم زود است. بنظر من تجسم جنگ داخلی محتمل‌تر است. تجسم کشمکش خصوصاً آمیز در جامعه ایران بین نیروهای متفرقش که باید زود حل و فصل شود محتمل‌تر است. چون ایران لبنان نیست. بنظر من کسی برای کمونیستها که از زندان قصر میآیند بیرون هورا نمیکشد. هیچ کارگری هم دنبال یکی از این رهبران فلان که از خارج آمده‌اند نمیرود. امام خمینی‌ای درکار نیست. کسی نمیتواند توی این جامعه فتوا بدهد. کسی نمیتواند مردم سیصد هزار

میکند. یعنی در عمل ضد قانونی. ضد کارگریش شدت دستش باز میشود. خب دست آنها هم باز میشود، فقط دست ما که باز نمیشود. چاقو میکشد به روی تظاهرات کارگری. چاقو میکشد به روی اعتصاب کارگری. ممکن است رژیم قدرت قهریه نداشته باشد ولی حزب‌الله دارد اگر کارگر صدایش را بالا ببرد. شوراها و مجامع عمومی با هجوم ارتجاع علنی توی خیابان روبرو میشوند.

میخواهم بگویم وقتی من از کشمکش و یک حالت بی‌قانونی‌تری حرف میزنم در مقابل "بحث اعتلاء"، منظوم این است که طبقات و اقشار مختلف با تمایلات مختلف به میدان میآیند. من این "همگانی شدن" را اینطوری میفهمم که در مقابل رژیم خمینی - که واقعا بلیه‌ای نازل شده‌ای به سر جامعه ایران است - همه همسو بشوند. ولی بنظر من این از یک درک ساده‌ای از مردم ناشی میشود. بنظر من کوتاه‌نظری که در یک چنین دوره‌ای به اقشار مختلف حاکم میشود، باصطلاح راضی شدنشان با آلترناتیوهای کوتاه-مدت پی در پی، دیده نمیشود. طرف در این موقعیت است که امروز رفسنجانی دارد این کار را میکند، آقای بازرگان دارد این کار را میکند، فلانی دارد این کار را میکند، من چکار کنم؟ این را نمیگوید که "کل رژیم جمهوری اسلامی را باید نابود گردد". نگاه میکند ببیند کی دارد یک تکه نان جلویش پرت میکند. مردم نان میخواهند دیگر. هر کسی منافعش را میخواهد دیگر.

تمام کسانی که شغل میخواهند، قبل از اینکه به انقلاب فکر کنند که در نتیجه‌اش ممکن است یک نظامی بوجود بیاید که شغل داشته باشند، به این فکر میکنند که همین الان توی همین رژیم، کیست که یک راه حل واقعی برای ازدیاد شغل را میدهد. و آن کس هر چقدر هم آدم کشته باشد توی اوین، هر چقدر هم کثیف و پلید باشد در مقطع فعلی، برای یک دوره‌ای میشود نماینده منافی در جامعه که مردم برایش صبر میکنند. آقای رفسنجانی دستش تا اینجا توی خون همه است. اما فکر میکنید توی چند تا خونه دعاگو دارد الان توی تهران؟ مردم پیچیده اند، مردم اینطوری نیستند که از اول یک پروسه انقلابی تا آخرش، یک احساس نسبت به چیزی داشته باشند. خود شریف امامی هم که میآید یک درجه سر کار، توی ده تا خونه میگویند بگذارید این کارش را بکند ببینیم چه میشود. آخر همه مردم که درجا نمیخواهند همه هست و نیستشان را در پروسه بعدی قمار کنند. میخوانند بتدریج بشود این پروسه. هر اتفاقی میافتد با مشقت کم بشود. این فرق مردم امروز با مردم ۵۷ است بنظر من. آن مردم تجربه‌ای از آن فدکاری و خون و خونریزی که توی یک پروسه اینطوری پیش میآید نداشتند. اینها دارند، اینها همه‌شان میدانند چه میشود دقیقاً.

آنموقع با دل‌گندگی وارد مبارزه شدند. خود چپ ایران، خود ما با چه تجسمی از مشقات این مبارزه واردش شدیم؟ و همه، همه این درسها را گرفته‌اند. و وقتی طرف نگاه میکند میگوید مهدی بازرگان بابا جان، مهدی بازرگان. خودم انگولکش میکردم یک موقعی بعنوان یک مرتجع، خودم علیه‌اش شعار دادم، خودم هوش کردم، ولی امروز دوباره مهدی بازرگان. بگذارید یک‌خرده قضیه آهسته برود، بگذارید کار انجام بشود. نمیگویم همه مردم باز میآیند این را میگویند. این گرایش اینقدر قوی است توی جامعه ایران، گرایش به تغییر تدریجی، گرایش به اصلاحات خرد خرد، گرایش به گرفتن منافع بورژوازی در درجه اول و سپس کارگرها صدایشان دربیاید، این گرایش اینقدر قوی است در جامعه امروز

نفری را بکشاند یکجا و یک شعار بدهند. هر کسی حرف خودش را دارد. و توی یک چنین جامعه‌ای وقتی کنترل نظامی و سیاسی از آن برداشته میشود این جامعه به جان هم میافتد، قبل از اینکه همگی به جان یک شخص ثالثی بیفتند این جامعه به جان هم میافتد. بخصوص که آن شخص ثالث "مربوطه" هی خودش را وجیه‌المله میکند و با بحث صلح، با بحث میخوام شغل درست کنم، با بحث لوازم یدکی، با بحث اینکه سفیر سوئد هم الآن دیگر مفرش را دانه کرد، با بحث اینکه آقای میخانیل گورباچف هم از ما دیدن کرد، با بحث اینکه ایشان در کنفرانس غیرمتعهدها سخنرانی کرد... خودش را دارد تبدیل میکند به یکی از شخصیت‌های سیاسی ماندگار. از آن طرف هم آمریکا، فرانسه، انگلستان، با یک میلیون و نیم به سفارتش دادن، قبول کردن ازش که بیاید از بانک جهانی وام بگیرد، او را در ذهن مردم ایران معتبرتر و بمان‌تر میکند.

من میگویم اوضاع شلوغ میشود، ولی زیر چتر یک حکومتی که دارد استحاله میشود. نه اینکه اوضاع شلوغ بشود در حالیکه حکومتی دیگر تاکتیک‌هایش را توی خیابانها گم کرده و ذلیل شده مثل شاه سال ۵۷. اوضاع شلوغ میشود، ولی زیر جمهوری اسلامی که دارد تغییرات تدریجی میکند. زمانی که خمینی بمیرد، این بنظر من این پروسه تسریع میشود. ولی من استنباطم این است: جمهوری اسلامی قبل از اینکه کلاً به آن وضعیت ذلت بیفتد، تا حدود زیادی دست جریان معتدلش میفتد. و تا حدود زیادی جناح مستضعف‌پرور خودش را میکند توی لانه، بدون اینکه آوانسی به اپوزیسیون بیرون از خودش بدهد. میایستند و کار میکنند، بنظر من. در آن مقطع است که باید ببینیم آیا این جمهوری اسلامی تعدیل شده برای اینکه زیر فشار مردم است، این جمهوری اسلامی که میخواد اوضاع را نرمالیزه بکند، چقدر میتواند بماند؟ بنظر من بعنوان جمهوری اسلامی نمیتواند بماند. آنجا است که یک حد نهایی این مسأله تعیین میشود. و فکر نمیکنم یک دوره طولانی حکومت "آلفونسین" داریم با رفسنجانی. ولی فکر میکنم یک جمهوری اسلامی داریم که یک سال دیگر عمر میکند و توی این قضیه تحولاتی را از سر میگیراند.

از بیرونش هم که نگاه بکنیم - وقتی بحث اپوزیسیون غایب است - مسأله همین است دیگر. شاه را که میخوایم ببندازیم، من نمیتوانم بروم سر خیابان سرسبیل بگویم شاه را ببندازیم مردم بیایند پشت من! یک رهبری، یک کسی در یک جایی میگوید شاه را ببندازیم. آقای بنی‌صدر نخواهد گفت رفسنجانی را ببندازیم، آقای بازرگان نخواهد گفت رفسنجانی را ببندازیم، سلطنت‌طلبها نمیایند بگویند رفسنجانی را ببندازیم. میایستند، همه‌شان میایستند ببینند توی این معادلات جدید چه جایی برای آنها منظور شده. و اینها هم با هم بازی میکنند سر این قضیه.

به هر حال گفتیم من با خیلی چیزها اینجا اختلاف ندارم از جمله اینکه ما چکار باید بکنیم و اوضاع چقدر میتواند به یک اعتلاء تبدیل بشود و غیره. من میگویم روی مردم سرمایه‌گذاری نکنیم بعنوان مردم، که انقلاب توی وجودشان است، که هر وقت ناراضی اند انقلاب میکنند، که کاری نداریم اپوزیسیون چه به‌شان میگوید و کی چه راهی جلوی‌شان میگذارد، اینها کار خودشان را میکنند و نان میخوانند و انقلاب میشود! روی مردم اینجور سرمایه‌گذاری اشتباه است. مردم طبقات مختلف و اقشار مختلفشان جور دیگری فکر میکنند، و خودمان را برای کشمکش با مردم آماده کنیم اتفاقاً! اگر داریم از طبقه کارگر حرف میزنیم، خودمان را با یک کش و

قوسی با این مردم، که آن هم خانه میخواد و نان میخواد و غیره، ولی میخواد ببندازد روی گرده ما، آماده کنیم دیگر! این معنیش این است که اصطکاک‌های داخل این مردم اینقدر هست که نگذارد بقوریت برآیند حرکتشان یک انقلاب باشد. بعدش - بحث دیروز ما هم همین بود که - پراتیک ما تعیین میکند که میتواند اعتلاء باشد یا نه. پراتیک صف پیشرو طبقه کارگر، پراتیک بخش سوسیالیست جنبش کارگری. این پراتیک - دیروز هم گفتیم - باید بتواند مطالباتی از طبقه کارگر را تبدیل بکند به یک مطالبات وسیع اجتماعی. بنظرم آنجا مسأله مهم این است که اولاً کارگران میتوانند اکثریت‌شان زیر پرچم بخش رادیکال جنبش بیایند؟ یا جذب حکومت و جناحهای محافظه‌کاری میشوند که به‌شان وعده نان میدهند؟ ثانیاً این جنبش کارگری میتواند شعارهای عمومی - اجتماعی مطرح بکند که بخاطرش مومنتوم و لنگر حرکت بجلو باقی بماند؟ مثل آزادی زن، مثل آزادی مذهب، مثل آزادی زندانی سیاسی، مثل جدایی مذهب از دولت و غیره، که مردم را سر این بکشاند به صحنه با رهبری طبقه کارگر و رهبران کارگری توی جامعه؟ اینها سؤال است اینها جواب نیست بنظرم. بحث "اعتلاء انقلابی" آخر این سنوالات است، آخر این که این سنوالات جواب بگیرد. توی این بحث این سنوالات مطرح نمیشود، جواب هم نمیگیرد.

راستش من فکر میکنم این احاطه همه ما به تئوری مارکسیسم، این تجربه ده - پانزده ساله‌مان از عمل انقلابی، باید یک جایی به کار برود. چون اینکه رسیدن به این نتیجه که "رژیم حالش خراب است"، "کار ما ساده میشه و طوطی قورباغه نمیشه" اینقدر زحمت و دردسر احتیاج نداشت از جانب ما. اگر ما بگوییم رژیم حالش خراب است یا نه، قبول داری بالأخره حالش خراب است؟! خُب معلومه حالش خراب است! من خودم خیلی وقت است دارم میگویم حالش خراب است. بعنوان یک حزب کمونیست داریم میرویم یک چیزی به طبقه کارگر بگوییم. داریم میرویم انقلاب میشود! نه، انقلاب را به این معنی به کار نمیبریم! باشد، اعتلاء انقلابی میشود! به این معنی هم به کار نمیبریم که اعتلاء انقلابی میشود، به این معنی به کار میبریم که تحرک بیشتر میشود؟ نه، باین معنی بکار میبریم که رژیم "حالش خراب است"؟! من میگویم این که کار نشد آخر! ما میخوایم برویم بگوییم چه را ببین توی اوضاع آتی.

رفیق میگوید که آنجا لزومی نداشته! بنظر من این چیزها توی این سند ظاهراً لزومی نداشته که وارد کشمکش طبقات بشویم! که در شرایطی که اتفاقاً قرار است تحرک طبقات زیاد بشود، وارد کشمکش‌شان و تأثیراتشان بر سیر محتمل بشویم! لزومی نداشته وارد پرچمهای مختلفی که در سطح جامعه برافراشته شده بشویم! لزومی نداشته وارد تغییر اوضاع درونی خلق و مردم، و تغییر عمومی همین مردم در یک چهارچوب تاریخی به نسبت ده سال پیش بشویم! لزومی نداشته وارد توانایی‌های متنوع بورژوازی برای تطبیق با این شرایط بشویم! لزومی به همه اینها نداشته!! ما میتوانستیم با یک رژیمی که "وضعش خراب است" و یک مردمی که ناراضی اند و یک آزدانی که نمیتواند شلیک بکند، همه دنیا را توضیح بدهیم! بنظرم این را داریم رویش بحث میکنیم.

من نمیخوام بگویم بحث رفقا این است. خود رفیق امیر در دفاعش یا رفیق ایرج در دفاعش، هی بحث خودشان را از ظرایفش حرس میکنند و تبدیل میکنند به چهار تا حکمی که احدالناسی نمیتواند با آن مخالف باشد که وضع رژیم خراب میشود و ما فرجه برای

برویم توی جنبش، میگویند حزب کمونیست اعتلاء انقلابی دیده است دیگر! خیلی نمایاند از ما چیزهای عجیبی بپرسند. که مثلاً بگویند تمام مبارزه طبقاتی، اپوزیسیون، کشمکش، استحاله در این بحث مستتر است! آخر مستتر نیست! حزب کمونیست اعتلاء انقلابی دیده، بوقش را زده، بریزیم دیگر! هر کسی از ما این را بشنود این را میبیند. این کسی هم که اینجا در مخالفت با این "تبیین از اوضاع" بحث میکند، دارد این را هشدار میدهد. نه اینکه میخواهد منکر این بشود که رژیم دچار بحران شد یا نه! آیا این بحران سیاسی را میبینیم یا نه؟! اصلاً معلوم است میبینیم من که هیچوقت دست بر نداشتیم از اینکه بحران سیاسی در ایران وجود دارد. میگویند بحران سیاسی میشود؟ من میگویم هست! میگویند رژیم میرود به سمت ضعیف شدن؟ میگویم هست، ضعیف شده، اصلاً از دو سال پیش دارد ضعیف میشود. میگویند فضای حرکت ما باز میشود؟ فضای حرکت ما، بنا به گزارشهایی که آمده، قبل از صلح و قبل از مرگ خمینی باز شده. اصلاً بحث سر همین بود که بچه‌ها به آکسیون‌نیم افتادند و ضربه خوردند دیگر. پس معلوم است فضای حرکت باز میشود. من سئوالم این است که این شرایطی که تصویر میکنیم چه باید باشد برای طبقه کارگر؟ کسی نمیگوید شعار اقتصادی بدهیم، شعار سیاسی ندهیم. مگر ما همین امروزش که گشایش نبوده شعار سیاسی نمیدادیم؟ یا مثلاً حکومت کارگری را ترسیم کنیم! مگر نمیکردیم؟ مثلاً همین الانش نمیکنیم؟ حرف ما باید یک چیزی داشته باشد متناسب این اوضاع. نه اینکه حذف یک چیزهایی برای این اوضاع! اتفاقاً من میگویم این دوره دوره‌ای است که مسأله منفعت مستقل طبقه خیلی تعیین کننده میشود. سقوط جمهوری اسلامی، سرنگونی رژیم خواست طبقه کارگر هست، ولی گویای منفعت مستقل طبقه کارگر نیست.

هر تأکید ما به آنکه باید بکنیم برای اینکه مردم بروند به سمت این سرنگونی هنوز کافی نیست. آنچیزی که ما باید تأکید بکنیم این است که طبقه کارگر توی این ماجرا چه جوری صف خودش را نگهدارد و چه جوری مطمئن باشد، توهم نداشته باشد به بورژوازی و خرده بورژوازی چه در بالا، چه در سطح کوچه و مدرسه، چه در سطح دانشگاه، چه در سطح احزاب مستضعف‌پروری که به جانش میافتنند، چه در سطح مجاهد و فدایی که می‌آیند سراغش. طبقه کارگر باید با یک شاخصهای عینی به سمتش برود که توی این استنتاجها هست، ولی میگویم آن تحلیل این استنتاجها ازش درنمی‌آید دیگر. شورا و کنترل کارگری و همه اینها فقط از "رژیم وضعش خراب میشود" و "به بن‌بست میرسد" و "اعتلاء انقلابی" است درنمی‌آید. مگر اینکه بگویم اتوماتیک کمونیستها در هر شرایطی شلوغ بشود این کارها را میکنند. که این را گفته‌ایم دیگر. من میگویم دلایل خیلی حادثتری وجود دارد برای تأکید روی حرکت مستقل طبقه.

بعلاوه در این بحث یک سری فاکتورهای مهم و کنکرت تذکر داده میشود توسط رفقای مختلف، که اینها را هیچوقت رفقا نمیگویند قبول است! مثلاً رفیق ناصر میگوید سه میلیون به بیکاران کشور اضافه میشود، ولی حزب کمونیستی یک شاخص تعیین کننده است در ارزیابی و حرکت طبقه کارگر، اما این خیلی در بحث هضم نمیشود، که بگویم خب، آره این را اگر وارد کنیم اینطوری میشود. من میگویم خب وارد کنیم این چیزها را دیگر. وارد کنیم توی بحثمان بپریم از خودمان بیرون. رفقا میگویند از این سند دفاع میکنیم، خب ما هم داریم به این سند نقد میکنیم. اگر بنا است از این سند دفاع کنیم ولی این حرفها را شفاهی قبول کنیم، آنوقت کافی نیست. من میگویم باید این حرفها را طوری قبول کنیم که

فعالیت پیدا میکنیم! پس بحثمان سر چیست؟ بحثمان سر این است که چه چیزی اضافه بر این ما میتوانیم برویم بگویم؟ من میگویم اگر شما بیاید امروز اعتلاء انقلابی پیش‌بینی کنید - و آن هم بر روی معادله مردم-رژیم، آهم رژیمی که خودش در دوراهی میتواند و نمیتواند ساده‌ای قرار گرفته - طبقه کارگر را به یک سمت مینویسد، یکی دیگر که بیاید بگوید بابا جان مردم را دستجمعی نبین، توی اینها تضاد هست [به سمتی دیگر]. میدانم رفیق امیر و ایرج این را میدانند. من میخواهم راجع به رهنمود حزب به طبقه کارگر حرف بزنیم که بالأخره یک سندی آن را حمل میکند. میخواهم آن چیزی که رفیق امیر و ایرج میدانند توی آن سند باشد، نمیخواهم که توی خودشان باشد و سند یک چیز دیگر باشد.

من بحث این است؛ این خوش خیالی است اگر تصور کنیم این تحرک همه چیزش تحرک ما است و نه تحرک بورژوازی و نه تحرک خرده بورژوازی. خوشخیالی است اگر فکر کنیم که رژیم یک قالب نشکنی دارد و اصلاً یک چیز خشکی است که یا میشکند و متلاشی میشود، و یا میزند و میماند به همین شکل کامل و جامعش! تصور عقب‌نشینی این رژیم را بکنید. واضح است اصلاً بحث من این است که این رژیم عقب‌نشینی میکند. این اشکالی که بخودش میدهد از سر ناگزیری است برای اینکه متلاشی نشود عقب‌نشینی میکند. من بحث این است. یکی میگوید "متلاشی میشود". من میگویم قبل از اینکه متلاشی شود عقب‌نشینی میکند. یک جایی یک قدری عقب‌نشینی میکند برای اینکه بخشهای مختلف جامعه را به سمت خودش بکشد و بتواند بخشهای رادیکالش را ایزوله بکند و بتواند بزند. اگر بتواند بزند آنوقت اعتلاء انقلابی در کار نخواهد بود، اگر نتواند بزند است که اعتلاء انقلابی در کار خواهد بود.

رفیق امیر میگوید هیچ پاسبانی را من نمیبینم شلیک بکند. من میگویم این رژیم جری‌تر میشود توی سرکوبش بعد از این شکست. این خوشخیالی است به طبقه کارگر، خوشخیالی است به تشکیلات حزب کمونیست، که بعد از این "صلح ذلیلانه" - بنظر من این صلح آنقدر ذلیلانه نیست راستش - بعد از این، این رژیم اصلاً کسی ندارد که شلیک بکند به مردم! من میگویم نه فقط دارد و میکند، بلکه چنان خارج از حکومت اینها را سازمان میدهند که تو فکر میکنی مردم عادی دارند شلیک میکنند به تو. میکنند این کار را. نمونه کردستان بنظرم خیلی گویا است. این تبیین توی کردستان، بحث قدرت سیاسی را خیلی جلو میبیند. من بحث جنگ با دمکرات را خیلی جلودر میبینم. میگویم دقیقاً بخاطر اینکه این رژیم کاری جز این نمیتواند الان بکند که کشمکش طبقاتی را تشدید بکند، برای اینکه با نیروی صرف حکومتی خودش قابلیت کنترل اوضاع را ندارد، باید بتواند کاری بکند که بخشی از جامعه جلوی بخش رادیکالش بایستد. برای اینکه خودش بتنهایی با پان-اسلامیسم و فلاشش نمیتواند بایستد. باید ناسیونالیست و منفعت‌طلب بورژوا و خودمختاری-طلب کرد را بگذارد جلوی جناح رادیکال همان جنبشها و همان مردمی که امروز ناراضی اند. باید بتواند این کار را بکند و سعی میکند این کار را بکند بنظر من. مثل هر حکومت دیگر بورژوایی سعی میکند توی یک شرایط بحرانی جامعه را درش شکاف بیندازد. و این شکاف عینی و واقعی است و تشدید شده در تاریخ معاصر ایران. من هم میدانم رژیم خیلی نمیتواند استحاله بکند ولی میگویم شروع میکند به این کار دیگر.

بالأخره حرفمان باید معنی‌ای بدهد! ما اگر امروز با این بحث

دوره بورژوازی، این دفعه نه فقط از قالب سازمان رسمی جمهوری اسلامی، از درون و بیرونش جلوی طبقه کارگر و رادیکالیسم بایستد. برای اینکه تمام بحث قبلی ما همین بود. بورژوازی میخواد این انتقال بدون دامن خوردن به یک اعتلاء انقلابی عمل کند و این کار را میکند. بورژوازی ایران در این دوره که رژیم اسلامی ضعیف شده، بدان که میخواد جلوی اعتلاء انقلابی را بگیرد. منعایش این نیست که سازش کند. معنایش این است که دستجات "کارگر-زن" بیشتر میشود، دستجات "کمونیست-زن" بیشتر میشود، تبلیغات ضد کمونیستی شدید میشود. نه توسط فقط خود رژیم که ضعیف شده، توسط ناسیونالیستی که حالا دم درآورده. توسط مهدی بازرگان، توسط بختیار، توسط بنی صدر، توسط مجاهد. برای اینکه هر کسی خودش را به تعیین تکلیف نهایی نزدیکتر حس میکند.

من فکر میکنم اینها را باید دید و علیه‌شان موضع گرفت. من وقتی گفتم آخه این چه جور بحثهایی است که مستتر است و توی وظایف خودش را نشان نداده، یا اصلا کی وارد میشود که توی وظایف خودش را نشان بدهد، منظورم همین است. باید توی وظایف خودش را نشان بدهد دیگر. ما باید تبلیغ "ضد ناسیونالیستی" بکنیم، ما باید تبلیغ ضد "انظم" بکنیم. بگوییم این نظمی که اینها میاورند چیزی جز اختناق نیست. ما تبلیغ روشهای واقعی آلترناتیو خودمان را برای معیشت مردم ارائه بکنیم. و بگوییم که نروید دنبال دنبال yx و z برای حل معیشت. دقیقاً بخاطر اینکه این را میبینیم که یک عده‌ای با آلترناتیوهای متنوع میآیند سراغ طبقه کارگر و میخوانند ما را آنجا بکوبند. به این معنی سوال نباید کاهش پیدا بکند به وضع رژیم. سوال باید این باشد: اوضاع طبقه کارگر و نقشش و وظایفش در دوره آینده. یکی از فاکتورهایش وضع رژیم است، ولی تقلیل دادن بورژوازی به رژیم، و تقلیل دادن موانع سد راه طبقه کارگر به آن موانعی که رژیم میتواند در راه طبقه کارگر ایجاد بکند، بنظر من اشتباه است. بعلاوه اینکه توی خود این وضعیت رژیم هم، یک چیزهایی نادیده گرفته میشود. هارترین شرایط رژیم شاه وقتی بود که در ضعیفترین موقعیتش قرار داشت. جمهوری اسلامی اگر بخواد کنترل اوضاع دستش باشد، آن موقعی که دارد عقب مینشیند آن کسی را که زورش برسد میزند. بنظر من یک فضای باز سیاسی نباید ترسیم بشود.

برای همین گفتم که بنظر من عنصر خشونت توی جامعه ایران، دوزش میرود بالا. و این خشونت از طرف حکومت و از بیرون حکومت و از طرف تمام طبقات نسبت به هم اعمال میشود. این فرق دارد با وضعیت اعتلاء انقلابی. بنظرم تعریف اعتلاء انقلابی لااقل این است که جهت خشونت یکسویه است. جهتی که خشونت دارد لنگر بر میدارد به سمتش دو طرف اصلی دارد. بنظرم اینطوری نیست. برای همین گفتم جنگ داخلی چرا نباشد برای سه ماه؟ شما میگویید اعتلاء انقلابی میشود برای سه ماه و بعد کودتا میشود. من میگویم جنگ داخلی میشود برای سه ماه و بعد کودتا میشود. اینطور چرا نباشد؟ نمیگویم اینطوری میشود. میگویم این هم همانقدر واقعی و عینی است.

من فقط میخوام بگویم که الان با توجه به این اوضاع، این بحث یک مقدار به گذشته تعلق دارد. یعنی پیشنهاد میکنم به جای اینکه راجع به اینکه جنبش کارگری در سال ۶۶ افول کرده یا نزول کرده، اگر لازم است راجع به این حرف بزنیم که جنبش کارگری با این اوضاع چه کار میکند. من تصورم این است که زمینه خیلی

آنها را در سندمان بگذاریم. یعنی بحثهایی در مورد شکافهای طبقاتی، اپوزیسیون، دورنمای کشمکشهای طبقاتی، که هنوز ممکن است برآیندش فشار روی رژیم نباشد، بلکه فشار رژیم روی طبقه کارگر باشد. از قبیل تماس گرفتنش با حزب دمکرات برای تداوم جنگ با ما. میگوییم تهران را حالا بگیریم فلان کند، کردستان را چکار میکنید؟ من میگویم یارو رفته با صدام حسین قرارداد بسته؟ خیلی خوب، به کردستان هم میگوید آقای دمکرات بیا ببینیم همدیگر را - حالا پنهانی بعدا علنی - ولی بیا ببینیم. نمیخواد به او چیزی بدهد، میخواد ما را با او بزند دیگر. هنوز ممکن است به قدرت سیاسی در کردستان نزدیک نشویم، باز یک دوره فشار دیگر را از سر بگذرانیم. هنوز ممکن است اینطور بشود.

میخوام بگویم نتایج متفاوتی از بحث درمیآید اگر شما بخواهید عنصر اختلاف طبقاتی را [تأکید کنید و بگویید] که آن است که گشایش پیدا میکند. بنظر من در ایران آن چیزی که امروز باز میشود، تحرک یک طبقه نیست، تحرک مردم نیست، مخالفتهای طبقات مختلف است که تازه شروع میکند علنی بشود و توسط خود آن طبقات اعمال بشود، نه توسط یک پان-اسلامیسمی که از قول یک طبقه‌ای و آنهم بزور جلوی دهانش را گرفته، علیه کارگرها میزده. یارو میخواست اضافه حقوق ندهد و این نمیگذاشته. و میگفته "تو ساکت شو من میخوام یک جور دیگر این را خفه‌اش کنم". حالا او میخواد دیگر اضافه حقوق ندهد. حالا تو قانون کار خودت را بیاوری این دفعه جلوی مقاومت میشود. قانون کار جمهوری اسلامی این دفعه با مقاومت محکمتری روبرو میشود از طرف کارفرما، از طرف صاحب سرمایه. تا آن [قانونی کاری] که تا دیروز که سر کار بود و صلح ذلیلانه نکرده بود. دیگر مجبور نیست جلوی شورای اسلامی کوتاه بیاید اگر بنا باشد جامعه تحرکش زیاد شده باشد، نمیدهد، میبندد، میرود.

میخوام بگویم بحث در این سطح است. من راستش این را حرکت غیرمنصفانه میبینم از طرف خود رفقا به بحث خودشان - که بیایند کاهشش بدهند به اینکه وضع رژیم خراب میشود، یا فضای ما باز میشود، اینها را که همه قبول داریم. تحلیل ظریفتری کردیم از اوضاع. من میگویم خُب چرا باید به این کاهش داد تا جلسه ساق شود؟ من میگویم خُب جلسه همین الان ساق بشود دیگر، وضع رژیم خراب نمیشود؟ چرا خراب میشود. اوضاع ما بهتر نمیشود؟ بنظرم اوضاع ما حتماً دارد بهتر میشود، یک دلیلش این است که توی جمهوری اسلامی اوضاع از این بدتر نمیتواند بشود. با هر شکاف و هر وضعیتی و هر اتفاقی، وضع ما بهتر میشود، وضع طبقه کارگر برای حرف زدن بهتر میشود. آیا وظایف تعرضی پیدا نمیکنیم، وظایف مربوط به قدرت سیاسی پیدا نمیکنیم؟ آیا فراخوان مربوط به قدرت سیاسی نباید بدهیم؟ بنظرم حتماً باید بدهیم، معنی پیدا میکند، عمل باید بکنیم به آن. ولی خُب این بحث با آن چیزی که میگذاریم جلوی کارگران، چند تا چیز است دیگر. و آن آموزشی که میبریم توی صف‌مان و آن باورها و خوش‌باوری‌هایی که ایجاد میکنیم. اینها چند تا چیز است بنظرم.

من بحثم این است: من میگویم شهر شلوغ میشود، ایران هم شلوغ میشود، جمهوری اسلامی هم کنترلش کم میشود و غیره، درست است؟ ولی طبقه کارگر برای به انقلاب نزدیک شدن، موانع عمده‌ای روبرویش هست. برای بوجود آمدن یک اعتلاء انقلابی در ایران موانع اساسی هست. و آن این است که کشمکش طبقاتی باعث میشود یک

و اگر عراق به جنگ ادامه بدهد باید قاعدتاً تحریم را روی عراق بگذارند دیگر. یعنی با همین پرچم میروند بیرون و تقاضا میکنند که تحریمهای مختلف را از رویشان بردارند و معاملات را با آنها از سر بگیرند. من میگویم این تأثیر فوری دارد روی زندگی مردم.

واقعیتهای این است که در طول دوره هفت-هشت ساله انقلاب، درآمد سرانه هر قدر که بوده، قدرت خریدش بطور مادی به یک دهم آن چیزی که داشته تنزل پیدا کرده. این واقعیت اقتصاد ایران نیست. اینطور نیست که ظرفیت تولیدی ایران یک دهم شده در نتیجه این جنگ و انقلاب اسلامی. خیلی چیزها زیر ظرفیت استفاده میشود و خیلی چیزها در نتیجه بازار سیاه و اینها، قیمتشان افزایش پیدا کرده، مردم نمیتوانند بخرند، اینها قابل اصلاح است. حتی در چهارچوب رژیم. یعنی برگشتن به سطح زندگی سال ۶۲-۶۳ غیر ممکن نیست از نظر اقتصادی در چهار چوب همین رژیم جمهوری اسلامی. به این معنی فکر میکنم اصلاحاتی هست. منتها در رابطه با اینکه چه باید بکنیم و اینها... فکر میکنم باید خودمان را برای شرکت خیلی فعال در جنبش اعتراضی-کارگری حاضر کنیم قبل از هر چیز. کردستان را هم حالا وارد بحث نمیکنم. کردستان پیچیدگیهای خودش را دارد.

فکر میکنم به تبلیغاتمان برای سرنوشت جمهوری اسلامی باید شدت بدهیم. فکر میکنم به تبلیغاتمان علیه کل جناحهای بورژوازی باید شدت بدهیم، و فکر میکنم به تأکیدمان راجع به اینکه این حرکتها، یعنی صلح و این چیزها، تأثیرات موقتی دارد و آخر این خط باید حکومت کارگری باشد. به این باید شدت بدهیم. یعنی بحث سیاسیمان را باید خیلی شدید بگوییم - راجع به این قبلا رهنمود داده‌ایم، و تبلیغاتهای ارگانهای تبلیغ خودمان - در عین حال بنظر من بحثی مثل "قانون کار"، "بیانیه حقوق زنان" و اگر چیزهایی شبیه این میتواند باشد که میتواند یک آلترناتیو را معنی میکند در جامعه، باید برویم به میدان و خودمان را حاضر بکنیم که فعال جنبش اعتراضی باشیم، و طیف کارگر سوسیالیست بتواند این دوره سر نخ اعتراضات را به دست بگیرد. من فکر میکنم این اعتراضات زمینه دارد. انتظارات بالا میرود و اعتراضات زمینه دارد. من این را یک چیز کلیدی مبینم. منتها پیشنهاد این است که ما در سطح علنی از یک نقطه عطف سیاسی حرف بزنیم، از آغاز یک بحران عمیق، از تعمیق جدی بحران سیاسی در ایران حرف بزنیم، از این که شکافهای طبقاتی باز میشود و تضادهای طبقاتی تشدید میشود حرف بزنیم. و از این حرف بزنیم که در صورتی که طبقه کارگر حرکت بکند و جنبش مستقل خودش را به راه بیندازد و در صحنه سیاسی حرف مستقل خودش را بزند، این حرکت میتواند به یک اعتلاء انقلابی به نفع طبقه کارگر در ایران منجر بشود و حزب کمونیست برای این مبارزه میکند.

باید یک چنین موضعی بگیریم. یعنی جانب احتیاط را رها نکنیم در تبیین اوضاع - و یک خوش باوری - حالا ممکن است حقیقت هم داشته باشد من کاری ندارم، ممکن است واقعاً حرفها اثبات شود که به حرکت انقلابی نزدیکیم. ولی ما این را در تبیینمان بسرعت نبریم توی جامعه. برای اینکه اگر ما نبرده باشیم و بشود، خودمان را میتوانیم تطبیق بدهیم ولی اگر برده باشیم و نشود، خیلی ضرر سیاسی جدی میکنیم. بنظرم برمیگردد علیه خودمان، این انتظار ایجاد کردن و بعد شاهد این بودن که عجب، دوباره دارند مسکن میسازند، و عجب، فلانجا قیمتها آمده پایین یا صفاها دارد کم میشود، و عجب، بخشی از مردم در خیابان دارند میگویند حالا

مساعی برای رشد سریع جنبشهای اعتراضی کارگری الآن وجود دارد، که حتی تعرضی است، اثباتی است، یعنی چیزی که ندارد را میخواهد. فقط این را خواستم بگویم، این مهمتر است.

ابهام را بگویم. این تأکید رفیق امیر بود روی اینکه هیچ کسی نمیتواند از نقطه نظر مسأله نان، پاسخگو باشد و اینکه مطالباتی که از رژیم هست جواب نمیگیرد. استنباط من این نیست. من فکر میکنم یک درجه باید نسبی به این مسأله نگاه کرد. آن خواسته‌های مطلق مردم قطعاً نمیتواند جواب بگیرد ولی تا همان دو هفته-سه هفته آینده، بنظر من گشایشهایی در اقتصاد ایران بوجود میآید، در تجارت خارجی، در پیدا کردن ارز، در قابلیتشان برای تخصیص بخشی از بودجه به امور غیر نظامی، در خوش بینی تجار بین‌المللی به اینکه تماس بگیرند و بخواهند کالاهایشان را بفروشند به این جماعت. اینها تأثیر فوری دارد. یعنی مثلاً اگر کاغذ و دفترچه پیدا نشود بعد ناگهان پیدا بشود، یا مثلاً پودر رختشویی نباشد و بعد باشد، اینها برای مردمی که در چنین وضعیتی قرار گرفته‌اند یک گشایش فوری است و به یک درجه‌ای فکر میکنم اینها مقدور است.

صحبت از این شد که سرمایه‌ها به این زودی نمیآیند. من فکر میکنم یک بخش مهم این است که این در عین حال خرج گزاف جنگ را فوراً روی دوش خودش ندارد. یعنی به هر حال هر چقدر هم بخواهد خودش را در حال آماده‌باش نگهدارد، آن مخارج و هزینه سنگینی که صرف جنگ میکرد را الآن میتواند نکند. یک بخش زیادیش را میتواند کانالیزه بکند در بعضی چیزهای دیگر. میخواهم بگویم این را نباید مطلق کرد. باضافه اینکه من در بحثم هم گفتم بنظر من اتفاقی که افتاده وقتی تهش را نگاه میکنیم این است؛ جناح انزوا طلب هیاهوگر پان-اسلامیستی یک شکست قطعی خورده در سیاست داخلی و خارجی. صلح نمیخواسته بالأخره بهش تحمیل شده. درست است که رضایت داده ولی طرفداران "صدور انقلاب" همه شکست خورده‌اند. با اینکه مجلس را پُر کرده‌اند ولی بالأخره اقلیت قویتر از اکثریت مجلس بوده، اقلیتی که توی مجلس نمایندگی میشود - مثل خط مرکز - قویتر از آب در آمده از نقطه نظر مسأله جنگ. جواب مادی دارد میدهد به یک مسأله‌ای که وجود دارد. من فکر میکنم معنی این حرف، چرخش مرکز به سمت یک جور ائتلافهای بیشتری با راست خودش است. ما میگوییم راست و چپ بستگی دارد که از چه زاویه‌ای نگاه بکنیم. تا آنجا که به دولتی کردن مربوط میشود، اگر آنها را بگوییم "چپ"، من فکر میکنم "مرکز" مجبور است با بخش-خصوصی-چی‌ها، بیشتر تمایل نشان بدهد، بخاطر اینکه آنها جریانی هستند که میتوانند این گشایش اقتصادی را باعث بشوند.

بگذارید اینطوری بگویم؛ خود "مرکز" پرچمدار یک سری تحولاتی میشود که بخش-خصوصی-چی‌ها میخواستند. به این معنی جناح افراطی را منزوی‌تر میکنند. به هر حال میخواهم بگویم در صورت واقعیش این اتفاق افتاده. درست است که انتخابات به نفع این جناح تمام نشده به نفع جناح دیگر تمام شده، ولی در فاز بحث فشار آمریکا و غیره، همانطور که انتظار می‌رود طرفدارهای غرب دست بالا پیدا کردند و طرفدارهای غرب در ایران این دوره بخصوص تداعی میشدند با بخش-خصوصی-چی‌ها. این اتفاق افتاده. فکر میکنم این باعث میشود که در صحنه بین‌المللی هم به رسمیتش بشناسند. الآن همین که گوشه و کنار آدم میشوند که عاقل بودن رژیم ایران را بهش تبریک میگویند و استقبال میکنند، خُب اینها معانی اقتصادی دارد. خود رفسنجانی از این حرف میزند که تحریم را از روی ما بر میدارند

جایش که فرمانده سپاه پاسداران است یا گروهان قندعلی حکومت را به دست میگیرد، یا فلان سلطنت‌طلب... من نمیخواهم!

به نظر من تعادل قوا و باز ماندن فضای سیاسی و مبارزاتی، برای ما برای یک دوره‌ای بهتر است. من میخواهم اول چهار تا مجمع عمومی و شورا داشته باشم تا بگویم قدرت به این! اگر حتی یکی به من نشان بدهد که دارد اینطوری میشود و همه - حالا پشت پرچم یک فلان و بهمانی - میخوانند حکومت را عوض کنند، من میگویم حزب کمونیست باید این پروسه را کند کند بدون اینکه لنگر و قابلیت جنبش را برای جلو رفتن از بین برده باشد، باید این پروسه را منتظر آماده شدن کارگران نگهدارد. وگرنه چوبش را میخوریم. برای همین میگویم، اگر سوزنی میبینیم، بکنیم چون بعدش دیگر حتماً اوضاع بهتر میشود. ولی اگر سوزنی نبینیم، یعنی آن طرف هم بتواند برگردد و بزند چی؟ آنوقت من دیگر نمیتوانم بروم کارگر را بلند کنم بنظر من. منظورم را متوجه میشوید؟

من میگویم یک حرکتی است ما میخواهیم بپریم وسطش و چنین و چنان کنیم... مرکز ثقلش سیاسی! من میگویم مرکز ثقل چه کاری سیاسی؟ اگر خود سرنگونی را میگویند و تعویض حکومت و بحث قدرت سیاسی را، من میگویم نه اصلاً مرکز ثقلش، همه چیزش سیاسی است. باید این کار را کرد. ولی من "مرکز ثقل سیاسی است" را قبول دارم، ولی مرکز ثقل سازماندهی کارگرها سیاسی باشد! خب، باشد برویم معنی کنیم این را. رفیق امیر گفت الان بحث مجمع عمومی برای مثال آن برجستگی را ندارد، بنظر من اتفاقاً خیلی دارد. برای اینکه من میخواهم شهر که شلوغ میشود علاوه بر کسبه و فلان که باز اعلامیه‌هایشان را میزنند روی کیوسک تلفن، و آخوندهای مناسبی را برای فتوا دادن‌های مناسب پیدا میکنند و شبها رادیو لندن به طرفدارهای "کی" چی میگویند و "شاهپور بختیار" اعلامیه‌اش را صادر میکند، یک مصوبات مجمع عمومی و کارگری هم باشد که من بروم بگویم بابا جان اینها مطرح است، اینها را باید انجام داد، ما از این دفاع میکنیم. وگرنه اگر کارگر متمیزه باشد و درب و داغان باشد، من بروم توی مبارزه سیاسی همان بلا بر سرم میآید که سر چپ ایران آمد در سال ۵۷. نگرانیم این است. حتی اگر اعتلاء ببینم باز هم نگرانیم این است. میگویم اعتلاست؟ نیروی طبقه من آماده نیست! فقط بعنوان سیاهی‌لشکر باز میکشندش توی این اعتلاء آخر، اگر اعتلاء باشد. نگرانی واقعی من این است راستش. خودم فکر میکنم یک اعتلاء سوزنی به این خاطر که نیست. اگر سوزنی بود قبول میکردم. میگفتم نه دیگر، طبقه کارگر باز هم بعنوان سیاهی‌لشکر میروید میشود مثل فروردین ۵۸ دیگر، چه شرایطی ایده‌آل‌تر از فروردین ۵۸ میشود گیر آورد اصلاً توی تاریخ دوباره؟ ولی من فکر میکنم آنطوری نمیشود.

اوضاع اینطوری میشود که کارگرها میروند، راست حمله میکنند، کارگرها عقب مینشینند. کارگرها دوباره حمله میکنند، رادیکالها حمله میکنند، محافظه‌کارها جواب میدهند. مدام این پروسه تکرار میشود. من این را سیر محتمل میبینم که کشمکش بین راست و چپ توی جامعه ایران عمده میشود. کشمکش بین راست و چپ به شکل اصلی حیات سیاسی تبدیل میشود. چپ کارخانه‌ها را خوابانده، راست با ارتشش دارد برایشان رجز میخواند. اینطوری! چپ زنان را به خیابان کشیده، راست یا دارد آوانس میدهد یا یک تهدید دیگری بالای سرشان نگهدارد. اینطوری نیست که [قدرت] ناگهان از کفشان در برود و بیفتد توی خیابانها. من میگویم این

باید صبر کرد. در یک چنین شرایطی اگر ما اعتلاء را الآن اعلام کنیم و بگویم میخواهد پیش بیاید، بنظر ما را به یک ناپختگی متهم میکنند. ضرری در این نمیبینم که وضعیت را یک خرده، چند در صدی نسبت به آن چیزی که هست منقبض‌تر تصویر کنیم و بگویم که باید بشود به آن صورتی که ممکن است بشود. پیشنهاد من این است که این تحلیل را اعلام کنیم و رویش حرف بزنیم در جنبش. منتها یک نکته دیگری که مهم است و ربط دارد به بحث قبلی، این است که دقیقاً این شرایط شرایطی است که جنبش کارگری میتواند غرق بشود در هزار و یک مسأله، و حزب کمونیست میتواند غرق بشود در هزار و یک چیز دیگر. این را بپاییم. این را بپاییم که ما از این دوره، از این دوره باصطلاح بحران سیاسی - یکی از رفقا اینجا گفت - ما یک حزب توده‌ای‌تر، کارگری‌تر، و جنبش کارگری یک جریان متشکل‌تر و دارای شعارتری بیرون بیاید. من میگویم این هدف را بگذاریم برای خودمان. برای بیشترش همین الآن خیز برنداریم. بنظرم دو ماه - چهار ماه دیگر وقت داریم تشخیص بدهیم که حالا میتوانیم خیز برداریم و بحث ائتلافهای سیاسی برای کسب قدرت، بحث قیام، بحث تسلیح و اینها را حرفش را بزنیم. ولی الآن بگذاریم روی تشکل و استقلال طبقه، تحکیم رابطه حزب و طبقه، گسترش نفوذ حزب در درون طبقه، طرح جدی شعارها و آلترناتیوهای سیاسی - حقوقی و اداری طبقه در جامعه، افشاء دائمی جمهوری اسلامی و جناحهای مختلف اپوزیسیون، و بالا نگهداشتن گارد امنیتی‌مان، برای اینکه به نظرم یک ضربه دیگر داریم، و هر اتفاقی بیفتد یک هجوم دیگر به چپ داریم. بخاطر اینکه هیچ کسی نمیتواند دست ببرد به یک جابجایی در بالا، بدون اینکه یک گارانتی داشته باشد که فعلاً برای یک چند ماهی چپ را خفه کرده. برای همین فکر میکنم الآن باز کنیم خودمان را برویم توی صحنه، یکبار دیگر ما را میزنند. هنوز طرف باید ضعیفتر از این حرفها باشد. میخواهم بگویم از نظر تشکیلاتی هم گاردمان را خیلی بالا بگیریم. منتها دور نمیبینم که ما موظف باشیم یک رهبری داخل درست بکنیم، حتی یک عده کوچکی از رفقا باشند که در عمل لااقل اوضاع را مونی‌تور میکنند و رهنمود محلی میدهند ولو اینکه شبکه‌های ما کاملاً به آنها متصل نیست. این را باید فکرش را بکنیم که در چه مقطعی حزب کمونیست یک رهبری کوچک تشکیلاتی داخل کشوری درست میکند برای خودش - مخفی البته.

من فکر میکنم این کاری که ما باید بکنیم فقط از اوضاع سیاسی در نمیآید، از اوضاع عمیقتر و تاریخی‌تر طبقاتی درمیآید و مکانی که حزب ما پیدا کرده در رابطه با این مسأله. من مطمئنم اگر ما بخواهیم شهر را شلوغ کنیم میتوانیم. یعنی نیروهای ما اجازه میدهد که در تهران، اصفهان ما هم قاطی آن جماعت، آگاهانه و عامدانه شهر را شلوغ کنیم. ما میتوانیم صدها اعلامیه صادر کنیم. ما امکان پخش داریم، امکان تکثیر داریم، ما خیلی کارها میتوانیم بکنیم. بریزیم شهر را شلوغ کنیم، واقعاً اصلاً مردم را بکشیم که رژیم را ببندازند. من اصلاً سنوالم این است؛ خوب است؟! ممکن است یک نفر بگوید دارند میروند ببندازند. من میگویم؛ خوب است که دارند میروند ببندازند؟ آخر این تجربه را ما داشته‌ایم. یک موقعی مردم شروع کردند بروند بختیار را ببندازند. خوب بود که داشتند میرفتند ببندازند؟ طرفدار بختیار که نیستم ولی از خودم سنوالم میکنم من هنوز فرصت نکرده‌ام چهار نفر را بگذارم کنار هم، دارد میروند ببندازد خوب است؟ من از این موضع حرکت میکنم، خوب نیست! الآن اصلاً خوب نیست توی این وضعیت طبقه کارگر، مردم بریزند توی خیابان بخواهند حکومت عوض کنند. بنظر من اصلاً خوب نیست. چه میگذارند جایش؟ یا رضایی را میگذارند

بزنند بخاطر قدرتش بمثابة یک طبقه اقتصادی. اگر من این کار را با گفتن دو ریال خوبه، دو ریال خوبه کردم و مرزم با شورای اسلامی مخدوش شد یقه‌ام را بگیرید! ولی اگر من رفتم بهش گفتم؛ ببین بابا جان چون تو اتحادیه نداری، چون تو شورا نداری، توی سیاست توی سرت میخورد، توی فرهنگ توی سرت میخورد، توی اقتصاد هم توی سرت میخورد. اگر من شروع کردم شوراها را ساختن، و جنبش مجمع عمومی را در این شرایط ساختن، کسی هنوز نمیتواند به من نشان دهد مرکز ثقل من چه است. بنظر من کسی که توی یک دوره درست روی کمبود جنبش طبقه کارگر دست میگذارد، دارد به سیاسی‌ترین شکل ممکن عمل میکند و دارد مرکز ثقل کارش را همانجایی قرار میدهد که باید باشد.

بنظر من کارگر در این تبیین خیلی دستکم گرفته میشود مداوماً. که بهمن الان گفت؛ به رضا میگوید که تفاوت ما با شورای اسلامی مگر این نبود که ما میگفتیم اینقدر و آنها میگفتند آنقدر، آنها نمیتوانستند و ما میگفتیم بدهید؟! میگویم کی تفاوتمان این بود؟! چرا تفاوتمان این باشد؟ اصلاً میتواند بدهند، تفاوتمان چه میشود؟ یعنی در عرصه اقتصادی تمام میشود میرود به عرصه سیاسی؟! این استنباطی است که راستش من هر چه زور میزنم باز از این بحث میگیرم؛ که اگر دولتی بتواند اصلاحات اقتصادی بکند تفاوت من و گرایشات رفرمیست در طبقه کارگر میرود سر مسائل سیاسی! و گویا وقتی زور میگوید و اصلاحات هم اگر نتواند بکند آنوقت تفاوت من میرود توی مسائل اقتصادی - و سیاسی احتمالاً!

این هضمش برایم سخت است. بگذار اینطور بگویم؛ نتیجه عملی که من میگیرم خیلی فرق میکند. من نمیخواهم به وحدت نظر فرمال برسم. اگر من باشم میگویم باید جنبش مجمع عمومی را دامن زد. شما میگویید توی جلسه عمومی بگویند سیاست؟ من میگویم؛ بگویند! عالی است اگر بگویند. من میگویم ولی بگویند اقتصاد هم، بگویند اعتصاب میکنیم سر دوزار و دهشاهی، بگویند شورای اسلامی باید بسته بشود، بگویند چرا زندانی سیاسی آزاد نمیشود، بگویند رژیم هم باید سرنگون بشود... اینکه کارگر چه باید بگوید را من به هزار و یک روش دارم تعیین میکنم. آن اسمش کار روتین نیست ساختن مجمع عمومی. من میگویم این بحث که "مرکز ثقل فعالیت ما در دوره انقلابی از کار روتین منتقل میشود به یک چیز دیگر"، این همان فورمولبندی قدیمی است که من هیچوقت درست نتوانستم بفهمش، و احساس همبستگی بکنم با این فرمولاسیون. من میگویم کارگر ایرانی یک چیزی کم دارد. توی اختناق کم دارد الان هم کم دارد. توی اختناق با دشواری میسازیم، توی این شرایط براحتی، براحتی بیشتری میسازیم و آن ظرف ابراز وجودش است بمثابة یک طبقه اجتماعی. این ظرف ابراز وجود را نداشته باشد شهر شلوغ شود، اعتلاء بشود، سرش کلاه میرود. اختناق شود سرش کلاه میرود. من میگویم این ضعف تاریخی ما است، ضعف تاریخی اوست، ضعف تاریخی رابطه ما و اوست. توی این دوره جنبش مجمع عمومی بنظر من یکی از گره‌های کلیدی موضع ما است در جامعه ایران. من نمیخواهم بیانیه‌های آلترناتیوی داشته باشم در مقابل بختیار. میخواهم جنبش واقعی آلترناتیوی داشته باشم در مقابل بختیار. میخواهم به یک چیز مادی‌ای که توی فضا و مکان وجود دارد اشاره کنم در مقابل بختیار و سپاه پاسداران و هر کسی که داعیه قدرت دارد. میخواهم بگویم قدرت به آن! قدرت اینها! قدرت این حرکت اجتماعی! این حرکت را میخواهم به وجود بیاورم.

حالت بنظر من حتی اگر قرار بود بشود درست نیست. برای اینکه ما آخر صفی هستیم که این را از توی خیابانها برمیداریم. آخر صفیم! چه بهتر که فضای سیاسی - مگر نمیگویید که باز میشود؟ - باز بماند. فقط باز بماند. من میگویم اگر این را بگیریم، بنظر من خودمان هورا کش اعتلای انقلابی نشویم، وقتی که خودمان هنوز آمادگی شرکت در آن را بعنوان یک نیروی متشکل طبقاتی نداریم. نمیگویم باید صبر کنیم طبقه کامل و دریست همه شوراهایش را داشته باشد، ولی یک استخوانبندی از تشکیلات کارگری و یک نوع رابطه حداقلی بین رهبران کارگری را ببینیم، بعد برویم شهر را شلوغ کنیم. ولی آن نیست. و اگر اینطور نباشیم، حامیانمان، سیاستمان را توی کارگراها کمتر پیدا میکنیم، باز توی اقتشار جوانان جامعه، دانشجو و دانش‌آموز و بالأخره یک کسان دیگری در جامعه، و بخشا هم کارگرهایی که در جامعه که دورمان را میگیرند، و میشویم حزب سیاسی آنها! من راستش ته ته حرفم این ترس است که ما انقلاب را نبریم جلو، انقلاب ما را بردارد ببرد جلو.

"مرکز ثقل" فعالیت کمونیستی: سیاسی یا اقتصادی؟

راستش من یک مشکلی همیشه داشته‌ام با یک فرمولاسیون معین که خیلی هم توی ما رسم بوده. تخطئه‌اش نمیکنم، میتواند معتبر باشد، من درکش نمیکنم. آن هم این فرمولبندی است که مرکز ثقل فعالیت ما توی طبقه کارگر چیست؟ اینجا دو تا باکس زیرش هست که میشود یکی را تیک زد؛ یا اقتصادی است یا سیاسی! این دو تا هم معمولاً مترادف است با دو تا باکس دیگر که آیا دوره انقلابی است یا دوره غیر انقلابی؟ ظاهراً در دوره انقلابی باید باکس سیاسی را تیک زد و دوره غیر انقلابی باکس اقتصادی را! من این را نمیتوانم درست درک کنم. حتماً آن کسی که این را به کار میبرد معنی خیلی ظریف و پیچیده‌ای از آن در ذهنش دارد. ولی من نتوانستم مرکز ثقل چیزی یک کاری است را [بفهمم]. که حالا بعد تأکید میشود که منظورمان این است که مرکز ثقلش همین است، ولی میرویم یک کارهایی که همه‌مان میدانیم خوب است را میکنیم! این را دیگر نمیتوانم، این ظرفیتش بیش از حد توان درک من میشود.

این احساس را میکنم که تا اوضاع شیر تو شیر و شلوغ میشود، بنظر میآید هویت سیاسی رادیکال، میآید هویت اقتصادی کارگر را تحت الشعاع قرار میدهد. و بنظر میآید با اینکار داریم کارگر را در یک فاز بالای، در یک ظرفیت قدرتمندتری به مبارزه میکشیم اگر در یک ظرفیت سیاسی بیاید یا اگر بر سر مسأله سیاسی بیاید، یا اگر بشیوه سیاسی بیاید. نمیدانم این مرکز ثقل بالأخره یک جایی باید اسم اقتصاد را از روی مقوله‌ای بکند، اسم سیاست را بچسباند. آخر یک جایی اقتصادی باید تبدیل به سیاست بشود وقتی ما میگوییم حالا مرکز ثقلش سیاسی شد، حالا مرکز ثقلش یک چیزی شد مربوط به سیاست. من درست این فرمولبندیها حتی در ذهنم نمیماند.

من مشکلم این است. من میگویم نقطه قدرت اساسی و بنیادی طبقه کارگر، در اقتصاد طبقه کارگر است. همین الان هم همینطور است، موقع روز قیام هم همینطور است، تا ابد و آباد هم همینطور است. نه توی جمعیت کمی‌اش است، نه توی هیچ چیز دیگری، توی این است که این طبقه اقتصادی است. و اگر ما با یک شرایطی مواجهیم که طبقه کارگر به دلیل عدم تشکیلش بمثابة یک طبقه اقتصادی، هی توی سرش میخورد در سیاست، وقتی یک گشایشی بوجود میآید باید برویم تبدیلیش کنیم به آن نیرویی که نمیتواند توی سرش

خیلی سریع باشد من احساس ناراحتی میکنم برای اینکه با این نیروی متمیزه میرویم در دل یک انقلاب دیگر، با این نیروی متمیزه یک حکومت ایندفعه پایدارتر را سر کار میآوریم که آن هم مطمئن نیستیم قانون ۱۳۱۰ را لغو کند. اینطوری میشود. فکر میکنم از هر تک فرصتی که این شرایط بحرانی بوجود میآورد باید استفاده بکنیم، کارگر را از متمیزه بودن در بیاوریم، تا بعنوان یک نیروی سیاسی در جامعه خودنمایی بکند، بعنوان یک نیروی سیاسی. من هم نمیگویم اقتصادی. ولی ابزار یک نیروی سیاسی ممکن است این باشد که سه ماه تمام فقط میگوید من صد و پنجاه درصد اضافه حقوق میخوام. سر کار نمیروم. آمریکا میاد، نمیآید، هر چه میشود من صد و پنجاه درصد اضافه حقوق میخوام و توی این قضیه "۱۵۰ درصد حقوق میخوام" نماینده‌های مجامع عمومی می بروند ملاقات همدیگر، می قطعنامه صادر کنند، می معلوم بشود که "حسن فلانی" از رهبران رادیکال کارگرها است که بیاورندش توی رادیو و پرسند آقا چرا نمیروید سر کار پس؟ بالاخره یکی را کارگرها بشناسند که این "آدم" هست که فردا اگر یک مجلس مؤسسانی شد این بتواند از طرف کارگرها برود توش. آنقدر قوام بگیرد که هر جوجه حزب‌اللهی که یک تیغ دادند دستش نتواند بیاید در کارخانه کارگرها را فراری بدهد. این حالت باید بوجود بیاید. من میگویم این کار ما هست هنوز. میدانم مرکز نقل، سیاسی است یا مرکز نقل چیز دیگر است. بنظر من وظیفه ما جواب دادن به یک خلا اساسی در جنبش کارگری و طبقاتی است و آن متمیزه بودن طبقه کارگر و نداشتن استخوانبندی وحدت و تشکیلات برای هر نوع فعالیتش - هر جوری که شما بخواهید تعیین کنید برای دستورالعمل. من میگویم این را نمیشود با آن بحث مقابل قرار داد، مقابل آن بحث نیست.

راستش من برای مرکز نقل آموزش سوسیالیستی و تشکل سوسیالیستی طبقه، فکر کنم آموزش و تشکل سوسیالیستی طبقه است. یعنی هیچ حلقه عالیتر و اولی‌تری نیست که از سوراخ آن بشود ضرورت این را به کارگران گفت، جز اینکه به اینها احتیاج داریم. و این را در دوره اختناق و در دوره اعتلاء هم باید یکسان گفت. بنظر من آسانترین جمله‌ای که تو بتوانی به طبقه کارگر یاد بدهی این است که "قدرت سیاسی باید در دست کارگرها باشد". این را فکر میکنم هر مبلغ ما در ده دقیقه میتواند به هر کارگری نشان بدهد. کسی را پیدا نمیکنی که در گفتن این، دربماند. همین را بگوید که در جامعه قدرت سیاسی باید در دست کارگرها باشد. چرا؟ برای اینکه جامعه روی دوش کارگرها است. بخاطر اینکه کارگرها هیچ نقشی جز آزادی بشر ندارند. بخاطر همه چیز. به هر مصیبتی که فکر میکنی وقتی حل میشود که قدرت سیاسی دست کارگرها باشد. این شروع بحث ما در هر کار کارگری است بنظر من. بنابراین ما از در سیاسی پس وارد میشویم، در این شکی نیست. ولی آنجا سختی شروع میشود که "قدرت سیاسی در دست کارگرها باشد" چه از آن تعبیر بشود؟ معنی این باشد که "پیکار" و "فدایی" باید در انتخابات مجلس خبرگان رأی بیاورند؟ یا اینکه معنایش این است که تو الان باید بیایی در تظاهرات آیت‌الله طالقانی شرکت کنی یا چی؟ چکار کنی؟ اینجا است که اختلاف واقعی سر تبلیغات و مضامین دوره‌ای شروع میشود.

توی این اولیش هیچ سوراخی جز گفتن خود این حقیقت به کارگرها وجود ندارد. بنظرم کارگری که آماده باشد این را بشنود و بتوانی این را به گوشش برسانی که باید قدرت را بگیرد و متقاعدش کنی که باید قدرت را بگیرد، مواجه میشود با این مسأله که چگونه؟ و تمام این فعالیت کمونیستی سر چگونه است. و برای گفتن این

صحبت سر این است که کارگر وقتی به این حرکتی هم که من به‌ش میگویم "بیا بوجود بیاورم" فکر میکند که به ذهنیت امروزش که حالا "سیاسی است"، من خودم را مربوط بکنم؟! من میگویم کارگر اینجا دستکم گرفته میشود. کارگر هم مثل هر کس دیگری مجموعه جهات زندگی خودش را مد نظر دارد، و ما باید فعالیتمان را به جمیع جهات زندگی ربط بدهیم. بقول بهم، یک چیزی نیست که فقط دارد عکس‌العمل نشان میدهد به آن چیزی که آن روز کم دارد یا آن چیزی که آن روز فکر میکند نجاتش میدهد. اگر آن روزی که پول میخواد من باید می خودم را به پول ربط بدهم، آن روزی که سیاست عمده شده خودم را به سیاست ربط بدهم. من هنوز هم خودم را به پول ربط میدهم. خودم را به سیاست هم ربط میدهم. کما اینکه توی اختناق هم خودم را به حکومت کارگری ربط میدادم. صد دفعه میگفتم این شوراها، این مجمع عمومی برای اینست که توسری نخوری. برای اینست که هر خرده بورژوازی جلوتی قد علم نکند. این ابزار اعمال قدرت تو میشود، این ابزار حکومت کردن تو میشود. حالا توی آن فاز یک خرده رفتیم جلوتر. یعنی اینکه نمیتواند جلوی تشکیلات را به آن راحتی بگیرند. نمیتوانند جلوی بیانیه صادر کردنش را بگیرند. من میگویم حزب کمونیست برود توی ایران، برود توی فعالیت در این دوره گشایش که همه از آن صحبت میکنند و با جنبش مجمع عمومی بیاید بیرون، اساساً پیروزی به دست آورده. برود تو و بیاید بیرون و حزب رشد کرده باشد یا برای مثال شعارهای ما همه‌گیر شده باشد، هنوز چیزی به من اثبات نمیشود راستش. بنظر من باید جنبش آترناتیو کارگران در قبال قدرت سیاسی و هر رفرم و اصلاحاتی توی جامعه وجود داشته باشد.

منی که این را میگویم هیچ علاقه‌ای ندارم اقتصاد را فقط بگنجانم در دستور طبقه کارگر. واضح است که ندارم. امیر هم باز آخر بحثش میگوید این دیگر درست نیست. من میگویم هیچکس این بحث را نمیکند. صحبت سر این است که چرا متشکل کردن طبقه می‌رود توی قلمروی فعالیت‌هایی که "مرکز ثقل سیاسی" شامل آنها نمیشود؟ چرا این بحث را باید با این تذکر که مرکز ثقل فعالیت سوسیالیستی توی "ذهنیت سیاسی" طبقه است جواب داد اصلاً؟! اصلاً چون سیاست امرم است میخوام سازمان اعمال قدرت سیاسی را درست کنم. ولی این چون نیست باید بروم درستش کنم دیگر. اگر بود حتماً سر مضامین فعالیت سیاسی این سازمان و تشکل این طبقه حرف میزدیم.

خلاصه کلام این است؛ بنظر من یک بحثی که بعنوان نمونه حتی در مقابل "مرکز ثقل سیاسی" مطرح شد که مجمع عمومی را ما همیشه میگوییم، من میگویم اتفاقاً امروز روز درخشش جنبش مجمع عمومی است. امروز تنها روزی است که اگر بخوایم استقلال طبقه معنی داشته باشد باید جنبش مجمع عمومی راه بیندازیم. امروز اگر اصلاً بخوایم اعتراض سیاسی-اقتصادی و فرهنگی طبقه معنی داشته باشد باید برویم جنبش مجمع عمومی راه بیندازیم و امروز روزی است که میشود راه بیندازیم و راه میافتد. اصلاً من میخوام بگویم اگر در دوره سابق راه میافتاد و ما راه کارگر را با این نشان میدادیم و میگفتم "بین راه افتاده" و او موضعش را عوض میکرد، امروز گریزی ندارد از اینکه راه بیفتد. یا جنبش مجمع عمومی راه میافتد یا کارگران میروند پشت سر نهادهای ارتجاعی. چون بالاخره یک چیزی را میخوانند تغییر بدهند.

خلاصه حرفم این است که مشکل اساسی حزب ما تاریخاً و مشکل اساسی طبقه کارگر، متمیزه بودن طبقه کارگر است. اگر اعتلاء

چگونه است که شرایط مشخص را ترتیب اثر میدهید دیگر.

رفیق امیر میگوید فرق امروز با دیروز چیست؟ من میگویم اگر راجع به مضامینی که به اول دستور مجامع عمومی و اول دستور محافل کارگری صعود میکند حرف میزنید، من علم غیب ندارم. ممکن است مرگ خمینی باشد، ممکن است اشغال نظامی توسط آمریکا باشد، ممکن است طرح طبقه‌بندی باشد که این دوره مطرح میکنند، ممکن است سقوط هواپیمای مسافربری ایران باشد، ممکن است زلزله یک جای دیگر باشد. من از قبل پیش‌بینی نمیکنم. حدس میزنم بیشتر موضوعاتی که از این دست میآید مسأله رابطه عمومی طبقات، یعنی مسأله سیاست باشد. یعنی اینکه قدرت دارد در مملکت به چه سمتی میچرخد. حدس میزنم اینطوری میشود در ایندوره قاعدتا. ولی من تا کی میخواهم این را هی یادآوری کنم به تشکیلات، که "ببین در دوره‌های انقلابی مردم از انقلاب حرف میزنند" - خُب خودمان هم که جدا از مردم نیستیم، حتماً ما هم از انقلاب حرف میزنیم دیگر! اگر در دوره سیاسی کارگر ذهنیتش سیاسی است، ذهنیت فعال من هم سیاسی است دیگر! اینطور نیست که فعال من فقط از تئوری حرکت کرده، یا از یک فرمولهای از پیشی که "ذهنیت کارگرها سیاسی است"؛ هی مجمع عمومی میخواهد بحث قدرت را بگذارد در دستور، رفیق من میخواهد بحث را ببرد سر طرح طبقه‌بندی مشاغل! خُب اول همه، رفیق من میخواهد بحث قدرت را بگذارد در دستور.

آن چیزی که من میخواهم اینجا تضمین کنم که حزب کمونیست میکند، این است که فکر نکنند میانبری وجود دارد برای رسیدن به قدرت سیاسی، و رای آن کاری که باید برود توی طبقه کارگر بکند. فکر نکند آنطوری که ۹۹/۹ درصد چپ بعد از انقلاب اکتبر فکر کرده؛ که مارکسیسم یعنی اینکه هله‌هله کنی و بروی یک جایی یک قدرتی را بگیری! مستقل از اینکه طبقه در چه موقعیتی عینی ایستاده، طبقه در خودش چقدر به هم بافته شده، طبقه چقدر رهبر دارد، طبقه چقدر در خودش یک متابولیسم تصمیمگیری دارد، طبقه چقدر قدرت مقاومت در مقابل موج برگشت را دارد، طبقه چقدر نسبت به اهدافش روشن است و چقدر نسبت به آلترناتیوش روشن است! همینطوری بری بگیری!!

من میگویم اگر من این را بگویم و آن را نگویم، همه همان "مرکز ثقل" را همانجا میگذارند که شما میگویید، ولی طریقی که برایش میروند، زمین تا آسمان فرق میکنند. این معضل من است. بگویم اقتصاد هم، همین میشود آخر! هر چیزی را بگویم "مرکز ثقل است"، باز برای اینکه کارگر فعالیتش برود به آن سمت چکار میکند، آن مسأله است. من میگویم اگر در این بحث توی سر قانون کار نخورد، توی سر جنبش مجمع عمومی نخورد، بعنوان مثال، که کسی بحثش قطبی نمیشود. من میگویم قانون کار بعنوان یک چیز اقتصادی، بنظر میآید که نیست. در صورتی که من هم با ناصر موافقم - از کارگری که قانون کار مسأله‌اش باشد حرف نمیزنیم. منظور کارگری است که توی مجامع عمومی، از طریق دهن رهبر مستقلش میگوید "اقا جان من کاری ندارم چه دولتی میآید سر کار"؛ من به این کارگر میگویم خیلی سیاسی است. اگر بگوید من کاری ندارم که چه دولتی سر کار است، خمینی است خمینی باشد، بختیار است بختیار باشد، ارتش است ارتش باشد، این اعتصاب تا وقتی این قانون کار را - شیطان هم هست - بیاید تصویب کند ادامه دارد. من به این کارگر میگویم کسی که به قدرت سیاسی فکر میکند. تا اینکه

قانون کارش را بگذارد کنار بگوید، "کارگرها محال است به خمینی رأی بدهند"، "کارگرها به هیچ عنوان پشت دولت بختیار نمیروند"، "کارگرها فلان نمیکنند و فیسار نمیکنند"... بنظر من این خیلی هم سیاسی نیست، اگر فقط خودش را ببیند و هی اعلامیه بدهد... این کار را ما کردیم دیگر! ما آن رهبری بودیم که پشت سرمان ساختار مبارزه کارگری بصورت تشکیلات نبوده، بصورت وحدت کارگران نبوده، بصورت فعل و انفعال مبارزاتی توی کارگران نبوده. از قول کارگرها نه توی مجلس خبرگان شرکت کردیم (سیاسیه!)، نه توی انتخابات مجلس شرکت کردیم (سیاسیه!)، نه به رفراendum جمهوری اسلامی رأی دادیم (سیاسیه!)، نه توی انتخابات دوره بعد شرکت کردیم، نه به بنی صدر رأی دادیم، نه به هیچی... خُب ما این کار را کردیم دیگر! خیلی "مرکز ثقل" را جای درستی هم گذاشتیم. مجبور بودیم بگذاریم. بقال سر کوچه هم "مرکز ثقل" را گذاشته همانجا! من میگویم سنوال این است که منی که "مرکز ثقل" را جامعه برایم گذاشته آنجا، دارم برای حصول آن پیشروی سیاسی به چه کاری دست میزنم؟ اینجا است که باید بیاییم بگویم "مرکز ثقل" فعالیت حزب چه است. من میگویم سازمان دادن و ایجاد تشکلهای واقعی و مقاوم کارگری برای دوره اعتلاء سیاسی.

من تضمین میکنم کارگر وقتی مسأله قدرت بشود بحث جامعه، بموقع در قدرت دخالت خواهد کرد. من فکر میکنم این جزء بدیهات مبارزه اجتماعی است. چون کسی نرفته برای طبقات دیگر "مرکز ثقل" تعریف کند، خودشان میآیند دیگر. کارگر هم خودش میآید. وقتی همه ناگهان میروند سر مسأله حکومت، رهبران آنها که نگفته‌اند برویم سر حکومت. هر کسی توی خانه‌اش به این نتیجه میرسد که برود سر مسأله حکومت. اگر دعوا بالا بگیرد همه میروند سر مسأله حکومت. من میگویم چطور میتوانم کاری بکنم که دعوا بالا بگیرد. بدون این ماجرا، یا با بهای کم دادن به این ماجرا، دعوایی بالا نمیگیرد که مسأله قدرت باز بشود. کارگر را میچلانند و میزنند و میروند هی استحالها و تغییر شکلهای خودشان را میدهند، یا قهرآمیز یا صلح‌آمیز. بالأخره هی میزنند و این کار را میکنند. الان ۳۰ سال ۶۰ سال است دارند این کار را میکنند. من میگویم یک جایی بالأخره کارگر ایرانی میتواند بیاید بگوید "نمیکنم؟" و وقتی میگوید نمیکنم نکند؟ این تضمین میکند.

بحث من این است؛ بدرجه‌ای که در ۳ ماه آینده یا توی ۶ ماه آینده یا نه ماه آینده، جنبش کارگری ظرفهای مستقل خودش را داشته باشد، برای زدن حرفش - سیاسی، اقتصادی، فرهنگی هر چه - بدرجه‌ای که این را داشته باشد است که اصلاً مقوله‌ای بعنوان گشایش بعدی سیاسی و اعتلاء میتواند وجود پیدا کند. در غیر اینصورت ما با هیچکدام اینها مواجه نیستیم. با عصیان نان روپرو هستیم که توی مصر بوجود آمد. خیلی وقت پیش، زدند تار و مار کردند. سه روز طول کشید. با پانزده خرداد روپرو می‌شویم توی ایران. مردم عاصی اند، میریزند، ولی هیچ ساختمانی برای یک مبارزه سیستماتیک طبقاتی وجود ندارد. این بحث را در اختلاف نظر با کسی مطرح نمیکنم، ولی میگویم من بهای زیادی به این بحث که "ذهنیت کارگرها سیاسی میشود در این دوره" نمیدهم. بله میشود، ذهنیت ما هم سیاسی میشود، ذهنیت همه سیاسی میشود. بحث من این است.

مهم این است که وقتی "ذهنیت کارگرها سیاسی میشود" اتفاقاً گرایش به این شدید میشود. دقیقاً بخاطر اینکه ذهنیت سیاسی میشود، از پنجره بیرون را نگاه میکند و از پنجره توی خیابان را

اصرار ندارم حتماً فرم حکومتی هی مدام دستخوش تلاشی بشود. من می‌خواهم ببینم توازن واقعی قوای طبقاتی چه میشود توی جامعه. فکر میکنم این روتین فکر تشکیلاتی چپ ایران است، که هر چه "بالا"، "آقا معلم"، "رنیس"، "آن بالایی"، هر چه بیشتر انگلک بشود و اذیت بشود برای ما بهتر است! بنظر من اینطور نیست. بنظرم مقیاس را در پایین جستجو کنیم، ببینیم آن شکاف در بالا اصلاً به نفع ما هست در یک مقطعی یا نه؟ بعد عمل کنیم. وقت بخریم برای طبقه، برای اینکه این بوجود بیاید. من شک دارم در یک دوره کوتاه ما این آمادگی را به دست بیاوریم. بنابراین می‌گویم مرکز ثقل فعالیتیمان باید این باشد که دوره آزاد بودن جبری فعالیت کارگری و فعالیت کمونیستی را هر چه میتوانیم کشار کنیم. با شاخصهای معینی، از جمله اینکه سیستم عمومی شورایی کارگری و مجامع عمومی کارگری را که به درجهای موجودیت پیدا کرده باشد که بتوانیم باعتبار آن و با حرمت آن در جامعه دست به قیام بزنیم، بوجود بیاوریم. اگر آنها نباشد من از همین الان می‌گویم که به قیام رأی نمیدهم، که همینطوری برویم قیام کنیم. اگر حتی قیام بشود کرد و یکی راه انداخت. برای اینکه در پرتغال کردند. در پرتغال انداختند، کمونیستها هم اولین کابینه را تشکیل دادند، امروز دمکرات-مسیحی دوباره سر کار است.

بنظرم در مورد تحرک سیاسی در ایران و وظایف کومه له ابهامی نداریم. چون قطعنامه استراتژیکی که دادیم خیلی از این نکات را مطرح کرده و جواب داده. بنظرم آن چیزی که ابهام زیادی ایجاد میکند مسأله صلح است. در این رابطه من فکر میکنم یک تناقض اصلی را باید کومه له بتواند در این دوره جواب بدهد. از یک طرف وضعیت ایران، گشایش مبارزه مسلحانه را آسان میکند و ایجاب میکند. از طرف دیگر وضعیت عراق و رابطه‌اش با ما محدودیت ما را تشدید میکند. یعنی حضور مسلحانه ما روی مرزها که بتوانیم برویم در خاک ایران عملیات کنیم. این را باید چطور جواب داد؟ من فکر میکنم این سؤال اصلاً جلوی همه ما است، سؤالهای دیگر را هم میشود جواب داد. این سؤال که در چنین شرایطی تکلیف این دوره گشایش در کردستان چه میشود؟ ما هستیم، میتوانیم عملیات کنیم یا نه؟ عراق رابطه‌اش با ما چه میشود و برخوردش با ما چه میشود؟ من تصورم این است که جلوی رادیوی ما را میگیرد و جلوی عملیاتمان را از توی خاک عراق برویم داخل خاک ایران را میگیرد. جلوی تشکل مسلح‌مان را در کردستان عراق میگیرد و جلوی تماسمان را با کردستان عراق میگیرد. حداقل اینها است، اگر دست به سرکوب‌هایی نزنند. این کارها را میکند و بنابراین رهبری کومه له از داخل خاک عراق غیر ممکن میشود، خیلی سریع.

یعنی این که رهبری کومه له، که دارد در داخل خاک ایران می‌جنگد و بخش عمده‌ای از نیروهایش در خاک عراق باشد، این می‌رود که مسدود شود. چه باید کرد؟ من فکر میکنم یک مقدار زیادی بستگی دارد به این که اتحادیه میهنی برنامه‌اش چه باشد و آیا منطقه آزاد معنی دارد یا نه؟ که این نیروها پشت به پشت هم بتوانند در یک جایی بمانند که در آنصورت یک دشواریهای دیگری بوجود می‌آورد. یعنی ما قاطی آنها و نزدیک به آنها شده باشیم، آن وقت هر چیزی که بصورت اردوگاهی در خاک عراق نگهداشته‌ایم، حتی غیر مسلح و تدارکاتی یا همینطوری بعنوان اشخاصی که در حال انتقالند به خارج، اینها زیر مخاطره قرار می‌گیرد. یعنی خیلی آسان نیست، "آسوس" کلی آدم دارد و رفقای تشکیلاتی که خیلی هم زیاد هستند، اینها بلافاصله می‌روند زیر دست عراق. اگر ما بلافاصله برویم سراغ "اتحادیه میهنی" اینها

نگاه میکند و از خیابان توی پادگان را نگاه میکند و توی مجلس را نگاه میکند. دقیقاً به این خاطر است که دیگر کارگر توی کارخانه را نگاه نمیکند، توی کوچه خودش را نگاه نمیکند، دیگر ذهنیتش سیاسی شده. وظیفه ما این است که آن دوره برویم بگوییم بابا جان محو تماشای این ماجرا نشو! به سیاهی لشکر بی شکل و متمیزه تغییر شکل قدرت تبدیل نشو! این کار را توی انقلاب ۵۷ کردی، دقیقاً چون ذهنیت تو سیاسی بود، چپ هم مرکز ثقل بحث خودش را گذاشت روی سیاست دیگر. دقیقاً به این خاطر اینطوری شد. من بحثم این است. من می‌گویم به این دلیل فکر میکنم نتایج متفاوتی می‌گیریم اگر به فرمولبندیهای مختلفی بچسبیم. من می‌گویم حزب کمونیست ایران، این را در نظر بگیرد که این اعتلاء بعدی، این گشایش بعدی، پایان کار نیست. ده تا رفت و برگشت دارد توی یکسال و دو سال. جدالهای اساسی بوجود می‌آید که در آن صفتبندیهای جدی وجود دارد. ممکن است تلاشی جمهوری اسلامی نوید یک گشایش برای یک عده‌ای را میدهد، ولی در عین حال نوید یک خصومت جدی در داخل اردوگاه مردم و در رابطه کارگرها با بورژوازی به معنای وسیع کلمه را تصویر میکند، که اگر کارگر در این ماجرا متشکل نباشد - وقتی می‌گویم "متشکل" منظورم آن نیست که به حرف عمومی کمونیستها که «چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است» پی ببریم.

من می‌گویم برویم جنبش مجامع را درست کنیم، طوری که بتوانیم مثلاً در پایان آبان ماه ۳ تایش را بشماریم، در فروردین ماه ۹ تایش را بشماریم و معتقد باشیم الان مثلاً در پایان اسفند ماه ما میتوانیم فراخوان اولین کنگره نمایندگان مجامع کارگری را بدهیم. به این معنی کنکرت. چه چیزی کنکرت است؟ من می‌گویم ما آنوقت نمیتوانستیم این فراخوان را بدهیم. نمیتوانستیم بخوایم رهبرهای مجامع عمومی علناً تماس بگیرند و بیانیه صادر کنند. نمیتوانستیم نباید میکردند. میزدندشان. الان اگر نمیزندشان، بتوانند بکنند. این فقط تکثیر "یک کاری" نیست، ارتقاء آن است و تبدیلش به یک نیرو. من آخر حرفم این است؛ همه چیز از سر سیاست است. ولی آیا اولین بحث سیاست بحث نیرو نیست؟ و آیا اولین جریانی که میخواهد در سیاست دخالت کند، مرکز فعالیتش را سازماندهی نیرویی که میخواهد در سیاست دخالت بکند قرار نمیدهد؟ اصلاً قدرت سیاسی دارد گشوده میشود. اصلاً همین پس فردا دارد قیام میشود.

راستش یک استنتاجهای دیگری هم میکنم که نمیدانم ممکن است بحثم کاریکاتور بشود و منتهم بشوم به محافظه کاری زیاد و یا هر چی. من می‌گویم اگر پروسه انقلاب از پروسه آمادگی طبقه کارگر تندتر باشد، ما یک باخت تاریخی دیگر میکنیم که کلاهمان می‌رود پس محرکه تا بیست سال دیگر. نباید بگذاریم جامعه لنگر بردارد بیشتر از آنکه طبقه کارگر میتواند جواگوش باشد. یک جاهایی نباید بگذاریم. به هیچ عنوان نفت نفروشید، به هیچ عنوان کاری نکنید که حکومت که حالا بینابینی است، و فلانی که آمده حتماً سقوط کند، فلان آخوند محتشمی میخواهد بیاید سر کار... می‌گویم نه! ما هیچ علاقه‌ای نداریم شما بیاید سر کار! بنظرم باید آماده باشیم برای اینجور تاکتیکی که سر طبقه کارگر را مثل قبل نکنند زیر آب. اگر جنبش کارگری وجود داشت و خمینی میگفت من باید حتماً برگردم، او هم میگفت نخیر نباید برگردی، من اگر رهبر جنبش کارگری بودم، اعتصاب نفت را به مدت بیست روز قطع میکردم. میگفتم بگذار نفت برود، بگذار امام خمینی یک خرده بنشیند سر جایش. من تکلیفم را با بختیار روشن میکنم.

هم بلافاصله میشوند زندانی عراق. این یک مسأله است.

من فکر میکنم این دیگر آخر خط با عراق است. یعنی دیگر برنامه‌اش تمام شده و باید بنشیند و برفک‌هایش را نگاه کنی! دیگر هیچ چیز از این در نمیآید برایمان و باید قیدش را زد. یعنی او دارد قیدش را میزند. هیچ تاکتیک و پلیتیک و چیزی از طرف ما نمیتواند باعث شود که بیشتر از آن چیزی که عینا او میخواهد این قضیه لغت پیدا کند، خفیف‌تر از آن چیزی که عینا او میخواهد اتفاق بیفتد و هر چه او تصمیم میگیرد و بلایش را سر ما در میآورد. بنابراین بنظرم یک راه حل مستقل باید پیدا کرد برای این ماجرا.

راجع به اتحادیه میهنی بنظرم رفقای که میگویند میشود رفت آنجا، یک تناقض را توجه نمیکنند. این قضیه به معنی این است که هر کسی که زیر چتر عراق قرار دارد را فرستاده‌ایم زندان، فرستاده‌ایم به اعدام. اینطوری نیست که یک عده هنوز مثلاً توی اردوگاه "رامادیه" نشسته‌اند و تو هم داری برنامه‌ات را از پیش اتحادیه میهنی پخش میکنی! خب آنها را میگیرد میکشد. میگوید یا نکن یا اینها را میکشیم. بالاخره اینطوری نیست که ما گروهی داشته باشیم پیش دولت عراق و بتوانیم این تماس را بگیریم. بنابراین این هم بسادگی نیست و اگر کسی آن را پیشنهاد میکند بنظر من آن هنوز یک راهی است و باید از حالا شروع کند هر تک نفری را از زیر دست عراق بکشد بیرون. که من فکر میکنم این کاری است که الان باید شروع کنیم. امروز باید شروع کنیم. بفهمیم چند نفریم، لیست بنویسیم، که اینقدر با استفاده از عفو عمومی که انشاءالله میدهند میروند داخل، اینقدر توی یک جمبوجت میفرستیم خارج، اینقدر را میفرستیم بعنوان نیروی رزمی داخل، اینقدر میروند توی شهرها مخفی میشوند، اینقدر بصورت تبعه عراقی قاطی جمعیت میشوند و صبر میکنند تا ببینیم چکار میکنند... بنظر من اینها است.

راستش بنظر من، داخل ایران تنها آلترناتیو واقعی برای فعالیت ما است، فعالیت تشکیلات علنی. من این را قبول دارم که بعدهای تشکیلاتی و سیاسی دارد. ولی در بحث مستقلاً باید این را جواب داد؛ مبارزه مسلحانه را چکار میکنید؟ مبارزه مسلحانه را اگر میخواهیم ادامه بدهیم، از کجا رهبری میشود؟ از کی تغذیه میشود؟ کجا خستگی‌اش را در میکند و چقدر تاب میآورد و چه جوری تماسش برقرار میشود با تشکیلات؟ من میگویم به احتمال ۹۰ درصد، تمام این فعالیت، در مقیاس خیلی کوچکتی، باید در خاک ایران انجام بشود. بخش کوچکش مثل رادیو را اگر ما از زیر دست جماعت عراق در برده باشیم، میتواند از بغل اتحادیه میهنی باشد. یعنی بیست نفر از ما، پیش اتحادیه میهنی باشند که هیچ زمینی هم ندارد ولی اگر هنوز رادیویش را دارد، ما هم از کنار او رادیومان را پخش کنیم.

این امکان بنظرم واقعی است که اگر لازم باشد تو با عراق بجنگی، اگر لازم باشد علیه‌اش آرتیاسیون بکنی و اگر لازم باشد مردم شهر سلیمانیه را به جانش بیندازی. و حتی این از تشکیلات ما بر میآید. ولی در مقیاس یک خرده درازمدت‌تر. فوراً نمیتوانی دست به این کار بزنی. بنظر من اگر یک سال بگذرد و همه چیز سیاه و سفید شده باشد، شاخه کردستان عراقی حزب ما نیروی قابل ملاحظه‌ای را دور خودش جمع میکند. یک نیروی معتبر میشود توی خاک عراق. ولی اگر فرصت کنی، اگر فرصت این کار را بکنی، اگر بتوانی اول به یک موقعیتی بررسی که یک چنین کاری صورت بدهی. من میگویم مشکل توی قبل از آن موقعیت است. من میگویم اگر در میان مدت مسأله سیاه و سفید شود، مبارزه ما جواب دارد. توی ایران کار رزمی جواب دارد که از شهر تغذیه میکند، از شهر

مسأله دیگر اینکه آیا امکان عقب راندن ایران، در خاک ایران، طوری که ما بتوانیم منطقه آزاد شده، منطقه پایگاهی در ایران داشته باشیم یا نه، من هر چه فکر میکنم هست. چون بعنوان یک امر نظامی، با توجه به وضعیت امروز ایران، امکان اینکه نیرو بفرستیم (برای یکسال لااقل) یعنی این تابستان و زمستانش را نیروی مسلح خودمان را در ایران نگهداریم هست. ولی نه با این یال و کویال، یعنی با همه این آدمها نه. ولی بعد از آن باز بستگی به تحولات اوضاع سیاسی در ایران دارد. من فکر میکنم این مسائلی است که باید جواب داد. خودم تجسمی که دارم این است که ما سعی کنیم هر چه زودتر نیروهایمان را به بخشهایی که باید بروند داخل ایران و بخشی که باید بیاید خارج تقسیم کنیم. حتی اگر اجرایش فوریت نداشته باشد، این را داشته باشیم. هر چه زودتر هر کسی را که وجودش در خاک ایران احتیاج نیست به اروپا منتقل کنیم و یک رهبری و فرماندهی یکساله‌ای برای نیروهایمان در داخل خاک ایران بگذاریم که بتواند با یک نقشه عمل معین داخل خاک ایران، بدون نیاز به تشکیلات در خاک عراق کار کند. نمیدانم این را رفقا اینجا چقدر عملی بدانند. اگر واقعاً بشود پایگاه از ارتش ایران گرفت و بشود عقبش راند و بی روحیه باشد و یک تابستان، مثلاً سه ماه ما این کار را بکنیم فکر کنم تا آخر زمستان آن سال را رفته‌ایم و آن نیروی‌مان را میتواند نگهدارد. ولی برای بهار و تابستان سال بعدش فکر کنم شرایط خیلی دشوار باشد، مگر اینکه ایران واقعاً تغییرات اساسی کرده باشد.

راجع به هدایت تشکیلاتی این بخش مسلح داخل کشوری، من فکر میکنم ایجاد تشکیلاتهای ارتباطاتی در شهرهای کردستان ایران، که آنها تماس رهبری کومه له را با پیشمرگه‌هایش برقرار میکنند معقولتر است. و یک درجه ارتباط پنهان از هر کسی از طریق خاک عراق. یعنی فکر میکنم رابطه سازمان نظامی با رهبری ما از طریق شهرهای ایران شاید بتواند برقرار بشود. منتها دیگر رهبری کومه له بنظرم یک رهبری سیاسی میشود برای کومه له و نیروی رزمی کومه له یک نیروی رزمی میشود که داخل خاک ایران عملیات میکند، یا بیشتر خودش را حفظ میکند. مسأله ابعاد خیلی زیادی دارد چون تعداد زیادی از بچه‌ها، شامل این دو بخش شدنشان خیلی سخت است و منتقل شدنشان خیلی سخت است. طرحهایی که هست حتی اگر بتواند کمک کند ما مثلاً پانصد - ششصد نفر اقلاً به خارج منتقل کنیم، یک مقدار فرجی حاصل میشود.

با این دید میگویم که عراق اقدام میکند. اگر اینها صلح و آتش‌بس‌شان طول بکشد، فحشهایشان به همدیگر باز بالا بگیرد و سر تعداد نیروی سازمان صلح توافق نکنند، مجلس اعلاء بیاید بمب بگذارد، ممکن است مسأله به تأخیر بخورد. ولی صلح بنظرم این شرایط را ببار میآورد. ما از دو طرف بنظرم باید بتوانیم دست به کار شویم. بنظرم رادیوی ما بسته میشود. راستش فکر میکنم حزب کمونیست باید خودش را حاضر کند یک ماه دیگر رادیوهایش بسته میشود. اگر این امکان وجود داشته باشد رادیو سبکی را ببریم توی خاک ایران. این کار را باید بکنیم. یا لااقل چال کنیم حتی برای اینکه دائرش کنیم. در غیر اینصورت رادیوی ما بسته میشود و ما باید برویم روی سیستم توزیع نوار و نشریه. کار زیادی من فکر نمیکنم راستش از دستمان بر بیاید.

این یک چنین سناریویی است وگرنه نباید منتظر و معطل عراق بشویم. چون ما را از جنگیدن با دولت ایران و از استفاده از شرایط سیاسی که در ایران بوجود آمده باز میدارد، این لامذهب!

بنظر من مشکل این است. اگر اختناق بود می‌گفتم ایراد ندارد حالا خودمان را به آب و آتش نمی‌زنیم، یک رابطه محترمانه‌ای با آنها می‌گیریم. اصلاً مبارزه مسلحانه‌ات آفت میکند. ولی اختناق قرار است برعکس بشود. و ما باید بتوانیم استفاده بکنیم. من فکر میکنم اگر این صلح ما را از مبارزه مسلحانه دور بیندازد خیلی ضرر اساسی کرده‌ایم. من فکر میکنم نیروهای ما در داخل اگر یک خرده دقت کنند، اگر بفهمند که نباید توجه زیادی را به خودشان جلب کنند، باید سعی کنند بمانند و کمتر عملیات کنند اگر لازم است - بستگی به شرایط دارد - ولی بمانند تا هشت- نه ماه، یک سال دیگری. این خیلی مفید است چون اگر الآن برگردند مثل من و شما میشوند. این نیروها اگر الآن از خاک ایران بیرون بیایند معلوم نیست سرنوشت بعدی‌شان چه میشود. من پیشنهادم این است که سریعاً روی "سبک کردن"، همانطور که رفقا می‌گویند اقدام کنیم. یک مقدار زیادی برای خارج. مثل ارگانه‌های نویسندگی، ارگانه‌های آرشو، اطلاعاتی، هزار و یک کاری که بچه‌ها آنجا میکنند. خیلی‌ها که فعلاً بخاطر اینکه منقبض شده‌ایم مجبورند آنجا باشند. همین الانش هم خارج بشوند برای خودشان بهتر است، حتی اگر صلح نمیشد.

نکته دیگر اینکه من این حرف رفیق حمه شافعی را کاملاً قبول دارم. بنظر من یک عده زیادی را میتوانیم بفرستیم توی خاک ایران، نه بعنوان تشکیلات مخفی. برود بگوید من خسته شده‌ام. راست می‌گویی عفو عمومی دادی، من آمده‌ام. امان‌نامه میدی، من آمده‌ام بگیرم. بنظر آدم میتواند شش ماه هم آهسته برود و بیاید اگر لازم باشد، اگر مردم آهسته بروند و بیایند. چون فکر نمیکنم آنها آهسته بروند و بیایند. مردم قرار است شلوغ بکنند دیگر. او بعنوان کسی که با کومه له بوده و تا روز آخرش، تا کنگره ۶ هم با کومه له بوده، میشود کانون تجمع هر آدم مبارزی در شهرها. چون میدانند سیاست ما این است. به مردم می‌گویند سیاستش این است که بروند بچه‌ها. اصراری ندارند کسی بماند آنجا پیششان. فلانی با یک مقدار معینی نیروی پیشمرگ به فرماندهی فلان و فلان دارند عملیات میکنند، فلانی و فلانی هم خارجند، در فرانسه اند و بیانیه صادر میکنند. فکر این باشیم که رادیومان را به یک نحوی دائر نگهداریم. به کمک اتحادیه میهنی یا از خارج خاک ایران و عراق و غیره. شاید بشود هنوز از جایی کمک گرفت و به هر حال صداها را دائر نگهداشت. خلاصه حرفم این است که قید رابطه با عراق را بزنیم. فرض کنیم عراق میخواهد بزند بکشدمان. آنطور کار کنیم. من این را معقولتر میدانم منتها قبول دارم که یک کاری نکنیم که او دستمان را بخواند و کاری که میخواهد پس فردا بکند مثلاً دو روز زودتر انجام بدهد.

اصل این مطلب شفاهی است. این متن بخشهای منتخبی است که توسط دبیر میر (آزاد) از روی فایل‌های اودیو پیاده شده است.

رهبری میشود، همینطور که تشکیلات شهر ما دارد رهبری میشود. با تلفن حرفش را میزند دیگر، این عملی است. نشریه بدستش میرسانید، این عملی است. فعالیت تبلیغی- نظامی را میکند و نیرویش را هم خودش جمع میکند و خودش توزیع میکند. منتها سبکش را باید یک خرده احتمالاً عوض کند. سبک مبارزه‌اش را باید یک خرده پارتیزانی کند در رابطه با شهر. از نظر مخفی شدن در روستاها باید کارش را عوض کند، مقیاسش هم کوچکتر باشد، عملیات خیلی زیادی هم نکند که توجه به خودش جلب نکند، فقط مردم پیشمرگه ببینند. این بنظر عملی است. این هم عملی است که پایگاههای رژیم ایران را بگیرند. همین الآن ممکن است تا ما این حرفها را می‌زنیم بچه‌ها دو سه تا پایگاه دیگر گرفته باشند، جمعبندی این باشد که کسی توی ارتش ایران الآن حوصله جنگ ندارد بعد از ماجرا. ممکن است این یک فاکتور مهم باشد. کمالینکه حزب دمکرات پی در پی چند تا پایگاه گرفته، مهمات زیادی گرفته، آنطور که من شنیدم. بچه‌های خودمان رفته‌اند و حمله کرده‌اند...

این به هر حال غیر ممکن نیست. یعنی مبارزه مسلحانه اگر تشکیلات اردوگاهی آویزان گردنش نبود، الآن با خیال راحت ۸ - ۹ ماه کار داشت واقعاً. من می‌گویم آن مسأله را هم سر فرصت هنوز میشود جواب داد. رهبر فرستاد همراهشان باشد. یک هیئت رهبری را فرستاد برود با نیروی مسلح داخل. از جانش می‌گذرد دیگر واضح است. ولی بالأخره برای ادامه‌کاری یک چیز به این مهمی، ممکن است آدم این کار را بکند. به هر حال من می‌گویم الآن یک جای انتخاب مهم است. بنظر من از همین الآن باید شروع کرد. همین الآن کومه له باید شروع کند تک تک واحدها و آدمهایش را بدون اینکه حساسیت ایجاد بکند، از زیر دست و بال دولت عراق بکشد بیرون. من می‌گویم اقلاً ۳۰۰ - ۴۰۰ نفر را بفرستند خارج. و این معنی دارد، برای اینکه خانواده هستند، کسانی هستند که ما نمیخواهیم به جنگ وادارشان کنیم واقعاً. نمیخواهیم به آن شرایط وادارش کنیم، چرا بماند توی اردوگاه فلان؟ اصلاً چه حسنی دارد بودن یک عضو کومه له در اردوگاه آوارگان در عراق و مثلاً ضرر دارد بودنش در سوئیس؟ ممکن است برنگردد بعداً؟! بنظر من خب برنگردد بعداً چه اشکالی دارد. مگر تضمینی هست که از آن اردوگاه پایش را می‌گذارد بیرون هیچوقت؟ بدترین و شنیعترین رفتار را با اینها خواهند کرد، میکشندشان زیر بازجویی. از اینها سعی میکنند جاسوس درست کنند. بالأخره دولتی هست دیگر، میرود با این اردوگاهها سر و کله میزند.

من می‌گویم تا آنجایی که میتوانیم کسانی را که نمیخواهیم به جنگ واداریم یا به این شرایط واداریم، بفرستیم خارج. یک نیروی رزمی مناسبی را، حالا اگر دو ماه گذشت و ما میتوانستیم هنوز مانور کنیم، یک تیم دیگر یک پل دیگر که مجموعاً با چند تا کادر بتوانند یک رهبری داخل خاک ایران را برای نیروی نظامی تأمین کنند بفرستیم. شبکه‌های ارتباطاتی‌مان را از طریق شهرهای کردستان به شیوه‌های "ک.س" و "تکش" تقویت کنیم، طوری که از آن طرف با نیروهای نظامی بتواند تماس بگیرد. شبکه‌ای که آنها بتوانند با بی‌سیم خودشان، با یک کشوری در حاشیه ایران تماس بگیرند. گیرنده گذاشتن را که ما دشواری زیادی نداریم سازمان بدهیم توی یونان، توی کشورهای حاشیه ایران میتوانیم. این دیگر میشود یک کار معین، و تماس داشته باشیم. بنظر من اگر در ببریم از زیر دست و بال عراق، یک نیروی معینی را بگذاریم با اتحادیه میهنی. و اگر دیدیم جا دارد میشود گسترشش بدهیم، بجنگیم، بیشتر با ایران بجنگیم، لازم شد با عراق بجنگیم. من فکر میکنم

در باره سرنوشت و حیثیت سیاسی کومه له

(متن پیاده شده سخنان منصور حکمت در جلسه وسیع کمیته اجرایی حزب کمونیست ایران؛ "بحث پیرامون اوضاع کردستان و قطعنامه پلنوم دوازدهم در مورد تشکیلات کردستان حزب در خاک عراق".

(این جلسه در تاریخ ۷ شهریور سال ۱۳۶۷ - ۲۹ اوت ۱۹۸۸ - برگزار شد)

یک نکاتی که در آخر سید ابراهیم گفت برمیگردد به بحثهاییکه دیروز در حاشیه داشتیم، منتها من راجع به آن کل نقطه نظرها و در بحث رفقا در این رابطه، خواستم چند نکته را بگویم.

این مشخص است که در متنی که ما دادیم از خارج؛ یک درجه ای اوضاع ایران مساعدتر است و بنابراین نیروی بیشتری را میشود برد داخل و آنجا نگهداشت و غیره. که این وضع ظاهرا (در متن نوشته ما) اینطور نیست، اما این نکته ای است که حالا میشود بر سر آن توافق کرد. ولی در مجموع یک نکته ای در آن نوشته هست که فکر میکنم رفقائی که در داخل (اردوگاه) در مورد آن صحبت کردند و توجهی کافی به آن نکردند، و آن دورنمای اروگاهی شدن کومه له است. بنظرم تمام حالت‌های نامطلوب و همه مسائل بررسی میشوند، بجز اثرات سیاسی نامطلوب این حالت. به یک معنی من اینطور میفهمم که رفقا در داخل کار خاصی در دستور ندارند، همان روال قدیم است و کار بیشتری هم نمیشود کرد جز اینکه مقداری (حضور اردوگاهی) وزین تر شده است.

اینجا بحث این است که اوضاع رابطه ما با عراق اساسا تغییر کرده، تغییر میکند، تمام شده است و باید یک فکری به حال این مسأله کرد. اگر بخواهیم این مسأله را همینطوری بگذاریم، آلترا تیبو عملی ای که از بحث بچه های داخل درمیآید این است: "میرویم اردوگاهها، هر اردوگاهی بگویند میرویم، هر جوری بگویند خلع سلاح میشویم و میرویم، (بشرطی که) نیرویمان در داخل باشد! یک تعدادمان را میفرستیم خارج، ولی اساسا تشکیلاتمان را میبریم داخل اردوگاهها و در شرایطی که عراق تعیین میکند زندگی میکنیم!" من میگویم خُب این راه واقعی است که الان جلوی ما گذاشته میشود!

من میگویم عواقب این (جهت گیری) بررسی نشده و اینکه مضار این چه هست، مورد بحث قرار نگرفته است. صحبت از این میشود که هزار و هشتصد نفر را هر دولتی هم (اجازه بدهد)، ما نمیفرستیم. من میگویم خُب کسی هم نخواستسته این کار را بکنید. طرح ما، لاقول این بوده است که سازمان نظامی ما در داخل ایران میماند و نیروی نظامی که داخل خاک عراق است، یک نیروی رزمی است و اجازه خروج و اجازه رفت و آمد (از مرز) را بالاخره برایش میگیریم. تا اگر به آنها گفتند که؛ "بیا خلع سلاح بشوید!" بگوئیم؛ نه! خیلی ممنون، میرویم ایران. یک تشکیلاتی هم داریم در عراق، که اگر طرف یک رابطه سیاسی - اداری با ما دارد، آن را برقرار نگهدارد. ولی ما سعی میکنیم نیرویم به اردوگاه تحت کنترل عراق. نکته ای که (محل اختلاف اصلی است با بحثی که رفقا کردند) اصلش این است که میرویم به اردوگاههای تحت کنترل دولت عراق.

من فکر میکنم این درست است با توجه به خطراتی که در اینطرف است، نمیرویم داخل اردوگاهها و سعی میکنیم به نیروی خودمان برویم داخل ایران، حالا این افق مسدود است و تلفات جانی بیار میآورد، از طرف دیگر هم از نظر سیاسی تلفات جبران ناپذیری بوجود میآورد و باید جواب مسأله را داد. بنظرم آن (تمکین) به این حالت، ادامه (دنباله روی ازسیر) خودبخودی است یعنی هیچ ابتکار عملی از طرف ما لازم نیست که این طرح پیش برود، خودبخود

درد آنطوری میشود. یعنی آلترا تیبوی که در داخل (اردوگاه) روی آن بحث شده، این است که ما هیچ فعالیت خاصی نباید بکنیم، تا آنطور که میخواهیم بشود. خودبخود آنطور میشود. عراق تند تر از آنکه بخواهد ما را نمیزند، بیشتر از آنکه بخواهد ما را نمیزند، هر اردوگاهی بخواهد ما را میبرد و هر محدودیتی که بخواهد بر ما میگذارد، ما چه بالا برویم و چه پائین بیائیم، مسیر عادی اش همین است. ما داریم چکار میکنیم؟ در این بحث معلوم نیست. گفته میشود ما سعی میکنیم اقدامات تأخیری بکنیم با دیپلماسی و غیره. در نوشته ما گفته شده است؛ ما زیاد نباید باین توهم داشته باشیم، یعنی یک چیز خطرناکی است که گویا ما میتوانیم در سیاست تعیین شده عراق که بالاخره مرحله بندی خودش را دارد، با دیپلماسی خودمان تغییرات فاحشی ایجاد کنیم.

سید ابراهیم این بحث رایک جوری گفت که من اینطور استنباط کردم؛ که موضع پلنوم از یک بار امنیتی قوی و از یک بار "تخلیه کردن" (هزیمت) برخوردار است. چون وقتی نگاه میکنید بنظرم این بحث بچه های داخل (اردوگاه) است که فقط یک بار امنیت شخصی در آن در نظر گرفته شده است. در صورتیکه این موضعی که پلنوم گفته است، ماجراجویانه تر است، میگوید برویم داخل ایران، میگوید برویم یکجاها تیکه نتوانند خلع سلاحمان کنند، سعی کنیم روی پای خودمان بایستیم و اگر لازم است هم بجنگیم. در صورتیکه در بحثی که رفقای داخل (اردوگاه) کردند امنیت شخصی تقریباً محور است؛ میرویم آنجا که "آدمها را داخل نفرستاده باشیم"، بالاخره اگر خارج نمیشود رفت یا داخل هم نمیشود رفت، این اردوگاه تنها جای حفظ این آدمها است، این کار را باید کرد.

من الان نمیگویم که باید نیرو فرستاد داخل، چون از اول هم تاکید کردم این بحث که "بیشتر نیرو بفرستیم داخل" وقتی بود که یک خوشبینی عمیقی نسبت به اوضاع سیاسی ایران در کل پلنوم حاکم بود و بر سر "قطعنامه سیاسی" هم که بحث میکردیم این خوشبینی در آن بود. ولی من میگویم این مسأله واقعی است چون یک وقتهائی در موقعیتی قرار میگیرید که عراق میخواهد کومه له را در خاک خودش خلع سلاح کند، چون در ایران هیچکس دستش به نیروهای ما نمیرسد. چه در طرح پلنوم و چه در طرح رفقا ادامه کاری مبارزه مسلحانه و حیثیت کومه له از طریق نیروئی که در داخل خاک ایران است، تأمین میشود. در این طرح پلنوم میگوید این نیرو بیشتر باشد برای اینکه حیثیت مان بهتر تأمین میشود، که حالا میشود هر دو به یک عدد معینی مشترکا برسیم، که اینقدر نیرو میتواند در داخل باشد. بالاخره حیثیت سیاسی ما را آن قرار است تأمین بکند.

حالا برمیگردیم به حالت‌های دیگری، که یک اردوگاه کومه له ای درست کردند که مسئول پخش نخود لوییا هم خودمانیم، تفنگ هم نگذاشتند دستمان بماند و فرستادند در یکجائی تحت الحفظ. ایا حیثیت سیاسی مان بیشتر لطمه نمیکورد؛ که در این اردوگاه کمیته مرکزی ما حضور داشته باشد و بدون اسلحه نظام جم بکنند؟! و هر پیشمرگی که در داخل خاک ایران است بداند که بچه ها حبس اند و رهبری کشک است و کاری از دستش برنمیآید و کاری از دستش برنمیآید؟ چیزی زیادی نمیتواند بگوید، با کسی نمیتواند تماس بگیرد؟ و در خود آن اردوگاه یک عده بگویند من برای این نیامده بودم به صحنه مبارزه، خُب یک تفنگ میدادی دستم و میفرستادی در خاک ایران و الان مثل آن رفیقی که الان آنجا میجنگد منم میجنگدم، چرا من را آوردی اینجا؟ برای اینکه در ایران بیچد؛ "کومه له را گرفتند فرستادند عظیمیه عراق!" مثل اینکه جلال طالبانی بجای اینکه در آلمان باشد، در اصفهان باشد و اتحادیه میهنی این را عدم تخلیه (عدم هزیمت) بیشتری ارزیابی کند و فرض کند که اینطوری حیثیتش بیشتر

حفظ شد؛ که نوشیروان در یک اردوگاهی مسئول توزیع مواد غذایی باشد بین پیشمرگهائی که الان اسلحه هم ندارند و دارند مباحثات داخلی میکنند و مقاله مینویسند.

من میگویم که این بررسی نشده، این احتمال واقعی که حیثیت کومه له اینطوری بطور شدیدتری لطمه میبیند تا اینکه یک سازمان واقعی سیاسی باشد که در عراق آنقدر سرمایه گذاری ندارد. در ایران دارد و در خارج بیشتر، در عراق هم یک پایگاه، یک نیروئی دارد که دارد چک و چانه میزند که؛ "من این را میفرستم داخل"، میگویند: "نمیباشد! میگویند: "پس اسلحه را ازش نگیر"، میگوید نمیشود! میگوید: "نصفش را میخواهم بفرستم داخل". و این یک نیروی رزمی است که دارد سرش چانه میزند، نه سازمانش را، نه کمیته مرکزی اش را، نه مبلغین اش را، نه اعضاء سابق شورای شهر سنجندج و غیره را. آنها را یکجوری بردند یکجائی که مناسب انسانهای آزاد است و دارند سیاسی کار میکنند، ممکن است السالوادور باشد. نیروی رزمی در عراق باقی گذاشته است که دارد بر سر آن مذاکره و معامله میکند و قرار نیست رهبری سیاسی را قاطی آن نیروی رزمی بکشند و ببرند اردوگاه.

من میگویم در این حالت به حیثیت سیاسی ما کمتر لطمه میخورد، اگر بتوانیم. یک نفر ممکن است بگوید ما نمیتوانیم، باشد! من میگویم بالاخره توانستها و نتوانستهای خودمان را راجع به همه چیز یکی بکنیم و راجع به مسائل حرف بزنیم. اگر نتوانیم آنوقت این دو راهی جلوی شما قرار میگیرد؛ دویست نفر داخل، هزار و ششصد نفر اردوگاه، یا هفتصد نفر داخل و هشتصد نفر اردوگاه، این را تعیین کنیم. من میگویم آنموقع آن پیشمرگ کومه له که در همین تشکیلات آموزش دیده است، همین روحیه را این ۱۰ ساله از این حزب گرفته است که رزمنده باشد و انقلاب کند و مبارزه کند میگوید: من این تفنگ را از عراق نگرفتم، به عراق هم پس نمیدهم. من پیشمرگ کومه له ام و این اهدافم است، برای من رفتن در اردوگاه خاک عراق و نشستن و مثل مجاهدتها منتظر ماندن، سرشکستگی سیاسی اش بیشتر است تا بروم در جنگ رو در رو با دشمن کشته بشوم. هر کسیکه حاضر نیست اسلحه اش را تحویل بدهد بیائیم شبانه - روزانه بکمک هر کسی از منطقه دور شویم، پنجاه کشته میدهم و از صد تا پنجاه نفر از ما خودمان را به خاک ایران میرسانیم و به بچه های ما در داخل ملحق میشویم.

اگر کسی این را آنموقع بگوید دفاع سیاسی رهبری کومه له از این کار چه هست؟ به او میگویند: اینطوری امنیت مان بهتر حفظ میشود! فقط این را میگویند. میگویند؛ پس تو آوانتوریستی و جان خودت را بخطر میندازی او میگوید: این آوانتوریسم نیست که بروم پیوندم به نیروی نظامی در داخل، تو فقط فکر حفظ آدمها هستی دیگر! من میگویم سیاسی بمانیم و سیاسی مبارزه بکنیم برای آن پرچم، برای آن چیزیکه بدست گرفتیم. اما در مقابل طرح تمکین به زندگی تحت حاکمیت عراق میگوید: نه! آدمهایمان را بیائیم برای فردا؟!!

این شد بحثی که خودمان میخواهیم با آن مرزبندی کنیم دیگر. بنظر من نقطه ضعف اساسی این (شیوه) برخورد چیزی نیست جز اینکه ابتکار را بدهیم دست اوضاع، خودمان را حفظ کنیم و گاردمان را بالا نگهداریم، ولی ابتکار را بدهیم دست اوضاع. این (موضع) این ضعف را دارد که حاضر نیست بشینند و روی "تکه اردوگاهی" شدن بحث و حل و فصل کند و عواقبش را بسنجد. به نظر من تشکیلات کومه له در اردوگاه عراقی نصف میشود و نصف اینها به ادمهای عادی تبدیل میشوند که به هر قیمتی میخواهد خودش را از آنجا بیرون بکشد، یا برسد به شهر خودش در ایران، یا بیاید پیوندم به تشکیلات خارج و یا پیوندم به نیروی نظامی. نمیشینند آنجا و با من و شما

ایدئولوژی آلمانی بخواند، برای اینکه برای این کار به مبارزه نیامده است. فرق دارد با آدم حزب دمکرات. این یک آدم ایدئولوژیک و مبارز سیاسی است، مبلغ و مروج است و دوام نمیآورد در حبس یک کشور فاشیستی، در یک اردوگاه در منطقه عربی که تازه از مردم کردستان هم جدایش کرده اند. توجیه کردن این برایش خیلی دشوار است، مگر اینکه بگویند شش ماه دیگر یک خبرهائی میشود، این سالن ترانزیت انقلاب است و همین الان یک اتفاقی می افتد! چون آنوقت بعد از هشت - ده ماه شما یواش یواش میفتید به موضع توجیه کردن و حرمت سیاسی تان نزد طرف زائل میشود. نیروی سیاسی ما به نظر من در داخل ایران است. نیروی نظامی ما دلش میخواهد بداند "کمیته رهبری" صدایش از یکجائی بلند است، که در دستش ابزاری هست، نمیخواهد نامه بنویسد: "رمادیه ر، ابراهیم عزیزاده!" این نیرو دیگر نمیتواند بجنگد، آن هم آنجا اسلحه اش را میگذارد و ول میکند می رود. میگوید تشکیلاتم را گرفتند و بستند و گذاشتند در یک اردوگاه عراقی. رهبری من چیه؟! من دارم به چه کسی گزارش میدهم؟! الان میگویم راهش چیست بنظم.

بنظم قطعاً کار یکعده از ما به اردوگاه میکشد، ولی آن بخش باید بخش حاشیه ای ما باشد، نه حفظ همین اردوگاهی که در آن هستیم و با یک مقدار محکم کاری که یک عده با خارج رفت و آمد داشته باشند و کلاً شبکه کادری و پرسونلی ما به یک اردوگاه غیر مسلح منتقل بشود. بنظم آن بخشی که (به اردوگاه) می رود اتفاقاً باید بخش حاشیه ای ما باشد. بخشی باشد که تشکیلات ما اساساً بیرون آن قرار گرفته و دارد سعی میکند سرنوشت آنها را از زیر دست و بال عراق بیرون بکشد. وگرنه اگر خود تشکیلات ما رفته باشد به اردوگاه، بنظم این شکست سیاسی کومه له است و این ان سرنوشتی است که نمیخواهیم سر مان بیاید، همان تصویری است که مردم کردستان ایران نمیخواهند از ما داشته باشند، ترجیح میدهند که صدای رهبری شان را از آلمان بشنوند.

یعنی بله! بگویند هفتصد نفر از پیشمرگهای کومه له را عراق خلع سلاح کرده و برده اردوگاه؟ ولی پیشمرگ کومه له، واضح است که ما مسئول میگذاریم، واضح است که با آنها کار سیاسی میکنیم، واضح است که همان بحثهای ترویجی را دایر میکنم. ولی آنها تیکه رفتند آنجا، ساختمان اصلی تشکیلاتم خلع شده از هر امکان، نرفته آن اردوگاه، که حالا از آنجا مبارزات خودش را ادامه بدهد، یک بخشی را رضایت دادند ببریم اردوگاه، ولی سازمان خودم را در جای دیگر بوجود آوردم. این را در یک جای دیگر بوجود آوردم، در اردوگاه سازمان ندادم، نمیتوانیم. شوخی است بنظم این بحث که: "ما این مسیر را تا ته اردوگاه بصورت یک تشکیلات ادامه بدهیم!" ما میتوانیم عناصر خودمان را بصورت زندانی یا مهمان در خاک عراق داشته باشیم که خودمان به آنها خدمات سیاسی میدهم و سعی میکنیم یکی یکی شان را از داخل آن اردوگاه بیرون بیاوریم. ولی اینکه سازمان ما در این اردوگاه است، بنظم یک غیر ممکن سیاسی و بدترین حالت است.

برای همین میگویم بحث ما از سر امنیت نبوده، اتفاقاً برعکس بوده است. میگویند: در صورتیکه خودمان میدانیم بهترین حالت از نظر امنیتی این است دیگر کسی کشته نمیشود، کسی جلوی رژیم جمهوری - اسلامی قرار نمیگیرد، کسی به اتحادیه میهنی نمی پیوندد که زیر بمب برود. میروند در اردوگاه می نشینند و حتماً با آنها یک تخت و پتویی میدهند و در اردوگاه اطاقهایشان از حالا بهتر است، ولی ما این را بدترین حالت سیاسی ارزیابی کردیم و من هنوز هم بر این عقیده هستم. نه اینکه یک عده از کومه له در اردوگاه باشند، این بدترین حالت سیاسی نیست، بدترین حالت سیاسی این است که تشکیلات ما برود داخل اردوگاه محفوظ بشود.

ها را در خارج از اردوگاه) بطوریکه موجودیتش فرق نکند و هر وقت راجع به کومه له ای های اردوگاه عراق می رسیدند، باید بگویند بلکه! یک تعداد از رفقای ما که بدلیل نظامی نتوانستند بروند داخل و بدلیل سیاسی نتوانستند بروند خارج، اینها در عراق و تحت نظر ما در اردوگاهها حضور دارند و داریم شرایط شان را بررسی میکنیم که به کدام بخش تشکیلات منتقل شوند، اینجا تشکیلات ما نیست، این را میشود گفت.

آیا این عملی است؟ بنظم این خیلی عملی تر از این است اگر برایش سعی کنیم تا اینکه سعی کنیم در یک اردوگاه عراقی بسته، حزبیت سیاسی و تشکیلاتی بودن کومه له را حفظ کنیم، بنظم این دومی خیلی سختتر است. برای این کار من اینها را میگویم:

سید ابراهیم در آخر بحث گفت: "هیچکسی تاحالا نگفته که رفقا بیایند در خارج و فعال باشند!" من میگویم صحبت فعال بودن یا فعال نبودن کسی نیست، اصلاً میتوانند آنقدر هم فعال هم نباشند، چون آنقدر فعالیت در خارج نیست. ولی کومه له وجود داشته باشد.

الآن در خارج، ده تا کمیسیون کمیته مرکزی حزب هم درست بشود، کومه له وجود ندارد. باید بالاخره از (طرف) کمیته مرکزی کومه له، در یک ابلاغیه بیاید که فلان نهادهای سازمان کومه له باید در خارج تأسیس شود. شما ممکن است یکنفر دیگر را بخارج نفرستید و همه رفقای اعزامی را که قبلاً به خارج فرستاده اید را از این تشکیلاتها پس بگیرید، برای من هیچ فرق نمیکند، اصلاً هیچکس نیاید. مسأله اعزام نیست و این اصلاً بهانه ای برای اعزام نیست، مسأله این است که در خارج کشور کومه له بگوید؛ من الان مدرسه حزبی دارم، هفتمین دوره مدرسه حزب در فرانکفورت کار خودش را شروع کرده است، چه اشکالی دارد؟ خیلی بهتر از این است که بگویند هفتمین مدرسه (حزبی) در حومه سامره کار خودش را آغاز کرد! از نظر سیاسی برای همه عالم بهتر است که مدرسه کمونیستهای ایرانی در فرانکفورت باشد تا در سامره و اطرافش. یا بگویند نشریه پیشرو ارگان سازمان کردستان حزب کمونیست ایران که در مونیخ منتشر میشود، چه اشکال دارد؟

آن (نشریه) سازمان دارد دیگر. پیشرو وقتی در داخل منتشر میشد، سازمان خودش را داشت، با واحدهای نظامی رابطه داشت که برایش اخبار میفرستادند، جلسات هیئت تحریریه داشت که مینشستند بحث میکردند، آدمهایی بودند تحت مسئولیت کومه له که در دوائری مینشستند تا پیشرو منتشر میشد، به آنها بودجه اختصاص داده میشد، رابطه شان با انتشارات تعریف میشده، کمیته مرکزی میآمد و برایشان سخنرانی میکرد که بفهمند چه باید گفت، این میشد یک سازمانی که پیشرو برایش منتشر میشد و این سازمان را باید بوجود آورد، بخصوص که الان رادیو دارد بسته میشود. بالاخره شما قبل از اینکه رادیو بسته شود، آن را به یک پدیده دایر (دیگری) تبدیل میکنید، وقتی آن رادیو را بست، شما میتوانید در مصاحبه با پیشرو بگویند؛ "مسأله مهمی نیست، از نظر تبلیغی تعیین کننده است، ولی ارگان مرکزی ما باید این بار را بدوش بگیرد"، الان همین را هم نمیتوانیم بگوئیم.

به هر حال من میگویم این فراتر است و اصلاً یکجور دیگر نگاه کردن به بحث است، تا اینکه؛ "یکعده رفتند خارج فعال باشند دیگر!" کسی از کمیته اجرائی نگفته بود "حق ندارید!" اینجا حقوق ویژه مطرح نبود! من میگویم چرا از آنور نمیگویند؟ کو نقشه عمل؟ نمیخواهم به کسی انتقاد کنم چون در سند پلنوم نیست، ولی الان بحثم این است و باید این را آورد: نقشه عمل برای بنیاد گذاشتن یک سازمان سیاسی کمونیست کردستان در خارج. که هر وقت فکر میکند که آن سازمان سیاسی داخلی را از دستش گرفتند، این فونکسیونهایش بتواند انجام

این ما را باز میرساند به یک بحث دیگری در این برخورد رفقا که بنظم برخورد خود ما در این سند گم است، یعنی خود پلنوم هم این را در سندش روشن نمیکند. و آن این است که: فقط از بار امنیتی بیایم خارج؟ بنظم الان باید تجدید نظر کرد که کومه له باید سازمانش اصلی اش را بیاورد خارج. یعنی چی؟ یعنی بتواند تبلیغات مرکزی خودش را سازمان بدهد. میگویند آخر رادیو را می بندند! ولی در تمام دوره حیات کمونیسم ایران، مدت ۵ سالش را رادیو داشتند، باقی اش نشریه داشتند. کومه له باید بتواند ارگان مرکزی اش را از خارج منتشر بکند، بدون اینکه از کسی - هیچ گزمه ای اجازه بگیرد و بتواند بدست مردم کردستان برساند، کاری که کمونیست دارد انجام میدهد، پیشرو هم انجام بدهد. کومه له باید بتواند کادرهایش را آموزش بدهد، کومه له باید بتواند نوارهای ترویجی بدست اعضا خود برساند، کومه له باید بتواند آزادی عمل دیپلماتیک را با همه نهادهای بین المللی را حفظ بکند، کومه له باید بتواند عضو بگیرد و پرونده اعضایش را بررسی بکند، هر کاری که یک تشکیلات میکند، کومه له باید بتواند بکند.

بنظم این معنایش این است که کومه له باید بیاید اینها را بیرون عراق سازمان بدهد، بالاخره اینطور میشود. نمیگویم فوراً اینطور میشود، میدانم یک پروسه ۶ ماهه طول میکشد ولی این ۶ ماه برای ما ۶ ماه انتقال به اتفاقی در اردوگاه عراق نیست، ۶ ماه انتقال به اتفاقی دیگری در خارج است. برای همین ما اینجا بد گفتیم که؛ بیایند خارج! باید میگفتیم کومه له بیاید شروع کند پایه دوم سازمانش را در خارج سازمان بدهد، طوری که وقتی آن پایه اش را (در اردوگاه) از زیرش کشیدند، تماماً باین پایه (در خارج) متکی بشود.

بنظم آنموقع این معنی دارد که نیروی نظامی ما از طریق سازمان ارتباطی مان در خاک عراق، که نه در اردوگاه است و نه حاضرند هم قبول کنند و ممکن است پول هم به آن بدهند، رابطه ما را با نیروی مسلح مان نگهمیدارد. میگذارند فرمانده را بفرستیم و فرماندهی را برگردانیم، میگذارند این کار را بکنیم، صحبت رساندن یک ده نفری بآن نیرو است. صحبت رساندن پیامها و نشریات و رهنمودها و نقشه عملها به آن نیرو است، این کار را هنوز عراق میتواند برای ما بکند. ولی بشرطی که این پیامها و نشریات و رهنمودها و نقشه عملها یک جایی بعنوان یک حزب آزاد، یک حزب سیاسی که اوضاع محیط خودش را خودش تعیین میکند. با مخفی کاری یا با هر چیزی، ولی آزاد در منتشر کردن و حرف زدن، انجام بدهد.

بنابراین من میگویم مسأله اساسی این است که چطور ما از این دوره برای مستقر کردن رهبری در خارج از عراق استفاده میکنیم؟ من میگویم هنوز هم این بحث محوری است. کومه له به مثابه سازمان سیاسی، و نه هر کسی که عضو کومه له است و کارت کومه له دارد، (بلکه) کومه له به مثابه یک سازمان با متابولیزم اش. صلح ایران و عراق یعنی پایان اینکه کومه له از طریق عراق کارهایش را انجام میداده است، باید اساساً بتواند بدون عراق با مردم کردستان ایران تماس بگیرد. باید اساساً بتواند بدون عراق مواضعش را بگیرد و به اطلاع مردم برساند و به فعالین خودش رهنمود بدهد، بدون عراق. چون میخواهد اینها را (آن تماس و ارتباط و رهبری) از ما بگیرد آخر، هر چقدر هم احترام بگذارند، میخواهند آن روابط را از ما بگیرند. اتفاقاً من میگویم از نظر ادامه کاری سیاسی کومه له، به لحاظ از دست ندادن حیثیت سیاسی، این حیاتی است که امروز خیلی سریع اقدام کنیم، برای اینکه فونکسیونهای حیاتی کومه له را، معادلش را در خارج، توسط کومه له سازمان بدهیم، که اگر فردا زیر پایش را جارو کردند، این فونکسیونها، و حتی فونکسیونهای دیگری که اگر در خارج باشیم میتوانیم داشته باشیم، بوجود بیاوریم. در عراق باشیم نمیتوانیم داشته باشیم، نمیتوانیم بوجود آورده باشیم. (این فونکسیون

بدهد.

یک نکته دیگر بنظرم یک کارهائی است که احزاب دیگر میکنند و وقتی میکنند ما میگوئیم؛ عجب آدمهای مدبری اند ما هم انجام بدهیم! اگر در خاک عراق یک جور "آسوس" است و یک کارهائی هست که نشریه را به کردهای سلیمانیه میدهیم در خارج هم یک فونکسیونهائی است که آنجا (در سلیمانیه) نمیشود کرد. ما میتوانیم همین الان کمیته های مشخص کردستان ما را به یکی از اشکال ابراز وجود کومه له تبدیل کنیم. ما میتوانیم کانون وکلای کمونیست کردستان را در خارج درست بکنیم و بشود به یکی از اشکال ابراز وجود کومه له، کومه له میتواند ده جور دیگر هم ابراز وجود کند. همه اینها به کومه له مربوط است، همانطوری که گروه هنرش در داخل میتوانست یک دوره ای یکی از اشکال ابراز وجود کومه له باشد و برود در روستاها، اینجا هم کانون وکلای میتواند یکی از اشکال ابراز وجودش باشد، چون بالاخره کومه له در عرصه های مختلفی فعالیت میکند.

اگر رهبری کومه له وقتی هم دوباره این شرایط تمام بشود، خودش را در رأس یک طیف وسیعی از فعالیت ببیند بنظرم چیزی تغییر نکرده است، تنها چیزی که تغییر کرده اینکه شرایط فعالیت عوض شده است. با فرض اینکه نیروی نظامی ما در داخل است، همان کومه له مسلح است که رهبری اش همانقدر کار دارد و همانقدر آژیتاسیون و ترویج میکند و همانقدر کار دارد برای اینکه اینچیزها را سازمان بدهد. بنابراین من میگویم باید نشست و راجع باینها فکر کرد که سازمانهای جانبی تشکیلات کردستان میتواند عرصه فعالیتشان در خارج باشد، چه اشکالی دارد؟ اینها را باید بوجود آورد. مثلاً الان سید ابراهیم میگوید؛ برای نشریه "پیشرو" چون ارگانی نیست، بنابراین اعزامش هم برای "پیشرو" مسأله ای نبوده. ببین! خب الان دارد. من میگویم خیلی فعال تر و آگاهانه تر باید این بحث را مطرح کرد. آیا مطابق طرح ما و مطابق طرح بچه های داخل (اردوگاه) قرار نیست رادیو را ببندد؟ چرا! آیا کمیته مرکزی، تشکیلاتی که قرار است رادیو اش را ببندند، تصمیم به انتشار ارگان مرکزی اش نمیگیرند؟ و مسأله سازمان دادن و ریز کردن و ارسال نشریات را از الان (در دستور نمیگذارد!) برای اینکه رادیو اش را بستند، به حیثیت سیاسی اش لطمه ای نخورده باشد؟ چرا! باید این کارها را تعریف کنیم، نه اینکه این جواب را بدهیم که چه در قطعنامه پلنوم و چه در بحث رفقای داخل گفته میشود: "کسی را نباید قانع و تشویق کرد که برود خارج، چون نافع است میشوند!" خوب بروند فعال شوند! من میگویم بحث از این سطح فراتر است، لااقل با بحثهائی که شده است، اینطور میفهمم که باید نهادهای واقعی کومه له را در خارج دایر کرد، اگر میخواهیم حیثیت سیاسی کومه له در یک چنین دوره ای حفظ شود، وگرنه کومه له کادرهایش را میفرستد اردوگاه.

چون اگر "ارگان پیشرو" اش خارج باشد، مدرسه حزبی اش خارج باشد، بخشهای آرشیب و انتشاراتش را به طرقی به خارج منتقل کرده باشد و غیره، آنوقت این را بهش نمیگویند: "چرا پیشمرگ را نمیفرستی خارج، همه اش کادرها را میفرستی؟" به او جواب میدهم هم آدم میفرستم، هم کادر و هم پیشمرگ برای ارگانهای سیاسی ام، برای آدم جنگی در همین داخل میخواهم یک فکری بحالش بکنم که یا برود داخل یا دوباره مسلح اش بکنم و بگذارم مرز خاک عراق. بحثم با عراق سر این است که نیروی مسلح ام را خلع سلاح نکن، نمیخواهم نیروهای مسلح رزمی ام را به خارج ببرم. عضو و کادرم را سعی میکنم بدهم به ارگانهایی که جاهای دیگر برای فعالیتش دایر کردم. اگر الان همینطوری انسانی نگاه بکنیم، بحث رفقا این میشود؛ که از نظر اخلاقی چرا فقط پنجاه تا کادر بفرستیم و صد و پنجاه تا عضو؟! من میگویم اگر بطور واقعی داریم به یک مبارزه دیگری این

رفقا را جذب میکنیم، آنوقت خود آن مبارزه تعیین میکند که کدامشان باید به آن جذب شود، عضو یا کادر، یا هر چی. به هر حال من بحثم این است.

بنظرم هنوز نه قطعنامه پلنوم و نه بحث رفقا آن واقعیتی که ما با آن روبرو هستیم را درست جوابگو نیست. این بحث پلنوم (در مورد اوضاع) ایران که یک مقدار گشایش زیادتری در آن می بیند، الان باید تجدید نظر بشود و یک فکری بحال خودش بکند. ولی در مورد بحث رفقای داخل، بنظرم یک فرض اینطوری است من این را میفهمم: در خاک عراق به هر ترتیبی "حیثیت بیشتر" است تا در خارج! من میگویم حیثیت ما دو چیز است: وجود نیروی مسلح ما در داخل و ادامه کاری رهبری و ارکان تبلیغاتی حزب و آزادی عمل رهبری تشکیلات کردستان است. اگر فردا قاسملو پایش را برساند به تریبونهای بین المللی، و رفقای ما در اردوگاههای خودمان مشغول حل و فصل مسائل ترویجی باشند، او (قاسملو) حیثیت شان را چه می بینند، اگر او بتواند در اطیش پلنوم و کنگره بگیرد و ما نتوانیم و کارمان این باشد که چگونه روحیه تشکیلاتمان را در فلان اردوگاه بالا نگه میداریم! اوست که حیثیت اش حفظ شده است، برای اینکه مصوبات کنگره بعدی او هست و معلوم است در فلان کنگره تشکیلاتش گفته است.

من میگویم طرحی که الان وجود دارد، این است که ما نتوانیم. یعنی خورد خورد با اقدامات تأخیری خودمان ولی تحت تأثیر بغلی، خورد خورد داریم میرویم که خلع سلاح بشویم، خورد خورد میرویم که از کردستان عراق رانده بشویم، خورد خورد میرویم در اردوگاههای با اختیارات محدود حضور پیدا بکنیم. ولی ممکن است ۶ ماه طول بکشد، ممکن است ۸ ماه طول بکشد. ولی نقشه خود ما متفاوت از این نیست، توی نقشه من هم همین است طی ۶ ماه - ۸ ماه همین آدمها همانجا باشند ولی بالاخره نقشه تشکیلات متفاوت است؛ میگویم: اگر قرار شد صلح شود و قرار است ما را بفرشند و هر اتفاق دیگری بیفتد، سازمان کومه له با رهبری تبلیغات و تعلیماتش از بین نمیرود. سازمان کومه له مثل هر سازمان دیگری در کشور دیگری بساطش را پهن میکند، این بحثهای من است.

فکر میکنم به هر حال باید هم در قطعنامه پلنوم باید تجدید نظر کرد و هم در بحث رفقا. ضعف بحث رفقا عدم تحلیل سیاسی و واقعی از نتایج دورنمای اردوگاهی است و در بحث پلنوم ضعفشان بنظرم امکان فرستادن نیرو به داخل است. یعنی در هر دو بحث، اینکه اصلاً اشاره به سازماندهی آلترناتیو تشکیلات کومه له را از سر فرد و کادر و اشخاص، به مسأله "عاقبت کومه له" نگاه کردن، نه از سر ارگانها و فونکسیون. این ضعف هر دو بحث این است.

من فکر نمیکنم کسی در داخل بگوید؛ برویم اردوگاه! ولی من بحثم بر سر این بود که با تغییر ندادن کیفی در سیاست و نگرشمان به کار کومه له، داریم میرویم اردوگاه.

سید ابراهیم: این کیفیت چگونه است؟

باشد! الان کیفیت را توضیح میدهم که این یک کلمه اقدامات واقعی مادی دارد و اقدامات متفاوتی از آن درمیآید، این اقدامات را تا آنجائیکه به عقلم میرسد الان میگویم.

میگویم یک صلحی شده میان ایران و عراق، تضادی که ما بر مبنای آن از امکانات عراق استفاده میکردیم لااقل بطور فرمال حل شده است دیگر، از هر کسی که در دنیا پرسید، میگوید تضاد ایران و عراق حل شده است. به صلیب سرخ هم عین همین را برداشتیم و نوشتیم و دادیم که؛ بابا جان با حل شدن این تضاد، شکافی که از آن استفاده میکردیم محدود میشود، خُب این تفاوت کیفی است. ما همیشه میخواستیم عقب تر برویم و از مرز دور نشویم، خلع سلاح

چگونه میشود؟ نه دیگر، چون فرض این است که هنوز نرسیدیم باین وضعیت وخیم، "هنوز که نبسته اند!"
 خُب اگر "هنوز نبسته اند" موضع است، میخواهم بدانم سیاست چه هست؟ میگویند نشریات را سازمان میدهیم؟ میگویم از کجا، آن نشریه توسط نیروی داخل ایران سازمان پیدا میکند؟ توسط نیروی که خلع سلاح شده و رفته در مناطق دیگری سازماندهی میشود؟ اگر بگوئی توسط این یکی، آنوقت من یک اختلاف عملی دارم و میگویم این کار را نکنیم.

مثال من یکی - دوتا نیست سید ابراهیم! من میگویم کومه له یک مجموعه کار سیاسی میکند که وقتی اجازه پیدا نمیکند در عراق آن مجموعه فعالیت را ادامه بدهد، رهبری اش باید بنشیند و بگوید چگونه این کار را میکنم؟ یا می بندم یا باین ترتیب انجام میدهم، بحث بر سر اعزام هیچکس به هیچ جا نباشد و اصلا این بحث "اعزام" را منتفی کنیم.

کمیته مرکزی کومه له اولین کارش این است که تفاوت کیفی در فعالیت خودش پیش بینی کند که با توجه به تغییر شرایط کارهایش را آنطوری انجام میدهد. من میگویم اگر این فعالیت را قبول بکنیم که فعالیت سیاسی کومه له در عراق [نه داخل که بحث ما مشترک است و تازه بحث ما شورتر است] - نه فقط بقاء فیزیکی، بلکه فعالیت سیاسی مان در خاک عراق در مخاطره است. ادامه کاری ارگانهای تبلیغی، رهبری، آموزش و همه چیز ما در خاک عراق در شرف و تهدید بسته شدن است. کمیته مرکزی کومه له باید بنشیند و تصمیم بگیرد چکار میکند. این را بعنوان انتقادی تشکیلاتی نمیگویم برای اینکه همین پلنوم کمیته مرکزی حزب نشست و روی این فکر نکرد. بنابراین بحث این است! این را تصمیم بگیریم، خارج و داخلش تازه از اینجا ناشی میشود. چند نفر داخل چند نفر خارج؟ شما میگوئید هزار و هشتصد نفر با تپاچه بیایند غلط است! من میگویم حتما این تعداد غلط است، چون آنها تعدادشان را برای کار نظامی احتیاج دارند، یک تعدادشان را برای کار نظامی و یک تعدادشان بعنوان ذخیره کار نظامی هنوز در عراق احتیاج دارند، حتی اگر هم غیر مسلح باشند. ولی میداند پیشمرگه است و منتظر نشسته در این اردوگاه که رفقای خسته بیایند اینجا که من بروم بجایش. عراق باین هم اجازه داده. سیصد نفر داخل هستند و چهارصد نفر در اردوگاه پیشمرگه اند که با مسئولینشان و با آموزشهایش و میروند داخل و برمیگردند، آنجا محل استقرار آنها است و نیروهائیکه از داخل ایران میآیند.

باید بدانیم که روی این قسمت کسی اختلافی ندارد، بحث سر این است سازمان سیاسی کومه له میخواهد چگونه اداره بشود، میخواهد چکار بکند؟ من میگویم این تفاوت کیفی است و معنی عملی دارد در تصمیمات مان. آنچیزیکه من میبینم نه فقط از بحثهای داخل، بلکه از بحثهای خارج هم این است که بحث خارج بقول شما یک کارهای غیرممکن را طرح کردند. اگر قبول کنیم که نه میتوانی بروی داخل و نه هجوم بیاورید خارج و این غیر ممکن است، پس تو هم جواب ندادی به فردای صلح. داخل جواب نداده، خارج هم جواب نداده ولی صورت مسأله را در یکجائی درست تعریف کنیم. اگر شما بگوئید هزار و هشتصد نفر را بیاید ببرد؟ من میگویم هفتصد نفر احتیاج دارم بفرستم. ولی سیصد عددی بود که دیروز (شما سید ابراهیم) گفتی: "تا دویمت و پنجاه نفر هم حیثیت ما قبول میکند، خالی کردن بنظر نمیآید؟" میگوئی بیشتر نه، حتی اگر یک نفر حاضر بشود سیصد نفر آدم را یکجا ببرد الان هم نه! من میگویم بستگی باین دارد که من دارم چکار میکنم؟

من اگر به تشکیلات خودم گفته باشم پیشرو و مدرسه حزبی در خارج فعالیت میکند، بخش زیادی از تکش در خارج فعالیت میکند،

نشویم، رادیو ما باشد، نیروی نظامی ما داخل باشد و زخمیهای مان را هم به خارج بفرستیم، الان که صلح شده ما بیشتر میخواهیم؟ این است تغییر سیاست ما؟! اینطور نیست دیگر! هر سازمانی فکر این است که چطوری باقی میماند، سیاسی میماند؟ چه جوری خودش باقی میماند، چه جوری آن کارآکترهایی که از قبل از خودش بروز میداد در شرایط جدید بروز میدهد؟ این برای ما یعنی اینکه یکسری پروسه ها به بن بست رسیده است، (آن محدودیتها را) میبینیم ولی داریم به سمت آن میرویم. هم می بینیم، هم داریم به سمتش میرویم خیلی هم بیشتر تحرک بخرج میدهیم و دو تا پاهایمان را فشار میدهیم که به سمتش نرویم، ولی آن عرابه ما را میکشد بسمت آنجا. خُب پس کارهای سیاسی ما تفاوت کیفی دارد دیگر.

تابحال سازمان سیاسی کومه له، یعنی رهبری و سلسله مراتب تصمیمگیری اش، در عراق دائر بوده است، نیروی نظامی اش در داخل خاک ایران بوده است. این یک سؤال کیفی است که آیا همچنان سازمان سیاسی ما در عراق میماند، حتی وقتیکه ما یک موجودیت اردوگاهی را جلوی خودمان میگذاریم؟ جواب من نه است دیگر. تا حالا اردوگاه مان را از "مالومه" * میبردند "بوتی" * من قبول میگردم که سازمان سیاسی ما با همان سلسله مراتب و رهبری اش برود "بوتی"، اما اگر بگویند بیا و برو در یک منطقه عربی عراق و در یک حالت خلع سلاح شده برو به یک پادگان تخلیه شده یا یک دهی بمانید، من میگویم اینجا آدم کومه له ای میتواند برود، ولی اینجا دیگر سازمان سیاسی کومه له نمیتواند برود. یعنی چه؟ یعنی باید برود یک جای دیگر یا باید همراه نیروی نظامی برود داخل. خُب این یک آلترناتیو واقعی است، میگویم رهبری کومه له به دو بخش تقسیم شده است یک رهبری داخل یک رهبری خارج. رهبری داخل و آموزش و آرتیستون و تبلیغات شفاهی و کتبی همراه پیشمرگه است. دویمت نفریم؟ خُب دویمت نفریم، ما که قول کئی ندادیم به مردم کردستان چند نفریم. بالاخره کومه له دویمت نفر است با رهبری و تشکیلات با همه عضوگیری و ضوابطش دارد در داخل فعالیت میکند، بقیه ما آواره ایم. بقیه ما در دنیا افتادیم به تبلیغات بین المللی. ولی هر کسی بخواهد آدرس سازمان کومه له را بپرسد در داخل است، با پیشمرگ کومه له تماس بگیرید و پیغامش را بدست رهبری کومه له که همانجا است برسانید. بالاخره باید بگوئیم سازمان سیاسی ما کجاست؟ من میگویم این یک بحث کیفی است. بعلاوه باید تعیین کنیم فونکسیونهایی که بسته و تعطیل میشود در پراتیک سیاسی ما چگونه جایگزین میشوند؟

آخر رادیو بسته میشود و ما میرویم آنجا(اردوگاه) و سعی میکنیم روحیه خودمان را بالا نگهداریم و از یک روزنه ای هم در زندان باشد بیرون را نگاه کنیم، باشد! ولی واقعیت این است که زندانی دیگر تبلیغ نمیکند.

آیا کومه له میخواهد بعد از این ماجرا تبلیغ هم بکند یا فقط زندانی است که روحیه اش را خوب نگهداشته است؟! من میگویم باید بتواند و میتواند و راه دارد که بتواند با کیفیت متفاوت و بطریق متفاوتی تبلیغ کند. الان ممکن است صدای حزب را ممکن است بیندند؟ ما نشستیم و بحث کردیم و گفتیم تأکید مان را میگذاریم روی نشریات. بنابراین باید بحث کمپین اینکه "واحدهای داخل فعال شوند" بیشتر بگیریم، بنابراین باید تکنولوژی بردن نشریات را بیشتر جدی بگیریم، فعالین شهر را ببینیم و از آنها بخواهیم این کارها را چک بکنند نکنند! که از این بعد این نشریه بیشتر برود دستشان چون صدای حزب بسته میشود، همه هم میداندند که صدای حزب رکن توده ای شدن حزب است، تا آن دقیقه ای که در صف کارگری ممکن بوده است. ولی بالاخره راجع باین حرف میزنند دیگر، آیا کمیته مرکزی فوراً نشست و راجع باین حرف زد، که آقا جان رادیو ما را میبندند، تبلیغات ما

بصورت غیر مسلح و یا خلع سلاح شده که در شهرهای عراق، مثل هر اردوگاهی ممکن است مانده باشند. در کنار اینها باید آن بخش تشکیلاتی ما در خاک عراق که رابطه رهبری با تشکیلات نظامی هستند باین جماعت غیر مسلح اضافه کرد.

۴ - رهبری ما که در خارج کشور است.

موقعیکه عراق میخواهد ببندد، ما چهار حالت داریم نه دو حالت: بخش نیروی نظامی در داخل و بخش اردوگاه که بتدریج به اردوگاههای غیر مسلح در خاک عراق منتقل شده است. در خارج هم تشکیلات خارج کشور و کمیته اجرائی که دارد از انرژی اعزامیهای کومه له به بهترین وجهی استفاده میکند این دیگر ربطی به کومه له ندارد. بنظرم باید گفت فونکسیونهای رهبری را در ببریم، هر کسی هم لازم باشد میفرستیم، بنظرم هیچ ابائی ندارم. به این جماعت میگوئیم تو عضو مشعل و پیشرو و هیچی نیستی، من دارم مشعل و پیشرو و انتشارات و آرشو را با میکرو فیلم میبرم خارج. دارم مدرسه حزبی و کمیسیون تعلیمات را میبرم داخل، فلان کمیسیون را هم میبرم خارج. بعلاوه پنج تا کمیسیون دیگر هم اضافه میکنم که بتوانم آدم ببرم خارج. کمیسیونهای جدید دایر میکنم و کمیسیون تاریخ کردستان میگذارم کتاب بنویسند و سه نفر را هم باین بهانه میبرم خارج. اینهم کارهایشان است و دارند انجام میدهند و نتیجه کارشان را برای ما میفرستند.

بطور قطع یک عده میمانند که بله میروند اردوگاه ولی خودش میداند که بالای سازمانش بیرون اردوگاه است، پائین و رزمی اش بیرون اردوگاه است و این شرایط انتقالی است که سازمان بالا یک فکری بکند که به یکی از این بخشها پیوندند. میگویم این راه حلهای من است و تفاوت اساسی دارد با این کاری که میکنیم. از همین الان ارگانها را لیست بندی میکنیم که کدام بخش شان در لیست انتظار بعدی قرار میگیرند و کدام بخش شان که از همین الان برای منتقل شدن شان اقدام میکنیم.

راجع به خارج فرستادن هم که میگوئید چه اقدامی؟ من میگویم الان به توافق میرسیم ولی فرق مسأله اینجا است که شما دو ارگان اینطوری را در نظر بگیرید و ببینید چقدر راجع بخودشان چه احساسات متفاوتی دارند و این احساسات در عمل تعیین کننده میشود، یکعده جمع میشوند و میگویند هر چه زودتر یک لیست وسیعی را سعی کنید به هر قیمت بیاوریم خارج. درسته؟ این یکی از خارج به آن یکی پیغام میدهند، اون کسی نیست که خودش بگوید: "بابا جان فوراً ما یک لیست گنده دارم، بلند شوید و کارتان را ول کنید و بدوید برای این آدمها جا پیدا کنید"، اون این کس نیست. برعکس در مقابل لیستی هم که رفته میگوید: "نمیشه بابا، یعنی چه! ما پنج نفر را میتوانیم در ماه بفرستیم".

شما لیستی دادید ولی پیامی وجود ندارد از کمیته مرکزی کومه له، بعد از صلح ایران و عراق؛ "که بابا جان این وضعیت به معنی ضرورت اعزام چند صد نفر است، هر کاری دستتان است بگذارید زمین و بدوید". برعکس وجود دارد و تازه عکس العمل دیگری هم در مقابل آن وجود دارد!

که این توضیح ذهنی گرائی را بما نسبت میدهند که: "نمیشود، اگر میتوانستید بکنید، کی جلویتان را گرفته بود؟!؟" این که خیلی حال گیری شد که.

اگر شما واقعاً همین را واقعاً میخواهید چرا عکس العمل این است که: "زنده باشید و بدوید، بروید ده جای دیگر هم ببینید. خیلی موافقم باید این کار را بکنیم ولی تذکر این است که در مورد اعزام مگر شما نمیدانید که ما بیشتر از پنج نفر در ماه نمیتوانیم بفرستیم، کاروانهای ما از یکی بیشتر نیست؟" خب من میگویم هنوز این

یک واحدهائی داریم برای ریز کردن و چاپ کردن. در ضمن یکعده را از آنطرف بفرستیم ترکیه، برای اینکه بچه های ناز نازی ما نیستند که در ترکیه ساکن میشوند، پیشمرگ کومه له و کمونیست است که می رود آنجا ساکن شود. هزار و یک وظیفه داریم که برای انجام آنها به آدم نیاز دارد. جمعا برای اینها میفرستیم. این کارها خودش دویت نفر لازم دارد اگر بخواهند تمام وقت کار کنند. من هفتصد نفر را باین بهانه میفرستم. بگذار همین الان بیکاری پنهان که در اردوگاه مرکزی رمادیه است در سازمان سیاسی کومه له باشد.

اگر اینطور باشد من از یک گوشه حزب نیرو بفرستم به جای دیگر جواب مردم را میدهم، از من پرسند کومه له چه شد؟ میگویم کومه له نیروهای نظامی اش را در مرز ایران و کردستان عراق باقی گذاشته و سازمان سیاسی اش را جمع کرده و برده خارج. از من پرسند در رابطه با توازن قوا ما با حزب دمکرات، که خانواده ها و یا ارگانهای تبلیغی را در آنجا نگذاشتم، من برای توازن قوا بالاخره نیروی رزمی آنجا گذاشتم. الان که در عراق اردوگاه های ما با هم نمیچنگند، نیروی داخل مان با هم میچنگند. موافقم! توازن قوا را نگهداریم. ولی بنظرم با علم به توازن قوا، هنوز پانصد - ششصد نفر با فرض اینکه هواپیما آنجا پارک کرده که میتوانیم بیاوریم و اگر راهش بود باید بیاوریم و بگذاریم روی کار سیاسی که آن آدمها بخاطرش آمده اند به صحنه.

میگوئی پیشنهاد عملی بدهم؟ میگویم اولاً فوری همه میفهمند که این آرایش ادامه کاری ندارد، یک اردوگاهی که در دل این اردوگاه فعالیت سیاسی کومه له دارد انجام میشود و هر سرنوشتی در سرنوشت این اردوگاه است با همه مناسبات درونیش بر همه جاری است. اولین کاری که میگردم این بود که چهارصد نفر از اینها را جدا میکنم و اسم یک پل یا گردان را میگذارم روی آن، ولی اینجا میماند. این نیروی نظامی من است، هیچ جا نمیخواهم بفرستمش، ولی در عین حال نیروئی هست که حاضر نیست برود داخل اردوگاه. اگر به آنها بگویم برو درون اردوگاه، این چهارصد نفر تقاضا میدهد که میخواهم بروم داخل. بالاخره تو میخواهی مقاومت کنی که نروند داخل؟ میگوید من نمیآیم اردوگاه، نه اینکه با تو دشمن هستم یا از تو بدم میآید. میگوید اجازه بده من با این چهارصد نفر یا بروم روی مرز یا بروم داخل. دولت عراق یا اجازه میدهد یا نمیدهد، من در پروسه ای که اینها را میبرم روی مرز است که فکری بحالش میکنم، نمیگذارم اسلحه را ازش بگیرند. یعنی این نیروی رزمی است، با آدمی که کار جنگی ندارم حاضرم ببرم درون اردوگاه، نیروی رزمی را نمیگذارم ببرند.

الان چک و چانه میزنید یارو میگوید خب بیا رادیو خودت را بگذار سلیمانیه! تو هم مجبوری بروی بگذاری سلیمانیه دیگر! بچه های ما دارند میروند اردوگاه؟ باشد! من میگویم نیروی رزمی ام را بگذار باشد. گردان ویژه ای که مشخص کردم، اسمش گردان ذخیره عملیات داخل است، تیپ ذخیره عملیات داخل است، سیصد و پنجاه نفر است. تکلیف سیصد و پنجاه نفر بنظرم روشن است و اگر کسی خواست بزند به کوه من بهش اجازه میدهم. اگر تشخیص دادم که شرایط مناسب است و تشخیص دادم که میتواند بزند به کوه، باین گردان اجازه میدهم بزند به کوه. چون هنوز منتفی نیست که نیروی وسیعتر ما برای جنگ در مرز در یک زمستان بتواند بماند. میشود روی عملی بودن و نبودنش بحث کرد. بهر حال ما چهار تقسیم بندی داریم؛

۱ - سازمان تشکیلات نظامی ظربتی در خاک ایران.

۲ - نیروی ذخیره در خاک عراق.

۳ - بقایای تشکیلاتی - پرسنلی ما که با یک آرایش سازمانی

اردوگاه را بپذیرد.

جواب پائین را نمیدهی، جواب خودت را، جواب عضو کمیته مرکزی م را بده که در خارج - در سوئد تاب نمیآورد که کار سیاسی بکند و باید حتماً بیخ گوش پیشمرگه باشد؟! همان آدم با همان روحیه آنجا است، او در اردوگاه تاب نمیآورد. هیچ کومه له تپیکی در اردوگاه اسرای عراقی تاب نمیآورد. کومه له همیشه مثل یک پرنده آزادی فعالیت کرده است و باین اعتبار حاضر نبوده مخفی کاری بکند و جلوی دهانش را بگیرد که اسرار تشکیلاتی را جانی نگوید، اینقدر فارغ البال از هر قید و بندی. حالا میبری و میگذارید داخل یک قفس؟! بنظم رهبری ات را میگذاری کنار و زیر سؤال میبری. من این را میگویم.

این را بدانید؛ میرویم آنجا و مجبوریم برویم، ولی با یک تشکیلاتی روبرو میشویم که آن اردوگاه رهبری ات را زیر سؤال میگذارد و نقطه امیدش را میندود به آن رفیق ایکس آوانتورستی که بالاخره زد به کوه! میگوید من او را قبول دارم، تشریفات او است که زیر زیرکی به درون اردوگاه میرسد و بحث میکنند، بنظم باین سادگی نیست راستش وقتی ببینند در اردوگاه، کومه له این است.

زیر نویس ضمیمه ۲

*. "مالومه" و "بوتی" دو منطقه در داخل خاک کردستان عراق بودند که پس از قرارداد الجزایر بین شاه و صدام حسین در سال ۱۹۷۵ در نوار مرزی موسوم به "منطقه محرّمه" قرار گرفتند. آن مناطق تا سالها بعد خالی از سکنه بودند. هنگام عقب نشینی نیروهای کومه له و حزب دمکرات به آن مناطق، هنوز اگر چه "قانونا" در قلمرو حاکمیت دولت عراق قرار داشتند، اما از حضور نیروهای نظامی و اداری و سیاسی عراق نشانی نبود.

این متن پیاده شده سخنان منصور حکمت در جلسه وسیع کمیته اجرائی حزب کمونیست ایران: "بحث پیرامون اوضاع کردستان و قطعنامه پلنوم دوازدهم در مورد تشکیلات کردستان حزب در خاک عراق" است. این جلسه در تاریخ ۷ شهریور سال ۱۳۶۷ - ۲۹ اوت ۱۹۸۸ - برگزار شد.

رفیق "دنيس مر"، به درخواست من، برای پیاده کردن نوارهای بحث سریعاً پاسخ مثبت داد و متن تایپ شده را برای من فرستاد که من مجدداً متن پیاده شده را با همه فایل های صوتی مقابله کرده، و برخی اشتباهات تایپی و کلماتی که اشتباهی شنیده شده بودند. را تصحیح کردم. بعلاوه، برخی اصلاحات انشائی وارد کرده ام و در داخل پرانتز ضمائر و یا اشارات منصور حکمت را تصریح کرده ام. برخی خط تاکیدها را رفیق دنيس وارد کرده بود و بقیه، بخش اکثریت جملات با خط تاکید، از من است.

جا دارد بار دیگر از رفیق دنيس صمیمانه تشکر کنم.

مارس ۲۰۲۰ ایرج فرزاد

جماعت(خارج) اینجا دارند پاشنه در دولتها را میکنند تا دوستان نوری را که میخواهم، بیاورم. بنظم منتفی نیست راستش، نمیدانم چرا این منتفی است در تحلیلهای ما؟ اصلاً منتفی نیست سیصد نفر را بیاوریم. ما هنوز علیه ریاکاری این احزاب آکسیون نکردیم، خُب آکسیون راه میندازیم، میرویم جلوی درب اداره مهاجرتش آکسیون سیاسی راه میندازیم و تحصن و اعتصاب میکنیم. میگوئیم پناهنده هائی که بما پناهنده شده اند آنجا دارند تحویل دولتهایشان میدهند، باید اینها بیایند. ما هنوز هیچکاری نکردیم در خارج برای اینکه فشاری بگذاریم روی یک کسی، چون مطابق قوانین مهاجرت کار کردیم، حتی کمتر.

این خود کمیته مرکزی کومه له است که باید اصرار داشته باشد که تعداد این لیست افزایش پیدا بکند، منتها تفاوت اصلی این بحث با بحث قبلی این است، بنظم بحث قبلی پلنوم کافی نبود. بخاطر اینکه تکلیف سازمان سیاسی کومه له را روشن نمیکرد. چون آن وضعیت را در داخل روشن نکرد، سازمان سیاسی کومه له دارد بتدریج و با یک تفاوت کمتی - در تلاشی که میکند خلاص شود - ولی کیفیتاً به همان ترتیب به تدریج تسلیم مقرراتی میشویم که عراق برای ما میگذارد، دارد اینطوری میشود. چه ما دوست داشته باشیم چه نداشته باشیم، چه لولو باشد چه لولو نباشد دارد اینطوری میشود و ما باید راجع باین یک تصمیمی بگیریم و این مسأله در بحثهای پلنوم فراموش شد. چه از آنطرف که واقعا سازمان فعلی سیاسی و چه از اینطرف که فونکسیونهای این سازمان فعلی باید بطرق دیگری انجام بشود، یعنی یک سازمان دیگر سیاسی و برای کومه له که بتواند فونکسیونهایش را انجام بدهد، روی هر دو باید فکر کرد.

راجع به لولو هم راستش بنظم، (مثل راجع به اردوگاه) درست است که من هم نمیخواهم رفتن باردوگاه را لولو کنم و اگر هم بیفتم آنجا مثل سید ابراهیم سرم را بالا میگیرم و نخود لوبیا هم پخش کنم این را وظیفه کمونیستی میدانم، من این را برای توده تشکیلاتی اردوگاه لولو نمیکنم، بنظم برای کمیته مرکزی کومه له باید لولو بکنم. آخر این تشکیلاتی است که لولو نشده و هیچ اردوگاه نرفته وقتی یک گردانش ضربه میخورد یکی از آن پائین برهبری فحش میدهد و بعد شما باین شکایت میکنید که آن مسئول ناحیه ای درست جلو طرف قد علم نمیکند؛ اینها یک اقلیتی هستند! ولی با یک اقلیت ناچیزی یکسال خودمان را اذیت میکنید.

گردان شؤان که ضربه میخورد روحیه این تشکیلات جوری میشود که از پائین ابهامچی بوجود و بعد ما نگرانیمان این است که چرا کسی از بالا به درست جلوی این ابهامچی نیستاد؟! این کیفیتی که تا الان داشتیم و مشکلاتی که با این مسأله داشتیم، که گرایشهای واقعی اجتماعی پشتش است، صد مرتبه تشدید میشود.

بنظم کسیکه دورنمای اردوگاه را برای تشکیلات لولو نمیکند خیلی آدم خوبی است، ولی کسیکه خودش نسبت به مسائلی که در آندوره برایش میآید، اینقدر میتواند اغماض کند، دیگر خوش خیالی است. مسائل بسیار بنیادی برای کومه له مطرح میشود. اصلاً شرط اینکه مطرح نشود این است که لولو نکنیم و بگوئیم باید بایستید، ولی دقیقاً چون میدانیم چه وضع وخیمی پیش میآید که باید لولو کنیم، من این را میگویم.

عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران خارج را شایسته رزمندگی اش پیدا نمیکند و میروند داخل، اردوگاه را شامل رزمندگی خودش پیدا میکنند. نه فقط حمله مهتدی بلکه ده نفر از کمیته مرکزی فعلی میگوید: من به هیچ قیمتی اینجا نمیانم سید ابراهیم میخواهد بماند، من کومه له ام تفنگم را برمیدارم و میروم، من فرار میکنم و اصلاً نمیایم. ده نفر از کمیته مرکزی کومه له است که حاضر نمیشود آن

سیاست شلخته

توضیح بر متن فیس بوک این نوشته همراه با پاسخ به یک کامنت:

این نوشته، به تعبیر من، مستقیماً به اوضاع سیاسی جامعه ایران مربوط است. از این نظر کسانی که پرنسیپ سیاسی ندارند و تلاش میکنند که چنین مکتوباتی را چون خوراک نفرت علیه کمونیسم کارگری در نظر بگیرند، مجاز نیستند با امثال من به "دوستی خاله خرسه" تظاهر کنند. بطور مشخص منظورم آدم بی پرنسیپی چون "اسماعیل مولودی" است، تا خیالشان راحت شود که نه تنها هر کامنت "ظاهر" مثبت و یا "انتقاد"، بلکه هر اظهار لحنیه و رفتار ریاکارانه را حذف خواهم کرد.

ایرج فرزاد

اصغر کریمی، خود و حزب متبوع اش را «بعد از جمهوری اسلامی» در مقام دفاع از «اعتقادات مذهبی مردم» تصویر کرده است. انگار این «مردم» و کل جامعه و شهروندان آن، با سقوط رژیم اسلام سیاسی در ایران، تازه باید متوجه شوند که مبدا با فروپاشی رژیم یک مشت لومپن و جنایتکار، در باورهای خرافی شان «خللی» وارد شود.

بحث یک نیروی اجتماعی و مسئول در برابر سرنوشت جامعه پس از جمهوری اسلامی، اتفاقاً باید تماماً برعکس توهامات اصغر کریمی باشد. یک نیروی مسئول از هم اکنون باید چنان خشم و کینه تلنبار شده جامعه را علیه اسلام بطور اخص و مذهب بطور عموم مدیریت کند که از براه افتادن یک انتقام کور علیه هر آنچه رنگ و بونی از چهل سال قتل و کشتار و اعدام را نمایندگی میکند، جلوگیری کند. خود زعمای اسلام بارها گفته اند که با پیدا شدن کوچکترین روزنه و سستی در ستون اسلام، «مردم آنها را به دریا میریزند». در اوضاعی که اسلام در ایران شمشیر را از رو بسته است، آخوند در مقابل دوربین و در انتظار عمومی، خود را «خلع لباس» میکند. اگر آخوند و طلبه و خیل جنایتکاران و «مداحان» رژیم خفقان و استبداد اسلامی، نخواهند که در هر فردانی که ستون رژیم ترک بر میدارد، به دریا سرازیر شوند، حرکت بزرگی برای سوزاندن عمامه و عبا و نعلین تمامی اقدار طفیلی و سربار براه خواهد افتاد. عجیب این است که اصغر کریمی با روی برگرداندن از این واقعیت زخمخ در جامعه ایران، تازه میفرماید مردم به حزب متبوع مراجعه خواهند کرد و با عجز و لایه از آنها میخواهند که به اعتقادات مذهبی و اسلامی آنان کاری نداشته باشند! اصغر کریمی، انگار چون همه دوایر بورژوازی و دولتهای غرب خود بر این باور است که جامعه ایران حتی در دوره سرازیری و سقوط نکیبت اسلامی، «اسلامی» است. به نظر من نه فقط عمامه و عبا و نعلین و بال گردن خرده بقایای اسلامی پس از فروپاشی رژیم اسلامی خواهد بود، بلکه ریش و پشم و انگشتر «عقیق» که یکی دیگر از خصوصیات تعهد به اسلام نزد رئیس دادگاههای انقلاب و ماموران اعدام است، مدرک جرم و عامل شناسایی خواهد بود. کلینیک و مطب جراحان برای عمل حذف جای مهر بر پیشانی ها، پر مشتری خواهد شد. آیت اله های دیگر نیز بارها گفته اند، که منظره به دار آویختن شیخ فضل اله نوری پس از فتح تهران توسط مشروطه چی ها، که مطلقاً قابل مقایسه با خیزشهای عظیم علیه جمهوری اسلامی نیست، هیچ استثنائی را برای تمامی کسانی که حاکم شرع بوده اند، در جوخه اعدام به «اسلام» خدمت کرده اند و همه آن دوایری که از روی لیست از زندان بیرون کشیدند وزیر خروارها خاک مدفون کردند و... قائل نخواهند شد. به باور من خیل فرصت طلبانی که زیر اختناق رژیم اسلامی و با کمک و هزینه دوائر اطلاعاتی، تکیه و خانقاه دایر کردند، در روزهای پسا رژیم اسلامی بشدت به مردم تملق خواهند گفت تا از نقش پا اندازی اسلامی برای رژیم، اعلام برائت کنند. اصغر کریمی به نظر من جامعه ایران را نمیشناسد و حزب متبوع ایشان ناتوان از درک روحیات

اجتماعی شهروندان، رسوبات خرافی خویش را به جای واقعیت سرسخت قرار داده اند. اصغر کریمی و حزب اش، به این ترتیب به جای اینکه در برابر انفجار یک موج واقعی نفرت از اسلام، فکری جدی و مسئولانه برای هدایت آن خشم و نفرت بیاندیشند، به فکر حفر سنگر در برابر مردم افتاده اند. این حزب به سرعت تحولات آن دوره تلاطم، موضوعیت اش را کلا از دست خواهد داد و عملاً در موقعیت دفاع از «اسلام مدارا» قرار خواهد داد. «اکس مسلم» اینها و خاصیت به بازی گرفته شدن در سیاست نسبیست سیاسی و نسبیست فرهنگی دوائر غرب، سنگ روی یخ خواهد شد.

و البته، این یک بدیل و آلترناتیو مشترک لایه های وسیعی از خود جمهوری اسلامی و دوایر رژیم چینج دولتهای غربی هم هست. ظاهراً، اصغر کریمی میخواهد «اطمینان» بدهد که او و حزب اش، با جارو کردن و لایروبی اسلام از جامعه ایران و در سطح منطقه ای و جهانی، «نیستند». اما این سناریو و «نقشه راه» بسیار کارشده تر دولتهای غربی است. هیچ تردیدی نیست که غرب و آمریکا، در برابر منظره «غیر قابل مهار» ایران بدون حاکمیت اسلام سیاسی، به هر سناریو ممکن روی خوش نشان میدهند که عبور از رژیم اسلامی، با کنترل خشم و نفرت مردم و هدایت آن با معیارهای «دموکراتیک» پیش برود. تمام تصویری که تلویزیونهای اجاره ای از جامعه ایران ارائه میدهند، همین است: «مردم» اعتقادات خود را حفظ میکنند و هیچ نشانه ای از یک خشم در اعماق علیه اسلام سیاسی وجود ندارد. جامعه ایران از این منظر دروغین، با ذهنیت و منتالیت خیل عافیت طلبان این اولوقت و سلبیستی مآب های کرایه ای، دارد «دمکراسی را تمرین میکند». تصویری که رسانه های حرفه ای تر بورژوازی بین المللی، چون «بخش فارسی» بی بی سی و صدای آمریکا، از ایران کنونی و ایران فردا مهندسی کرده اند، «سرمشق» و خط راهنماست. بازی یک جریان مدعی کمونیسم کارگری در این میدان آشنا، در خوش بینانه ترین قضاوتها، به بوالهوسی سیاسی شانه میزند.

ظاهراً اصغر کریمی خواسته است یک بحث «عام» در باره باورهای اسلامی و مذهبی مردم در شرایط پس از سقوط اسلام سیاسی راه بیاندازد و در آن به موضع «مدارا» و «خشونت گریز» حزب متبوع با آن ذهنیتهای خرافی اشاره کند. اما حقیقت مساله سر سوزنی به اعتقادات مذهبی مردم ربط ندارد. این روایتی از هضم سناریوهای دولتهای غربی و آمریکا در جهت مهندسی عبور با دنده خلاص و بدون «خشونت» و «انقلاب» و «به دریا ریختن» جانوران اسلامی است. بحث «آزادی بی قید و شرط بیان و عقیده»، فقط پرده ساتر این چرخش و همسویی «استراتژیک» با غرب، لایه هائی از خود جمهوری اسلامی و قدرتهای منطقه است. سنگر بندی در مقابل مردم را اصغر کریمی درست با فرمول آزادی بیان چنین بی ابهام به تصویر کشیده است:

«ما بیشتر از هر جریانی با مذهب و خرافه مخالفیم و بیشتر از هر جریان دیگری بر آزادی مردم برای انجام اعتقادات شان، مذهبی یا غیر مذهبی پافشاری میکنیم. پیروان هر مذهبی باید بتوانند آزادانه و بدون هیچ دخالت و مزاحمتی اعتقادات مذهبی شان را بیان کنند، به مسجد و کلیسا و کنیسه و امامزاده هایشان بروند و حتی اعتقاداتشان را شفاهی یا در شکل کتاب و روزنامه و برنامه تلویزیونی و غیره تبلیغ کنند. این برای ما یک اصل خلل ناپذیر است.» (اصغر کریمی - اعتقادات مذهبی بعد از جمهوری اسلامی)

این موعظه لابد برای ساکنان کره مریخ نیست، در مورد جامعه مشخص ایران با چهل سال کارنامه خونین و چرکین اسلام سیاسی است. کسی که برای «روزهای پس از جمهوری اسلامی» بدون لکنت زبان مینویسد پیروان هر مذهبی «بدون هیچ دخالت و مزاحمت» حق دارند «اعتقادات مذهبی شان» را بیان کنند، در درجه اول نشان میدهد که آن «اصل خلل ناپذیر»، را بدون کوچکترین ربط با منافع و «اعتقادات» مردم در یک جامعه هشتاد میلیونی با چهل سال کارنامه سرشار از جنایات اسلامی، و انکار لجوجانه مقاومت و خیزشهای عظیم از سوی تمامی شهروندان جامعه نمایندگی میکند. بهتر بود حرفشان را صریح میزدند.

در یک کلام اصغر کریمی و حزب متبوع، در اوضاع فروریختن دیوار سهمگین اسلام سیاسی، خود را از حضور در کنار موج اسلام زدانی از جامعه ایران، و در پرده کلمات مظنون در باره آزادی بیان، کنار کشیده است و برعکس از هم اکنون خود را در مقام وکیل تسخیری جاتیان اسلامی؛ و همراه با دولتهای غربی و انواع سناریوهای جانشین، پرچم: «ما همه با هم هستیم» را در این دوره بحرانی برافراشته اند.

نه یک یا دو گام به پس، که فرسنگها فاصله با انتظارات و توقعات واقعی مردم ایران. دست شستن از دست آوردهای باشکوه و مبارزات و ادبیات و سیاست کمونیسم کارگری طی بیش از چهار دهه.

ادامه این روند و پافشاری در ملی کردن و چوب حراج زدن به کمونیسم کارگری؛ و «در افتادن» از روی بوالهوسی سیاسی با ادبیات غنی، عمیق، مکتوب و مستند کمونیسم کارگری، به باور من حزب متبوع اصغر کریمی را فی الحال «ور انداخته» است. موضع اصغر کریمی و حزب متبوع حتی از رویکرد اصلاح طلبان دیروزی و نیمچه سکولارهای لیبرال-دمکرات، و «کمونیست سابقی» های اکنون در لباس تحلیل گر شبه آکادمیک، محافظه کارانه تر و راست تر است. این دومی ها برعکس مدام اصرار دارند که بگویند اولین کسانی بوده اند، که حساب خود را اسلامیت رژیم جدا کرده اند. حزب متبوع به این ترتیب با دست رد از درون همه این لایه ها در هر ائتلاف و اتحاد عمل «همه با همی»، مورد تمسخر قرار میگیرد. این نوع «پولتیک زنی» با کمونیسم کارگری آب رفته و رقیق شده تا حد یک کمونیسم «کارمندی»، جز در یک فضای احساساتی، دروغین و زود گذر «درون سکتی»، و مناسک تملق به خود و سرمست از خود شیفتگی، مثل «کنگره» اخیر در فضای مجازی و «کلاب هاوس»، هیچ اثر اجتماعی از خود بجای نخواهد گذاشت.

ایرج فرزاد

۲۰ دسامبر ۲۰۲۱

کامنت بهزاد مهرآبادی و دیالوگ در باره این نوشته در فیس بوک:

ایرج جان، از آنجاییکه که من همیشه صحت تنوریها را با عمل و نتیجه اجتماعی و سیاسی آن سنجیده ام، سوالی در این مورد دارم. آیا به غیر نتیجه سیاسی و اجتماعی، میتوان محک دیگری برای صحت یک تنوری پیدا کرد؟ به نظر من نه نمیشود. به همین دلیل، من واقعا در تعجبم از اینهمه محکم گویی سیاستمداران در ایران وقتی که در عمل نمیتوانند کارنامه سازمان دادن یک حرکت اجتماعی موفق را نشان دهند، انوقت با صلابتی که حتی شکی هم نمی کنند بر همان تنوری خود می کوبند. اگر معیار هر تنوری سیاسی، عمل اجتماعی باشد که هست. می شود نشان دهید که تنوری شما موفق به جمع کردن چند نفر حول یک تشکیلات شده است و دست به چه کارهایی زده است و چند نفر را بسیج کرده است. آخر مگر میشود که حداقل ۱۵ سال تنوری داد و نتوان ۴ نفر را حول آن متشکل کرد و بعد اینهمه محکم صحبت کرد. اصغر کریمی حداقل میتواند نشان دهد که در این چند دهه، یک حزب متحد بوجود آورده که هر روز هم بزرگتر و با نفوذتر میشود. خوب اگر این تنوریهایش غلط بود، می شود بگویید که چگونه موفق شده است که هر روز نفوذ تشکیلاتش را بیشتر کند؟ مگر معیار تنوریهای سیاسی عمل اجتماعی نیست؟ در کجای دنیا سراغ دارید که سیاستمدارانی چند دهه تنوری بدهند و چنان هم مطمئن باشند که مولای درزش نمیرود که بقیه را نفی کنند، اما ۲ نفر را هم نتوانند حول یک عمل اجتماعی متحد سازند؟ امیدوارم بتوانم پاسخی برای این سوالم بیابم.

پاسخ:

بهزاد گرامی

در موارد بسیار زیادی در تاریخ دیده ایم که معیار جمع کردن آدمها حول

سیاستهایی به قول شما در «عمل اجتماعی»، دلیل درستی و صحت و از آن مهتر به معنی دفاع از آن سیاستها نبوده است. تصور نمیکنم نیاز به ارائه «فکت» باشد. طرفداران جریانات اسلامی، در عمل اجتماعی مورد نظر شما جنبشهای بسیار عظیم، البته هولناک و تماما ارتجاعی را، راه انداخته اند درست در حالی که ادبیات مارکسیستی و کمونیستی هم سابقه و پیشینه بسیار بیشتری داشتند. سوسیال دمکراسی قدرت بسیج کارگر صنعتی حول سازش و علیه کمونیسم را در تاریخ خود دارد؛ و کمونیسم اردوگاهی برای چندین دهه یک قطب و بلوک بسیار قوی در جهان ایجاد کرد که در سراسر عالم به مظهر چپ و کمونیسم تبدیل شد. به نظر من اگر کمونیستهای رادیکال، با «موج» نرفتند و مرعوب نشدند و برعکس از آن نوع «اجتماعی شدن ها»، خود را منزوی کردند، درست ترین موضع را داشتند.

من در چنین مواردی، از جمله در این نوشته خود، فکر میکنم یک رگه رادیکال و انقلابی باید «انزوا»ی خود را از «عمل اجتماعی» که متکی به یک گرایش و تفکر غلط، نادرست و در مورد بحث ما، راست، است برجسته کند.

مساله به نظر من ساده است. اصغر کریمی فراخوان داده است که «کارگر مسلمان» و یا با هر اعتقاد مذهبی دیگر، در «فرزاد» پس از جمهوری اسلامی به حزب ایشان بپیوندند. من نوشتم که این طرز تفکر بر یک توهم استوار است. برای شما میگویم اگر در فرزاد مفروض مورد نظر اصغر، کارگر موعود بیاید و به حزب شما بگوید: «من اعتقادات اسلامی دارم، اما میخواهم به حزب بپیوندم، تکلیف من چیست؟»

به او جواب میدهم من وجود عینی شما را لمس نمیکنم، چرا؟ بخاطر اینکه اگر شما کارگر فرضی پس از چهل سال حاکمیت اسلام و در شرایط پسا فروپاشی بنیانهای فکری و سیاسی اسلام، شما هنوز «اعتقادات اسلامی» دارید، به نظر من شما در دنیای واقعی و در جامعه ایران زندگی نکرده اید. به او میگویم، به جای مراجعه به حزب متبوع، بهتر است به روانپزشک و دکتر مراجعه کند.

من با این نوع «اجتماعی» شدنها به اتکاء خرافه و «اعتقاد» به اسلام سیاسی که چهل سال با قتل عام و انهدام انسانیت و مدنیت جامعه قادر به بقا خود بوده است، از بیخ مخالفم و ترجیح میدهم «منزوی» و به قول شما «غیر اجتماعی» باشم. به نظر شما عجیب نیست که اصغر رو به دنیای انسانهای ناموجود، «عمل اجتماعی» سازمان میدهد و نه انسان زنده، که محصول توهمات خود را در «حزب» گرد میآورد؟

اصغر و لایب حزب شما، میخواهد با فرض مسلمان و مذهبی بودن شهروند «ایرانی» تا ابدالدهر، اجتماعی شود. کل ساختمان پوشالی؛ و بر آجرهای ابری استوار است.

زنده باشید

بهزاد مهرآبادی:

مرسی ایرج عزیز از پاسخت. بسیار علاقمند بودم که ببینم از کدام زاویه به مساله برخورد می کنید متوجه شدم. با نظرات شما کاملا مخالفم و فکر می کنم اشتباه می کنید. در هر برهه زمانی، جامعه نمیتواند بدون چپ خودش باشد. نمی شود تنوری درست داشت و نیرو بحول آن جمع نکرد، مگر اینکه این تنوری اشتباهاتی داشته باشد. اسلامیهتها بدلیل پاسخ دادن به نیازی که ناسیونالیسم عرب و چپ خاورمیانه از آن عاجز بود، توانستند نفوذ پیدا کنند. بهر صورت باز هم تشکر می کنم از اینکه زاویه برخوردت را بیان کردی و در این زمینه به من کمک کردی که بدانم از کجا می آید. سال خوبی داشته باشی.

در آستانه انزوا

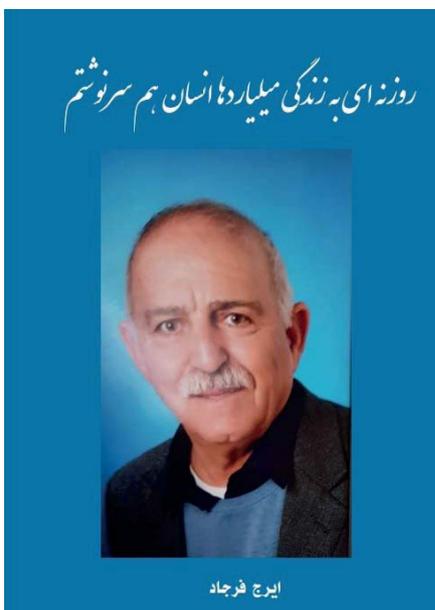
اول: پنهان کردن سقوط سیاسی، فساد مالی و اخلاقی که "کمیته رهبری" کومه له فعلی در آنها تماما غرق شده است. و دوم: منحرف کردن اذهان از رفتار ناشایست، ضد انسانی، و ضد کمونیستی در رابطه با مخالفان خط "کمیته رهبری" در راستای به سرانجام رساندن یک کودتای کامل علیه هر رگه ای از کمونیسم؛ و "چپ زدانی" و اعلام برانست از تاریخ کمونیسم در کل تاریخ "کومه له" قبل از عروج خونین نظم نوین در ایام جرج بوش پدر.

اما خط راهنمای جناب حسن رحمان پناه، و گرایشی که او و کمیته رهبری کذائی نمایندگی میکنند، در معرض افلاس، سرآشیزی و انزوی سیاسی است. اینها در روز روشن، رو به جامعه، بدون هیچ شرم، از کومه له آشنای خاص و عام در تاریخ جنبش کمونیستی، یک سکت، یک فرقه عاری از وفاداری به رفاقت و سلامت سیاسی، یک محفل فاسد، توطئه گر، ناسالم و فالانژ ناسیونالیسم کرد مهندسی کرده اند. رفتار کمیته رهبری کذائی با جمعی از شخصیت‌های تشکیلات خود آنها، ماهیت این سکت ناسیونالیستی و مهندسی شده توسط ضد کمونیست کارگری های مکتبی چون جناب حسن رحمان پناه را، برای جامعه افشا کرده است. اراجیف حسن رحمان پناه، سنگر مقوانی در مقابل هجوم چپ و آزادیخواهی و کمونیسم، در سیر فرار و عقب نشینی به کنج و کوچه بن بست انزوا از جامعه است.

ایرج فرزاد

۱۴ ژانویه ۲۰۲۲

در ستایش زندگی پر بار عزیز از دست رفته: ایرج فرجاد
برای دسترسی به کتاب ماندگار او، روزنه ای به زندگی میلیاردها انسان هم سر نوشتم، بر تصویر روی جلد کلیک کنید.



آقای حسن رحمان پناه، درست در لحظاتی که "کمیته رهبری" کومه له فعلی از ورود هفت نفر از کادرهای استخوان خورد کرده به اردوگاه مستقر در "زرگويز" سلیمانیه جلوگیری و به انواع تهدیدات دست زده اند، یکبار به سی سال قبل برگشته و وقیح و بی شرم ادعا کرده است که منصور حکمت و کمونیست کارگری ها، اموال کومه له را دزدیده و کاو صندوق خالی تحویل دادند. همانوقتها، هر کس که در خلوت به وجدان انسانی اش مراجعه میکرد، از جمله شخص ابراهیم علیزاده در برابر همه اتهامات و پاپوش دوزی ها، شرم داشت که به حقیقت پشت کند. بطور مشخص تر، آن اتهام در مجلس خصوصی تر از جانب خالد علی پناه و با حضوری چند از جمله زنده یاد خالد رحمتی مشخصا رو به ابراهیم علیزاده مطرح شد. او نه تنها، چنان اتهامی را بی پایه دانست، بلکه اقرار کرد که در زمان تحویل همه امکانات، از منصور حکمت خواهش کرده بود که یک دستگاه تلفن موبایل، که در آن هنگام به اندازه یک دستگاه فرستنده بی سیم بود، به عنوان "هدیه" از او بپذیرد. به گفته ابراهیم علیزاده منصور حکمت حتی آن هدیه را نپذیرفت. و این در حالی بود که در مقطع جدائی، جناح چپ و مدافع کمونیسم کارگری در آن زمان، ۸۰ درصد نیروهای تشکیلاتی را با خود همراه داشت. از این نظر حتی اگر منصور حکمت امکانات مالی را قبضه میکرد و "گاو صندوق" کذائی را خالی، کاری تماما مجاز و قانونی انجام داده بود. با اینحال، منصور حکمت، آن "هدیه" را از جانب جناح ۲۰ درصدی آقایان حسن رحمان پناه و ابراهیم علیزاده نپذیرفت، دقیقا به همین دلیل که او گروکشی بعدی، بی پرنسیپی و همین بُهتان و اراجیف را از جانب ۲۰ درصدی های درمانده پیش بینی کرده بود. کار بجائی رسیده بود که منصور حکمت، در همان ایام به بخش ۸۰ درصدی تشکیلات وقت توصیه کرده بود، پرنسیپ های رفیقانه را پاس دارند و حفاظت از امنیت خود ابراهیم علیزاده را به دلیل فقدان نیرو، بر عهده بگیرند. آقای رحمان پناه در خلوت خود، همه حقیقت را میداند، اما ترجیح داده است که در "ملاء عام" حتی وجدان شخصی اش را نفرین کند.

تکرار پاپوش دوزیها توسط حسن رحمان پناه، اما، دلایل دیگری دارد. خود او و ابراهیم علیزاده به خوبی میدانند که مزخرف میگویند. میدانند اگر بحث از سلامت اخلاقی و "شفافیت مالی" به میان آید، نه در سی سال قبل، که هم اکنون و از دورانی که اینها زیر سایه جناح اتحادیه میهنی، و به عنوان محصول عروج خونین نظم نوین و جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱، اردوگاه نشین شده و از چندین منبع مشکوک و بدنام مبالغ میلیونی و "ماشین ضد گلوله"، دریافت کرده اند، نه تنها توده تشکیلات در اردوگاه، بلکه ارگانهای "رسمی" از کم و کیف مساله تماما بی خبرند. مُهمل بافی های حسن رحمان پناه، با هدف زدن دو نشان با یک تیر سرهم بندی شده است، و چه بسا با مشورت و رایزنی قبلی با "دبیر اول" نازنین:

دانلود کنید:

